



www.98ia.com

www.donyayroman.rozblog.com

هراس بی تو ماندنم



به قلم: asma.t

منبع: www.98ia.com

این کتاب توسط وبلاگ www.donyayroman.rozblog.com ساخته شده به نام او

چشماتشو باز کرد هوا هنوز روشن نشده بود گوشیشو از زیر بالشت در آورد ساعت بیست دقیقه به شش بود لبه ی تخت نشست چشماتشو که به تاریکی عادت کرد بلند شد و چراغو روشن کرد به پرهام نگاه کرد اروم خوابیده بود با یادآوری دیشب لبخند زد بالای سرش ایستاد هنوز کمرش درد میکرد خم شد و بوسیدش خوابش سنگین بود حتی تکونم نخورد باید دوش میگرفت جلوی اینه که نشست موهاش هنوز خیس بود صدای بارون از پشت شیشه اتاق میومد هوا هنوز تاریک بود آنگه تاریخ امروزو فراموش میکرد همین الان موهاشو میبافت و میخزید زیر لحاف کنار پرهام تا ظهر میخوابید اما امروز روز خوابیدن نبود با یاد اوری تاریخ امروز لبخند زد امروز روز خوبی بود حتی اگر دیشب فقط سه چهار ساعت خوابیده بود حتی بی خوابی دیشب هم از ذوق و استرس امروز بود

موهاشو اتو زده بود و بالای سرش بسته بود با لبخند و دقت لاک قرمز زده بود با لبخند و دقت بیشتری ارایش کرده بود بافت یشمی رنگ جدیدش را برای امروز نگه داشته بود کیفشو برداشت آماده ی رفتن بود به پرهام نگاه کرد هنوز خواب بود دوباره خم شد و نوک بینیشو بوسید با دیدن رد قرمز روی دماغش لبخند زد "خوبه بیدارشی میفهمی بوسیدمت" در خونه رو بست بارون نم نم میباریدتوی شیشه ی رفلکس همسایه دوباره خودشو نگاه کرد همه چیز خوب بود لبخند زد اینبار عمیق تر امروز میل عجیبی به لبخند زدن داشت با لبخند زیر لب آیه الکرسی خوند و بلندتر گفت "الهی به امید تو"

سرشو به شیشه بزرگ اتوبوس چسبوند سردی شیشه حس خوبی بهش میداد نگاهشو از رد سر خوردن قطره های بارون رو شیشه گرفت و به ساعتش نگاه کرد هنوز وقت بود پیاده بشه و با تاکسی مثل یه دختر خوب بره دانشگاه اما امروز روز خیلی خوبی بود برای دختر بدی بودن امروز بیست و سوم ابان است

جلوی در سیاه رنگ خانه ایستاد شدت بارش بارون بیشتر شده بود شک نداشت موهای اتو کشیدش زیر بارون فر شده از جیب مخفی کیفش کلید خونه رو بیرون آورد به عروسک زشت اویزون شده نگاه کرده مان روز اول همراه کلید کف دستش گذاشته بود و گفته بود: کلید خنومونو باید داشته باشی دیگه سکرمت موندنش با خودتاون روز -مون- چسبیده به خونه خیلی خوشحالش کرده بود چقد اون روز بالا و پایین پریده بود و بلند خندید بود عمر خونه دار شدنشون هنوز پنج ماه هم نرسیده بود

وارد خونه که شد سراسر حیاط پر از برگ شده بود سرشو برگردوند سمت حوض کوچک و گرد گوشه ی حیاط برای ماندن حوض بعد از تعمیرات خونه حساسی چونه زده بودند آخرش مثل همیشه با قهر کردن مشکلتشو حل کرده بود با صدای رعد و برق پا تند کرد از وقتی یادش بود بی دلیل از صدای میترسید جلوی در ورودی خانه ایستاد کلیدو وارد کرد کلید نچرخید لبخند عمیقی زد در قفل نبود مثل خودش بی خبر اومده بود قفل داده بود امروز اینجا باشه با لبخند وارد شد همه ی جای

خانه تاریک بود نور شعله ی شومینه روی دیوار راهرو ورودی افتاده بود اروم قدم برداشت ندیده می‌دونست پرده ها رو کشیده و خوابیده

روی تک کاناپه ی یشمی رنگ سالن دست به سینه خوابیده بود پاهایش از انطرف اویزان شده بود حتی کفشش هم پایش بودلبخند زد وقت خرید کاناپه گفته بود که کفاف قد بلندش را نمیدهد مقنعه رو از سرش کشید موهاشو باز کرد و درست نوک سرش پیچوندبافتشو در آورد و کنار کیفش روی تنها قالیچه ی شش متری جلوی شومینه گذاشتخوب بود که صبح بافت نازک استین بلند مشکیشو پوشیده بود

وارد اشپزخونه شد چایی تو این هوا با این فضای نیمه تاریک خونه و گرمای لذت بخش با بودن مرد دوست داشتتی اس عجیب میچسبیدبا دیدن خریدها روی کابینت لبخند زدمرد دوست داشتتی اش شک نکرده بود از اومدنش

کافی میکس خریده بود با کیکزیر لب غر زد :بدجنس من که کیک دوست ندارم با دو ماگت پر ابی و قرمز به سالن برگشت ماگت ها رو لبه ی شومینه گذاشتبوت هاشو درآورد و روی قالیچه جلوی شومینه دراز کشیددستاشو زیر سرش گذاشت و به سقف خیره شداهنگ مورد علاقه اش توی خونه ی خالی پیچیدعجیب از تیتراژ فیلم ترکی خوشش میومددست دراز کرد و گوشیشو از کیفش بیرون کشید:

-سلام مامان

-سلام کجایی؟

اخم کرددروغ گفت-دانشگاه

-تاعصر کلاس داری؟واسه ناهار میای؟

-نه دیگه حوصلم نمیشه بیامو برگردم تاعصر یکسره میمونم

-باشه مواظب باش کاری نداری؟

سر تکون داد-خدافظ

سرشو که برگردوند دو تا چشم خندون قهوه ای نگاهش میکرددوباره دراز کشید و به سقف خیره شد

-بدنم خشک شداز شش روی این یه وجب جا خوابیدم

کنارش دراز کشید و مثل خودش به سقف خیره شدصدای بارش بارون شدید تر شده بودبا صدای رعد و برق سرشو گذاشت روی سینه اش-حوضم کثیف شده بارون قطع شد تمیزش میکنم پر شده از برگ و اب

دستشو کرد لای موهاش-ناهار میمونی باهام؟

بلند شد ونشست سر تکان داد -هوومخم شد و ماگتا رو برداشتماگت ابی رو گرفت سمتش-

-کیکا کو؟

-تو اشپزخونه

بلند شد راه افتاد سمت اشپزخونه -واست بسکویبت خریدم تو جیب پالتومه

کمی چشید هنوز داغ بود-صبحونه خوردم اومدم

کنارش نشست به چشماش نگاه کرد -دلم واست تنگ شده بود بانو

لبخند زد -میزاشتی وقت رفتن یادت میومد

خم شد روی موهاشو بوسید-تو هنوز سلامم نکردی

لبخندش عمیق شده بود چال کنار لبش گود شد-سلام اقا

-سلام خانم

جلوی پنجره ی تمام قد سالن ایستاده بود پدیده ها رو کنار زده بود تا خونه روشن تر بشه بارون با شدت میبارید چشمش به حوضش بود هنوز منتظر بود بارون بند بیاد بتونه تمیزش کنه آقای دوست داشتیش پشت سرش ایستاده بود توی شیشه سایه هر دو افتاده بود قدش به شانه های مردش هم نمیرسید این تفاوت قدو هیچ وقت دوست نداشت کنارش زیادی کوچولو بود این سکوت رو هم دوست نداشت-چه خبر؟

-خبری خاصی نیسامروزو به زور مرخصی گرفتم فردا باید اونجا باشم
-خبری نشد از پتروشیمی اینجا؟

کنارش ایستاد دستاشو تو جیب شلوارش کرد سرشو تکون داد -نه فکر نکنم طرف بتونه کاری کنه همش بهونه میاره خسته شدم از اونجا ساخت میگذر هگاهی میزنه به سرم ول کنم برگردم
-منم دوست ندارم اونجا باشی

برگشت طرفش به چشمش خیره شد و لبخند زد-منو بگو به کی میگمتو از روز اولم مخالف بودی اگه پیام اینجا چیکار کنم؟ بزار اگه کار اینجا جور نشد یه فکری میکنیم
-پوستت تیره تر شده سیاه سوخته شدی

خندید و چشمش بسته شد-در عوض یه خانم دارم هلو
-بزار مش پای تعریف از خودم؟

-بله خانم جان

-ابراز احساساتم تعریفی نداره

-حالا ابراز احساسات مونده به وقتش نشونت میدم

-و!!!!!! مگه بیشترم بلدی؟ من که تو این دو سال ندیدم ازت

ابروهاشو بالا انداخت به سمتش خم شد از چشمش صدای شیطنت میبارید-زبونم زیاد بلد نیس
من مرد عملم خانوم خانما

خودشو عقب کشید-لازم نکرده برگشت خواست از کنارش رد بشه که ار پشت دستای مردش دور کمرش حلقه شد یه لحظه نفس کم آورد قلبش تند میزد یه چیزی تئ دلش ریخت چشمش بست "دلم یک بغل تو را میخواد" کنار گوشش نفس کشید و تمام بدنش داغ شد _من لازم میدونم عزیزم گونه ش که بوسیده شد چشمش باز کرد"بیا نزدیکتر میخوام صدای گرم نفسهایت دیوانه ام کندگرما نفس های تودست های تو اغوش تو من به خورشید ایمان ندارم"
باران با شدت میبارید

گوشه ی کاناپه مثل همیشه چهارزانو نشسته بود بهش نگاه کرد جلوی پنجره ایستاده بود و با حامد حرف میزد-عصر باید برگردم مرخصیم یه روزه سای بابا تو کجا بیای؟ باصدا بلند خندید-حامد تو نگران تنهایی ما نباش داداش عصر قبل رفتن اگه شد یه سری میام میبینمت حامد نفهم مامان اینا که نمیدونن اومدم حالا وقتمو بگیر دیگه کار دارم دوباره خندید-باشه حواسم جمع میکنم میدونم زوده
واسمونقربونت یا علی

برگشت سمتش -حامد سلام رسوند

سرتکون داد-شب خطرناکه جاده صبح برو

کنارش رو کاناپه نشست-شب راحتترم عزیز

دراز کشید سرشو رو پاهاش گذاشت لبخند زد-چرا انقد موهات کوتاه س؟ حسرت به دل موندم
دستامو بکنم تو موهات

شیطون خندید-منم حسرت خیلی چیزا به دلم مونده
پاهاشو بلند کرد با مشت ضربه ارومی به سرش کوبید -پاشو ببینم بچه پرو
یهو جدی شد-طاقتم تموم شدهاین زندگی ساختم واسه خودم و خودت؟کاش دستم زود تر باز شه
تکلیفمونو روشن کنمن اونجاتو اینجا
لبخند کمرنگی زد-خدا بزرگه بزار اوضاع یه کم اروم شه
-میتروم اوضاع خراب تر شه دیشب مامان میگفت فرزاد حسابی قاطی کرده
لبخندش محو شد-مینو حالش خوب نیس دیروز فقط گریه کرد و جیغ کشید پرهام حسابی ترسیده بود
اخم غلیظی کرد-

بغض کرد-کاش همه چیز مثل سابق شهخته شد میتروم
بلند شد وکنارش نشست سرشو گرفت تو بغلش-خرابم میکنی با این بغضت
انگار منتظر تلنگر بود که اشکش راه بیفته-میتروم
-هیس اروم درست میشه
خودشم میدونست واسه دل خوشی اون میگهمیدونست مردش خودش میدونست به این راحتی
درست نمیشه روز به روز اوضاع بدتر میشد

-نگار ببین میتونی حضوری بزنی واسم
-یه کاریش میکنم قول نمیدم ماشالا همه استادان خانمو میشناسن همیشه یه طوطی ببرم جای کلاغ جا
بزمنم

-کلاغ عمتیه کاریش بکن دیگه
-حالا رفته چی بخره واسه ناهار که کوفت کنیدی؟پسره ی دیوونه تو رو تو خونه تنها گذاشته فکر
نکرده اون خونه در و پیکر درست و حسابی نداره؟
-دیوونه تویی اقامون گله رفته کباب کوبیده بگیره با پیاز اضافه میل کنیم به!!!
-ای چندش! پیاز اون وسط چیکار میکنه اخه؟
-کیف کباب به پیاز شه تو نمیفهمی!! تازه با این پیاز واسمون عاشقانه میشه
-ای بابا! عاشقتیم به ادم نرفته! بیچاره چه جوری تو رو تحمل میکنه؟
-تو نگران اون نباش اون پیاز خوردن منو دوست داره
صدای در او مد سر برگردوند سمت راهرو دست پر برگشته بود موهای کوتاهش خیس خیس بود
-اونم مثل تو عقل نداره
-نگار واسه حضوری این کلاس یه کاری کن کلاس صبح غیبتو خوردم دیگه کاری نداری؟
-یه کاریش میکنم کلاسی عصرم نمایای؟
-نه استادای عصر و بدم راضی کنمنگران این استاد مانی هسمخیلی اخلاق گندی داره
-باشه سلامشو برسون خدافظ
-خدافظ

سمنش پا تند کرد -زود در بیار تا سرمانخوردی بده من پالتو تو اویزون کنم
-بد بارونی میاد
-خوبه که خداروشکر
روی قالیچه نشست -بیا بخوریم تا یخ نکرده
رفت سمت اشپزخونه-دستامو بشورم میام میگم کی دوباره میای شیراز؟
-آخر هفته دیگه احتمالاً اومدم یه دو هفته احتمالاً میمونم

نشست روبروش لقمه رو از دستش گرفت-مرسیدیشب فکر نمی‌کردم بیایترسیدم زنگم بزخم بگی
نمیرسی بیای دپرس بشم
سرتکون داد-با بدبختی مرخصی جور کردمدا کن کار اینجا جور شهاگه جور شه با مامان اینا
صحبت میکنم دیگه صبرم ته کشیدهمینو و فرزاد هر غلطی میخوان بکنندبختی پارتی کلفت
میخواد فکر نکنم طرف مالی باشهخور دیگه هی نگاهش میکنهلقمه بگیرم؟
بغضشو قورت داد ولی صداس هنور میلزید-نه خودم میخورمبابا عصبانیهبعد کتک کاری فرزاد
و امین اوضاع بدتر شددیشب عمو فرهاد زنگ زد به بابام یه دوساعتی حرف زدندمیدونم چی گفتن
بعدهش بابا عصبانی تر شدتلافیشم سر مینو درآورد
اخم کرده بود -گند بزنفرزاد معلوم نیست چه غلطی میکنه همه رو انداخته به جون همتو بغض
میکنی واسه چی؟
-نمیدونم دلم واسه خودم بسوزه یا زندگی مینو
-دلّت فقط واسه خودم و خودت بسوزهکاش زودتر با عمو علی حرف زده بودمبس که تو گفتی
زوده زوده!

-چه فرقی میکرد به هر حال همه چیز بازم رو هوا بود
-بیا جون من امروز بیخیال شوتو دهنمون زهر نکن امروزوگور بابای فرزاد و مینو
دماغشو بالا کشید و خندید-حواست به باباهاشون هس مهندس؟
لقمه رو دستش داد-نه یادم به حاجی ها نبودبخورخانم آقای مهندس

هر دو روی قالیچه دراز کشیده بودن و به سقف خیره شده بودن-بارون بند نیامد حوضمو تمیز کنم
از گوشه ی چشم دید دستشو گذاشت زیر سرش و روشو برگردوند سمتش-چقدر این دو سال زود
گذشت

مثل اون دستشو زیر سرش گذاشت و برگشت سمتش تو چشمای مهربون مردش خیره شده-اون
روزی که اومدی جلو مدرسه دنبالم فکر میکردی دقیق دو سال بعدش اینجا باشیم؟
خندید-راستش نهم از روز اول پیش خودم گفتم نه سالگرد اول فوقش سالگرد دوم حتما ارادم
دنیا اومده!!!

-دیوونهسال دوم و بچه؟اونم یه دونه؟
-من تو رو نشناسمیه تو باشه که سالگرد اولو با یه دوقلو باید سر میکردیم
خندید و نفهمید دل مردش با خندش رفت-اراد و ازادا! اوینا هم واسه سالگرد دومچطوره؟
-عالیمن از همین الان در خدمتم

جیغ زد -بی ادب!!
-ای جوونم چه بسازم من
خندید-دیوونه

-دیوونتم

-دیوونه ی دوست داشتنیکی راه میفتی؟تا بری و برسی من میمیرم و زنده میشم
سمتش خم شد و بوسه ی کوتاهی نوک دماغ کوچولوش زد-یه دو ساعت دیگه تو رو میرسونم
حرکت میکنم یه سرم قبلش باید برم پیش حامد
-پس بخواب تو جاده خوابت نگیره
دستشو به سمتش باز کرد-بخواب نهبخوابیم درسته!!بیا اینجا ببینم
خودشو عقب کشید-بخوابیم ولی من همینجا راحت
دستشو کشید-من ناراحتجمان من اذیت نکن دیشبم تو جاده بودمهلاکم

سرشو پایین انداخت خودشم این نزدیکی رو دوست داشت ولی "گور بابای ولی فقط همین دو ساعتها؟ینی فقط همین امروز" سرشو رو دستاش گذاشت-باشه
توی بغل مرد دوست داشتتیش خوابیده بود و دست مردش محکم دورش حلقه شده بودنفس عمیقی کشید و بازدمشو تو سینه ی مردش رها کرد احساسات زنانه ش بیشتر میخواستنشاید نوازششاید بوسیدناما همین نزدیکی هم زیاد بود برای هر دوبا بوسه ای که روی موهاش نشست چشماشو بست-ای من به فدای خانوم کوچولوم
دلَم "قرص" است وقتی
"مسکنم" تویی
من از دنیای بیرون از "اغوش" تو میترسم

اصلا دوست نداشت چشماشو باز کنه اینجوری بیشتر گونه هاش نوازش میشد اروم زیر گوشش اسمشو صدا میزد هنوز سرش روی بازوش بود بوی عطرش دماغشو پر کرده بود کاش میتونست ببوستش و شاید بیشتر پیش بره ولی این وجدان لعنتی نمیزاشت
-میدونم بیدارپاشو دیگه زودتر راه بیفتی بهتره پاشو پاشو دیگه پسره ی لوسخوشت اومده نازت کنم؟

اروم چشماشو باز کردموهای بلندش بهم ریخته بود چقدر موهاشو دوست داشت سرشو نزدیکتر برد یه بوسه کوچولو فقط همینیه لحظه ترسو تو چشمای دخترک که دیددلش ضعف رفت ولی سرشو عقب برددستشو از دور دخترک ازاد کرد به سقف خیره شد چشماشو بست پوف کلافه ای کشید-پاشو برو تا نخوردمت

سنگینی روی دستش رفتصدای خنده اش بلند شد و دوباره دلش ضعف رفتصداش هنوز خوابالود بود-پاشو تا دست و صورتتو بشوری منم تو فلاکس واست کافی میکس درست کنم تو راه بخوری خواب از چشمت بیرونه

چشماشو باز کرد برگشت سمتش ایستاده بود موهای خوش رنگشو باز کرده بود و میخواست دوباره ببندتش به چشمش نگاه کرد مثل بچه ها بهونه گرفت:من کافی میکس نمیخوام یه چیز دیگه میخوام

چشمای گردشو که دید هوس کرد گزش بگیرهدخترک من من میکرد نمیدونست چی بگه چشماشو با دو دست مالیددست راستش خواب رفته بود ولی می ارزید به ارامشی که از اغوشش گرفته بود:برو دیگه الان تو رو شبیه یه کیک کاکائویی خوشمزه میبینمو هاتم نبند بزار باز باشه
-خیلی بی ادبیمیخوام اصلامیخوام سفت ببندمش

باصدا که خندید شنید که پاشو محکم کوبید رو زمین و تند رفت سمت اشپزخونه صداشو بلند کرد-
حرص که بخوری خوشمزه تر میشی
با حرص که اسمشو صدا کرد بلند شد رفت سمت دستشویی-باشه بابامن هیس!!!

لم داده بود روی کاناپه و بهش زل زده بودداشت مقعنه شو رو سرش صاف میکرد برگشت سمتش اینه کوچیکو داد دستش-بگیر جلوم

صاف نشستدخترک جلوی پاش رو زانو نشستبه چهره ی معصومش نگاه کرداخم کرده بود و هنوز درگیر بالای مقنه ش بود-هی تکونش نده درست بگیرجلوم دیگه

بخاطر خوابیدن چشمش یه کم پف کرده بودسیاهی پخش شده ی زیر چشمش خوش حالت ترش کرده بودلبش به سرخی صبح نبود ولی هنوز سرخ بودخوب بود که عادت نداشت تو خیابون موهای خوشکلشو بریزه توی صورتشبلند شد و ایستاد لبخند زد-مرسیبریم دیگه؟

اینه رو داد دستش و ایستاد اخم کرد-میرسونمت خونه
-چرا اخم کردی؟ نمیخواه میرم دانشگاه به کلاس ساعت چهار میرسم
اخمش عمیق تر شد-تو که وقت داری چرا انقدر عجله میکنی واسه رفتن؟
لبخند زد-اخمتو باز کن قربونت برمعهله ندارممیخواه تو زودتر بری برسی خیالم راحت
بشهلانم برم خونه مامان غر میزنه که کلاسمو پیچوندم نرفتم
اخماشو باز کرد مسخره بود که با ۲۸ سال سن با قربون و صدقه دلش خوش بشه ولی خب میشد-
باشه پاشو بریم میرسونمت دانشگاهیه سرم باید برم پیش حامد
دستاشو حلقه کرد دور بازوش-من به فدای آقای بد اخلاقم بشم؟
لبخند زد با دست ازادش پالتوشو برداشت-منم به فدای خانم خوش اخلاق شیرین زبونم بشمیریم؟
دستشو باز کرد-تا من گازو چک میکنم تو هم ببین همه پنجره ها بستس

درو قفل کرد برگشت سمتشرد نگاهشو دنبال کردچشم دوخته بود به حوضش و لباسو اویزون کرده
بود-اخرم حوضمو تمیز نکردمبارون یه لحظه ام بند نیومد
دستشو گذاشت پشت کمرش و به جلو هلش داد-عزیزم گفتم هفته دیگه میامو مدیم خونه تمیزش کن
-خودم اگه شد میام تو این هفته
-لازم نکرده تنها بیای اینجا
-باشه

در خونه رو باز کرد و ریموته ماشینو زد-بدو تا خیس نشدی
-وقتی اومدم ماشینو ندیدمتا اومدم توی خونه نفهمیدم اومدی
-جای پارک نبوداون پایین پارکش کرده بودمبدو خیس شدیچه بارونی میاد

جلو دانشگاه ایستاد به ساعتش نگاه کرد پنج دقیقه به چهار بودبه شیشه جلو ماشین نگاه کردبارون
با شدت میبارید-بارون شدیدبیا برسونمت خونهلکلاستو نرو
-نه میرم احتمالا با نگار برمیگردمبابا دیشب تاکید کرد هوا بارونیه ماشین نبرم
-اگه نگار ماشین نداشت راه نیفتی سوار تاکسی بشی یا تاکسی بری فقط
اتوبوس رسیدی خونه بهم خبر بده
-چشمشما هم رسیدی بهم زنگ بزن حتی اگه نصف شب بودیددار میمونم تا زنگ بزنی
-باشه

-اروم برو فلاکسم اینجاسبزن کنار بخورجان من مراقب باشمن صدقه میزارم تو هم بزار
-چشم
دستشو بالا آورد که حرف نزنهمیدونست داره ایه الکرسی میخونهکار همیشه اش بودسمتش فوت
کرد-مواظب خودش باشپیش حامدم زیاد نمونزود راه بیفت
-چشم

دستشو سمت دستگیره برد-کاری نداری؟

پگاه؟؟؟

-جانم؟؟

لب زد-دوست دارم

خندیدچالاش باز عمیق عمیق شده بود-بی صدا بود کهبلند بگو؟

سرشو تگون داد-نچ

-میلاد؟؟؟؟

-جان دلم؟

بلند داد زد-منم دوست دارم

باصدای بلند خندیدصداشو بلندتر کرد-من بگو که عاشقتم

پگاه خودشو جلو کشید و دستشو دور گردنش حلقه کرد دستشو دور کمرش گذاشت و محکم

فشارش داد-دیوونه خوب که شیشه ها رو دودی کردم

-ناراحتی جدا شدم؟

-هیییییساینجا جات خیلی خوبه"دستانت را دور گردنم حلقه کن بانواین دوست داشتی ترین

شالگردن شبهای سرد من استباور کن"

تا وقتی وارد دانشگاه نشده بود ماشینو روشن نکردگوشیش زنگ خورد-الو حامد دارم میام دم

مغازه

دستشو کشید روی گونه شجایی که بوسیده بودامروز سالگرد سومین سال باهم بودنشون بود

روی تخت نشسته بود و به مینویی نگاه میکرد که جلوی اینه ایستاده بود و خط چشمش را پهن تر

میکرد-کاش رفته بودم مریم واسم خط چشم بکشه

-اینه هفته ای یه بار تو رو میبینن تازه دست کم دارم میگمحالا واسه یه مراسم خواستگاری اونم

از نوع نمایشش میخواسی بری ار ایشگاه؟

-میگم پگاه؟

-ها؟دیگه چته؟

-کاش کت و دامن اییمو میپوشیدمرسمی تره!ها؟

-ای درد بزنی دیوونم کردیهر غلطی میخوای بکناین فرزاد از چی تو خوشش اومده؟من و خدا با

هم توش موندیم!

-پگاه من یه کم استرس دارم

-استرس واسه چی؟بخدا خوب شدی عمهگریبه که نیستن

-خب همیشه عموم بودن و خانواده اش امشب خواستگاران

ابرو هاشو بالا انداخت و خندید-همیشه پسر عمو ت بوده؟مطمئنی؟من ندونم چند سال پسر عمو

دختر عمو رو بوسیدن گذاشتین کنار

مینو هم خندید-خب حالا!همیشه عزیزترین پسر عموم بوده

خودشو جمع و جور کرد-میگم مینو؟

-ها؟

-اگه بدونی امشب همه میان؟

مینو چشماشو باریک کرد-همه منظورت میلاد دیگه؟

مظلوم شد-هوووم

-نمیدونمزن عمو به مامان گفته بود همه با هم میان

غر زد-شاید حواسش نبوده بگه میلاد نمیادیه ماه بیشتره ندیدمش

-امتحاناش باید تموم شده باشه دیگهحتما اومده

-خداکنه بیادمن برم پایینتو هم از اینه دل بکن بیا دیگهخوبی بخدا

پگاه؟؟

-جونم عمه؟

-منم تو سن تو بودمدرسته از همون بچگی از فرزند خوشم میومدولی خب این وسطا یه کسایی هم بودن که حواسمو پرت کردنمیفهمی چی میگم؟ امروز خورش میاد فردا نمیاد! نمیگم خورش نیاداین حسا طبیعیهفقط به کسی نگو باشه؟

دستشو دور گردن مینو انداخت-چشمحواسم هستتو فقط میدونیه کسی نمیگم

مینو گونشو بوسید-افرین دختر خوب

-یادم میمونه بخاطر اون ادمای وسط ازت توضیح بخواما!!!

-گمشو لوس

از پله ها بپر پایین رفتاز اینکه احتمال داشت امشب ببینتش خوشحال بودچشم چرخوند سمت اشپزخونه مامان و مادر بزرگش روی صندلی میز ناهار خوری نشسته بودند و اروم حرف میزدندبو کشید بوی مرغ زعفرونی کل خونه رو برداشته بود-بوی غذا که شب خواستگاری بیپچه یعنی همه خرسندند از وصلت مادر جون خب شام چرا بمونن؟ دور از جون همه فکر میکنن دختر رو دستمون مونده که بهشون شام میدیم

-الهی دورت بگردم دیگه همه عالم میدونن این وصلت شدنیتهعارف شام نمیگردم زشت بودنه فاطی؟

-اره مادر جونپگاه مامان سر پایی اب بزار واسه چایی

سمت سالن دوید-من کار دارمعرضم کس دیگه س به من چه!

صدای امین از سالن اومد-پگاه یه لیوان اب بیار واسم

شانه بالا انداخت-به من چه! خودت برو بخور

همه جلوی تلویزیون نشسته بودنکنار پرهام نشستبش لم داد و تو گوشش فوت کردپرهام خندید- نکن پگاه

-خسته میشی یه لیوان اب بدی دست مننه؟

سرتکون داد-ارهچطور شما خسته میشی بیای کلاس دنبال منمنم خسته میشم اب بدم دستتبرگشت سمت بابابزرگش: بابابزرگ عصر کلی التماسش کردم نیومد دنبالمماشینو ازش بگیر خیلی پسر بدی شده

بابابزرگش خندید-چشم امر امر شماست

-پگاه! بابایی امین عموته نه سرویس رفت و امدت!

پشت چشم نازک کرد-من خواهش کردم بابابعدش همیشه جبران میکنمگه نه امین؟

-خیرشما کی جبران کردییه لیوان اب نمیدی دست من

-خیلی بی چشم و رویی بخدا پرو

صدای توبیخ کننده باباش بلند شد-پگاه!!!

بابابزرگ مثل همیشه حمایتش کرد-علی ولشون کنخودشون کنار میان باهم

خندید و بلند شد کنار بابابزرگش نشست-چاکریم حاج ارسلان

با تسبیحش اروم زد رو دستش-جنبه داشته باش دخترچاکریم یعنی چی؟

-چشم حواسمون نبود در شان یک دختر خانم صحبت کنیم سرورم

چشم از لبخند مهربون بابابزرگش پرفت و به امین که داد میزد نگاه کرد-مینو یه لیوان اب بیار واسم

صدای مینو از اشپزخونه بلند شد-من کار دارمخودت پاشو بیا بخور

به امین چشمک زد-یو هاهایا
باباش زد تو کمر امین-داداش پاشویه لیوان اب خودت بخور یه لیوانم واسه من بیار
با صدای بلند خندیدامین بلند شد چشم غرنه ای سمتش رفت-پرودارم واست
همون لحظه صدای ایفن بلند شدضربان قلبش تند شدصدای مینو او-مد-وای فاطمی او-مدنمن خوبم؟
صدای خنده مامانش و مامان بزرگش میومدولی خودش از استرس مشت دستاشو باز و بسته کرد
-امین اب نمیخوام داداشبرو در و باز کن

همه واسه استقبال رفتن توی حیاط بجز پرهام جلوی اینه تمام قد سالن ایستادلباس لیمویی نسبتا
بلندی پوشیده بودبا شلوار سفید تنگشال سفیدشو مرتب کردنگاشو دوخت به لاک صدفی اشمینو
گفته بود رنگ لباسش خیلی بهش میادبه چهره ی خودش تو اینه لبخند پر استرسی زد-پرهام
بنظرت خوبم؟

پرهام با اون لحن بچگونه ش دلشو کمی اروم کرد-اره عالی هسیبیست بیست
سمت حیاط رفت"خدایا!صدتا صلوات نذر میکنم میلادم باشهخدایا چرا من انقدر استرس
دارم؟"نگاشو چرخوند بین جمعیت خندون توی حیاط خبری از میلاد نبوددلش یه لحظه بدجوری
گرفت ولی لبخندی زد وباصدای بلند سلام کردسمت جمعیت رفتهمه بودن به جز اونی که باید بود

ماشینو خاموش کرد توی اینه ی جلوی ماشین دستی به موهای کوتاش کشیدابروهای پرپشتشو با
انگشتش مرتب کردحس خوبی داشتحس امشبش بیشتر از خوشحالی بی قراری بود اما یه بی
قراری دوست داشتتیز اوایل خرداد که رفته بود اصفهان دیگه ندیده بودشامشب بعد تقریبا یه ماه
میدیدشدلش بی قرار دختر شیطون عمو علی بوداز ماشین پیاده شد و ریموتو زدهمینطور که به
سمت در نیمه باز خونه میرفت از پشت لباسشو که تو شلوارش بود مرتب کردتوی شیشه ی بغل
ماشین فرزاد که جلوی در خونه پارک بود یقه ی پیراهن سورمه ای مردونشو صاف کردوارد
خونه شد و درو بستاز پشت پرده ی حریر پنجره به سالن دید کمی داشت همه نشسته بودندپگاه
توی دیدش نبودصدای خنده شون میومدسرفه ی کوتاهی کرد تا صداش صاف بشههمون لحظه
گوشیش زنگ خورد

-ها؟چته هی زنگ میزنی؟

-سلام داداش خوش اخلاق چطوری؟

-حامد تازه رسیدمجون داداش یه امشب کرم نریز! گوشیمو خاموش کنم؟

-نه عاموایسا ببینمچشم و چالت به دیدن یار روشن شد؟

لبخند زد-شما اجازه بدی روشن میشه

-باشه داداشمن چیکارت دارم؟ایشالا روزی خودتو پگاه خانم

لبخندش عمیق تر شد-ایشالا

-حالا نمیر از ذوقزنگ زدم بگم بچه ها سالنو جور کردن واسه امشب ساعت ۱۲ بیا حتما

-همین امشب باید قرار میزاشتین؟

-سالن پر بودیه امشب خالی بود

-باشه بابا میام

-خوش بگذر هکاری باری؟

-یا علی

کفششو در آورد در سالنو باز کرد با صدای بلند یا الله گفت و وارد شد پیر هام جلوی در ایستاده بود و با اخم نگاهش میکرد به چشمش نگاه کرد چشمای پگاهو داشتحتی اخمشم شبیه پگاه بود اصلا میتونست بگه نمونه ی کوچیک شده ی پگاه بود ولی اون ظرافت چهره ی پگاهو نداشتاز همه مهمتر چالای خوشکل پگاه رو هم نداشت-سلام اقا پر هامچطوری عمو؟

با همون اخم جواب داد-خوبم
جلوتر رفت و بغلش کرد و لپشو بوسیدوارد سالن شد پر هامو زمین گذاشت و مشغول سلام و رو بوسی شدهنوز خبری از پگاه نبودکنار میعاد نشست و اروم گفت-سرتو از گوشتیت در بیار اینم من باید یادت بدم؟

لبخند گشادی تحویلش داد-منو ول کنخواست به پله های طبقه ی بالا باشه الان میاد چند بار مچشو وقتی به پگاه خیره شده بود گرفته بوداز اون موقع همش سر به سرش میزاشتگاهی اوقاتم وقتی اصفهان بود خبرای پگاه رو بهش میدادگاهی حتی امار رنگ لباسای پگاه رو هم واسه مسخره میگفت نباید بهش رو میداد ولی وقتی خبر میرسوند زیادم بد نمیشداز میعاد کم اتو نداشتحتی میدونست یکی از دوست دختراش دوست پگاهواسطه ی دوستیشونم خود پگاه بودهمیعاد با پگاه خیلی صمیمی بود شاید بخاطر هم سن بودنشون پگاه کلا با همه راحت بود الا خودششاید تقصیر خودش بود که هیچ وقت سعی نکرده بود بهش نزدیک بشهبا ضربه ی که میعاد به ارنجش زد سرشو برگردوند سمت پله هایپگاه با سر پایین میومد سمت سالنخوشکل شده بودرنگ لباسش خیلی به پوست سفیدش میومدمیعاد دم گوشش اروم گفت:خوردیش جون داداش توی دلش تایید کرد"بس که خوشمزه بنظر میاد این بشر"ولی اخم کرد-خفه شو میعادبلند شد و ایستاد-سلام

هل شدن پگاه رو دید که سعی میکرد با لبخندش خودشو جمع و جور کنه-سلامخوبین؟ ببخشید متوجه اومدنتون نشدمیفرمایید بشینید لطفا
نشست ولی چشم ازش نگرفت-ممنون شما خوبین؟
مامانش وسط کنار مامان پگاه نشسته بود-میاد ماشینو پارک میکر دکوچه شلوغ بودما منتظر نمودیم دیگه

میعاد کنارش مزه پرورد-مامان نگران بود گم بشیهی میگفت صبر کنیم بیای به پگاه نگاه کرد که کنار فرزند نشست و با فرزند اهسته حرف میزد و میخندید"لامصب چه خوشکلم شده امشب"نمیدونست فرزند چی دم گوشش میگه که پگاه انقد خوشکل میخنده فقط میدونست با خندیدنش و گود شدن چالاش هوس گاز گرفتن لپاشو میکنه"فرزند بی شرف"

به جمع نگاه کرد همه مشغول بودنهیچ شباهتی به مراسم خواستگاری نداشتقرار عقد و عروسی هم گذاشته شده بودخانمها رفته بودند توی اشپزخونه تدارک شام ببینندبقیه هم مشغول صحبت بودندمینو و فرزند رفته بودند توی حیاط حرف بزنند بقول پگاه"مگه حرفی هم مونده بود"امین کنارش نشسته بود ار هر دری حرف زده بودند حالا هم عذر خواهی کرده بود بقول خودش بره دست به اببه گوشه ی سالن نگاه کرد پگاه روی مبل روبروی تلویزیون نشسته بود و پر هام توی بغلش لم داد بودکاش فاصله کمتر بود تا بهتر ببینتشامین بالای سر پگاه ایستادصدای چونه زدنشون میومد-پگاه بزن سه فوتبال داره

پر هام داره فیلم میبینه

پر هام فوتبال دوست داره مثل یه مردمگه نه عمو؟

پر هام خودشو بیشتر تو بغل پگاه جا کرد-پگاهم فوتبال دوست داره پس چرا دختره؟

پگاه خم شد و محکم بوسیدش-فوتبال دختر و پسر نداره عزیزم
امین هم خم شد و پرهامو بوسید-پگاه عمو فوتبال تموم شد
پگاه کانالو عوض کرد و امین لپشو محکم بوسید-دست خانم درد نکنه و رو به اینور سالن با
صدای بلند اعلام کرد-بیاین بازی شروع شد
آخرین نفر بلند شد و با تعارف پشت سر عمو علی راه افتاد جلوی تلویزیون رسید فقط میل دو
نفره ی کنار پرهام و پگاه خالی بودچه خوب که کنار پگاه خالی بودکنارش نشستبوی عطر پگاه
مشامش را پر کردگرم و خوش بو!صدای فرزند از پشت سرش اومد-ای بابا چرا صدام
نزدین؟دقیقه چنده؟

پگاه با لحن شیطونی جوابشو داد-شما کارای مهمتری داشتی!راستی خسته نباشین!هوا چطور
بود؟حسابی خوش گذشته ها!رنگ و روت باز شده
با صدای بلند خندیدمطمئن بود پگاه هم مثل خودش میدونه توی حیاط اتفاقای بهتر از حرف زدن
افتاده به فرزند نگاه کرد روی دسته ی مبل کنار امین نشسته بود واقعا رنگ و روش باز شده
بوددست فرزند سمت پگاه دراز شد و دماغشو کشید-بشین بچه!حواست به خودت باشه
صدای پرهام بلند شد-دست به خواهر من نزن!

همه با صدا بلندخندیدند و صدای قریبون صدقه ی مینو و زن عمو ارسلان از اشپزخونه
میومدصدای مامانشو شنید-چقدرم رو خواهرش غیرت داره اقا پرهامخوش به حال پگاه
کمی سر خورد تا راحت بشینه فاصله ش با پگاه شاید یه وجب بود-فرزند دقت میکنم سر لپات گل
انداختهپگاه خوب متوجه شد

از گوشه چشم دید که پگاه سرشو چرخوند سمتش و لبخند میزدفرزند سمت پرهام خم شد-پرهام
عمو! اجازه میدی میلادو بزمن؟

برگشت سمت پرهام ولی حواسش به لبای پگاه بود! صورتی و خوش حالت قلوه ای نبود ولی
نازکم نبودخوب بود نه عالی بودیه لحظه از فکرش گرم شد ولی زود به خودش تشر زد"خجالت
بکش باباش اینجا نشسته چشمت هرز نره"
به من چه!!

مشت فرزند که سمتش اومد خودشو عقب کشید و سرش به بازوی پگاه خورد خندید-رم میکنی
چرا؟خانواده نشسته فرزند دهنمو باز نکن

امین خندید-راحت باش میلاد پگاه از خودخانمای اشپزخونه گوشاتونو بگیرید
صاف نشست و به پگاه نگاه کرد-اره پگاه؟راحت باشم؟

پگاه خندید-من که مشکلی ندارم رو به امین ادامه داد-مرسی غیرت امین جان
امین دست به سینه نشست-پگاه تو جمع بگو عموزار بفهمن داداشم تو تربیتت کوتاهی کرد
فرزند ضربه ای به شونه ی امین زد-منو تو شانس نیوردیم تو برادرزادهحرص نخور داداش!
راحت تر نشست-پگاه این فعلا خرس با بارش گیر پلهخودشو شیرین میکنه یه کماهمیت نده
-میلاد راست میگهپایدم دور امین داداش کنیولی قابل توجه تهمن امین قبل اومدنت میگفت
خر نداری دوماذ بگیر

صدای خنده ها بلند شدامین خندشو خورد-فرزند میدونی من بخوام بگم جلو خودت میگمخانم شرط
بسته بود اینو بگه بهت راهشم پیدا کردشرطم بردشما هم بیاین بستنی همه مهمون مینوییم صدای
مینو از اشپزخونه بلند شد-صد بار گفتم با این پگاه شرط نبندما باز گول خورددمهر کاری میکنه که
شرطاشو ببره

فرزند ایستاد-دست شما درد نکنه مینو خانم

صدای میعاد بلند شد-خاک بر سرت!چه موقعیتی خراب کردتک به تک بوداتو چارچوبم نبودبی شرف!

همه نگاهها سمت تلوزیون بود تا صحنه اهسته رو ببینصدای پگاه کنار گوشش اومد-پرهام نخوابشام نخوردیمامان!پرهام داره خوابش میبره

سر سفره نشسته بودشلوارش تنگ بود اصلا راحت نبودپگاه هنوز سر سفره نیومده بودبا مینو هنوز توی اشپزخونه بودندصدای مامان بزرگش بلند شد-مینو! پگاه!بیاین دیگه دختر! به اشپزخونه نگاه کرد مینو ظرف ترشی به دست اومد-اومدیم زن عموترشی سیر اوردم واسه عمو

بلاخره پگاه با پارچ اب اومد-خودشیرینی نکن مینو عمو اردلان من پوستای اضافیشو جدا کردم دستت درد نکنه پگاهکاش یه پسر دیگه داشتت تو هم عروسم میشدی اخم کرد "خوب که همه پسران زن دارن بابابزرگ" فرزاد پارچو از دست پگاه گرفت-بیا جای خالی فقط پیش خودمهبیا بشین وقتی پگاه نشست تقریبا روبه روش بودبین فرزاد و باباش نشسته بوددست باباش سمتش دراز شد- میلاد بابا بشقاب خالی کنار تو بده واسه پگاه بشقابو برداشت-چی بکشم واست؟

-مرسی خودم میکشم
یه کفگیر پلو که کشید پگاه دستشو دراز کرد-بسه مرسی
ناخوداگاه اخم کرد-فقط همین؟

بشقابو از دستش کشید-ارهمرسی شب زیاد نمیخورم
توی بشقاب واسش سالاد کشید-سالاد که اشکال نداره
-بسه دیگه کافیه

-سس بریزم؟

-نه مایونز نمیخورم

عمو ارسلان خندید-پگاه مثل من پیرمرد سالادشو با ابلیمو و روغن زیتون میخوره
-بابابزرگ شما ماشالا جووندلت میاد؟

فرزاد لپ پگاه رو کشید-ای جونم زبون

اخم کرد-پگاه نوشابه بریزم؟

-اره مرسی مشکي لطفا

لیوانو سمتش گرفتتوک انگشتای پگاه به دستش خوردصدای مامان بزرگش بلند شد-جای فرشاد بچم سبزه

همه تایید کردندعمو علی از اونطرف سفره گفت:چه خبر!کارو بارش چطوره!خیلی وقته باهاش حرف نزدیم

مامان بزرگش زودتر از همه جواب داد-خوبه خداروشکرامشب دوست داشت باشهسلام همه رو رسوند

-سلامت باشهراضیه از همه چی؟

-اره هی زنگ میزنهمیلام هوایی میکنهاین بچه هم چند سال دوست داره برهخدا رو شکر درسش هنوز تموم نیس

-میلاد عمو میخوای بری!قبلا بابات گفته بودفکر نمیکردم جدی باشه!

-اره عمویه چند سالی هست تو فکرشمیخواستم چند سال قبل برم عمو فرشاد گفت با مدرک بیای بهتره حالا فو قمو بگیرم جدی بهش فکر میکنم خودمم هنوز دو دلم سرشو برگردوند سمت پگاهزل زده بود توی چشماتشبه دستش نگاه کرد لیوان تو دستش خشک شده بود دوباره به چشماتش نگاه کرد شاید بنظرش میومد این نگرانی توی چشمای خوشگلش

سلفونو کشید روی ظرف سالادبغض داشت حس خوبی که از سرشب داشت جاشو داده بود به حس ترس" واقعا میخواد بره پیش فرشاد" یادش بود وقتی کنکور نداده بود به جاش رفته بود سربازی بحث رفتنش بود ولی بعدش که رفت دانشگاه فکر کرد منصرف شده اون موقعا زیاد حواسش به میلاد نبود خودشم دقیق یادش نبود کی دلش رفت واسه پسر بزرگه ی عمو فرهادبه سالن نگاه کرد صورتشو نمیدید ولی پیراهن سورمه ایش پیدا بود چقدر سورمه ای بهش میومد همیشه تپیشو دوست داشت خیلی کم پیش میومد تیشرت بیوشهولی وقتی میپوشید اون بازوها و هیکلش خیلی به چشم میومد از همه ی پسرای فامیل قدبلندتر بود اصلا از همشون گنده تر بود

-پگاه! مامان ببین پرهام خوابهدر اتاقو باز بزار بیدار شه میترسه

-باشه مینو این ظرف سالادو بزار تو یخچال

وارد اتاق بابابزرگش اینا شد پرهام راحت خوابیده بود شالشو برداشتمو هاشو باز کرد و دوباره بست چراغ روشن گذاشت و برگشتتوی راهرو با میلاد چشم تو چشم شدخواست از کنارش رد بشه که مچ دستشو گرفتیه لحظه ترسید چشماتش گرد شده مچ دستش توی دست گنده میلاد نگاه کرد دوباره به چشمای میلاد نگاه کرد معلوم بود جلو خودشو گرفته که نخنده یه چیزی یادت نرفته پگاه خانم؟

-ها؟ چی؟

دستشو نزدیک صورتش برد سرشو عقب کشید دستای میلاد جلوتر اومد و پشت موهاشو کشید.-
شالت کو خانم؟

دست ازادشو کشید رو سرش نخیر نبود-ها!! یادم رفت دوباره بکنم سرم خواست دستشو بکشه برگرده تو اتاق ولی میلاد دستشو ول نکرد به چشماتش نگاه کرد میلاد نزدیکش شد به سمتش خم شد صورتشو جلوی صورتش نگه داشتیه لحظه ترسید با لحن خاصی کنار گوشش گفت: حواستو جمع کنو با انگشتش ضربه ای به نوک بینیش زد دستشو ول کرد و صاف و ایساد-میخواسم جای بیروم به ته راهرو که دستشویی بود اشاره کرد-با اجازه خودشو انداخت تو اتاق شالو سرش کرد و سریع قبل از اومدن میلاد رفت توی اشپزخونه هنوز گونه هاش از این نزدیکی داغ بود کنار ظرفشویی ایستاد و به مامانشو مامان میلاد نگاه کرد که ظرف میشستند-خاله پروین بیابین کنار من میخورم بخدا

-نه قربونت برم میخوام با مامانت غیبت کنم تو برو بشین خندید-وای و ایچه دخترای بدی

روی صندلی میزناهارخوری نشست مینو رو به روش نشسته بود و با لبخند میوه ها رو توی ظرف میچید-چرا میخندی؟

-هیس! یواش! خوشحالم دیگه

-زشته یه کم چیلتو بیند میگن چه عروس خوشحالی

-هستم دیگه تو چرا پکری؟ بخاطر موضوع سر سفره؟

سرتکون داد-هوم

همون موقع امین وارد شد_ مینو میوه آماده کردی ببرم؟

مینو ایستاد-بزار ظرف هندونه رو بیارم اول اونو ببر

امین ضربه ای ارومی به سرش زد-چته وروجک؟ تو خودتی
-هیچی یه کم خسته

-فردا جمعسکلاس که نداری؟

سرتکون داد-نچ

شب بمون همینجا فردا میریم بیرون

شونه بالا انداخت-اگه حوصلم شد باشه

مینو ظرف هندونه رو دست امین داد-بیا امین مواظب باش نریزه
-پگاه چشه؟

-نمیدونم برو سر به سرش نزار

صدای فرزاد از بیرون اومد-مینو یه لحظه بیا

اخم کرد-وای مینو چقدر این فرزاد روش زیاده خجالتم نمیکشه کم مونده امشب تو رو برداره با
خودش ببره خونشوننه امین؟

امین و مینو خندیدن و باهم از اشپرخونه خارج شدند و روشو کرد سمت ظرفشویی هنوز مامانش و
خاله پروین ظرف میشستند صدای الگوهاشون از صدای خودشونو ظرفا بیشتر بود به دستاش نگاه
کرد فقط یه دستبند ظریف طلای سفید دستش بود چقدر از الگو بدش میومد دستش سفیدو نرم
بود انگشتاش کوتاه نبود ولی بلند و کشیده هم نبود یه کم تپل بود بچه که بود دستاش خیلی تپل بود همه
ذوق دستاشو میکردند حالا بهتر شده بود ولی هنوزم تپل بود با خودش فکر کرد حلقه ی تپل و پهن
به دست تپلش میاد حلقه ی امشب مینو ظریف بود یاد دست بزرگه میلاد افتاد دست گنده ای
داشت دستش در برابر دست میلاد خیلی کوچولو و سفید بود

به ساعت نگاه کرد یازده و بیست دقیقه بود تمام فکش درد گرفته بود بس که مجبور بود جلوی
خمیازه هاشو بگیره اما مطمئن بود چشمش خمار شده از بیخوابی صبح از هشت تا یازده کلاس
شیمی بود عصرم کلاس ریاضی و فیزیک داشت هنوز امتحانای خرداد تموم نشده بود که باباش
مجبورش کرده بود بره انواع و اقسام کلاسها برای کنکور به میعاد نگاه کرد کنارش نشسته بود از
وقتی اومده بود تا همین الان سرش توی گوشیش بود یاد گوشیش خودش افتاد که یادش نبود اصلا
کجاست این بشرم مثل خودش سال دیگه کنکور داشت ولی تابستون ول میگشت-میعاد گوشیت داغ
نکرده پسرم؟

-نه هنوز عادت داره دخترم

صداشو اروم کرد-چه خبر از این دختره بهناز؟

گوشیشو گذاشت تو جیبش-وای پگاه دختر باحالیه ولی خیلی گیره

-من که خوشم نمیاد ازش

-ولی اون کلی تعریف تو میکنه ما رو تو دارم چه بلایی هسی تو مدرسه

-غلط کرده بهش رو نداها

با صدای میلاد حواسشو داد اونطرف-دستتون درد نکنه زن عمومه چی عالی بودمن با اجازتون
رفع زحمت کنم

-کجا؟ سر شبه تازه!

-بقیه هستن زن عمو من با بچه ها قرار دارم باید برم

عمو فرهاد عطسه ای کرد-کجا بابا؟

-بچه ها سالن گرفتن واسه ۲ باید برم خونه آماده بشم برم

-جامون نمیشه همه تو ماشین فرزند
 -میعاد پاشو برسومت خونه
 -باشه میام
 -امین نیای بریم سالن؟ بچه ها اشنان!
 -نه بابا من بسکتبال بلدن؟ میام میشم دلفکتوندوشنبه ها سالن میگیریم فوتبال میزنیم خواسی بیا
 -سالن صنایع؟
 -اره همون جای قبلی
 -باشه میام حتما با اجازتون من میرممیعاد پاشو
 میعاد دم گوشش اروم گفت-پگاهمیلاد قضیه بهنازو فهمیدبعدا واست تعریف میکنم
 سرتکون داد-بس که بی عرضه ایجریان منم فهمید؟
 -اره حالا بعد میگم واستفعلا
 -ابرومو بردی بیشعور
 سرشو بالا آورد میلاد دستش تو دستش باباش بود و میخندید ولی نگاهش سمت خودش بوداز همه
 خدافظی کرد-پگاه خدافظ
 با اخم جوابشو داد-به سلامتتاراحت بود اون از سر شب که باقضیه رفتن اعصابشو خورد کرده
 بود اینم از الان که داشت زودتر از بقیه میرفت

روی زمین دراز کشیدپشتی رو از زیر سر فرزند کشیدفرزند داد زد-هوی چته؟
 -پاشو یکی واسه خودت بیارخونه خودته تعارف میکنی؟
 -اینو خوب اومدی و داد زد-مینو؟ مینو؟ یه بالشت واسه من بیار
 مینو با دو اومد و بالشتو پرت کرد رو سر فرزند-چه خبرته؟ چرا داد میزنی؟ پگاه خوابه
 امین بالشتو از دست فرزند گرفت و دراز کشید-اگه بد خواب بشه بد اخلاق میشهپدر هممونو
 درمیاره

فرزند عصبانی شد-مینو یه بالشت دیگه بیار اصلا دوتا بیار الان میعادم میادچه وقت خوابه؟
 مینو روی مبل نشست و مشغول سوهان کشیدن ناخوناش شد-من دیگه حوصله ندارم برم بیارم
 خودت بروصبح از مون داشته دیشبم نخوابیده درس میخونده طفلی تا صبح
 فرزند سرشو کنارش روی بالشت گذاشت-از مون چی؟ کنکور؟
 سرشو جا به جا کرد-خرهکنکور چه موقع؟ حتما از مون از مایشی داشته مینو؟
 -ارهامشب جوابش اس ام اس میشه واسه علیاگه همشمو صد درصد زده باشه یکیش نود و نه
 درصدعلی کلی غر میزنه

میعاد کنار مینو نشست-خوش به حال خودم تهش دانشگاه ازاد
 باصدای سلام پگاه سرشو برگردوند سمتشخیلی بامزه شده بودتی شرت صورتی پوشیده بود جلوی
 لباسش یه خرس برجسته بودبا شلوار ورزشی طوسیموهاشو درست نوک سرش پیچونده بودیه
 خوده ار موهاشم دورش ریخته بودفرزند خندید-سلام عروسک باباچه عجب ما شما رو دیدیم
 مهندس!

موهای ازادشو پشت گوشش برد-عجب و کوفت! تو چرا همش اینجایی؟ انقد داماد سبکی نباشبزار
 دعوتت کنن

-اخه به توچه؟ حونه عمومه
 کنار میعاد نشست-حال ندارم جوابتو بدم ولم کنعنه من خیلی گشمنه
 -الهی قربونت برم الان واست ناهار گرم میکنم

میعاد لپشو کشید-چه خوشکل شدی!
 پگاه چشماشو بست و به میل تکیه دادچشم غره ای واسه میعاد رفته میعاد لبخندی زد و مشغول گوشیش شدکاش میتونست بره پگاه و بغل کنه و محکم فشارش بدهندونشم میگرفت امروز بنظر خیلی خوشمزه میومد لامصب
 -پگاه؟عمو بلند شو دست و صورتتو بشور یه چیزی بخورمینو غذاشو گرم کردی؟
 -اره الان میارمش
 پگاه چشماشو باز کرد-امین بابام زنگ نزد؟
 -چرامیخواست مطمئن بشه از مونتو دادی
 مینو ظرف غذا رو دست میعاد داد و دست پگاه رو کشید-پاشو دستتو بشور بیا
 به پگاه نگاه کرد بی حال راه میرفتتا پیچید توی راهرو امین صاف نشست -مینو ببریمش
 درمونگاه؟خیلی بی حاله
 -نه ناهار بخوره بهتر میشه
 خودشو جلو کشید-چی شده؟
 -هیچیصیح که رسوندمش از مون بده حالش بد شداز موقعی هم اومده جون نداره
 -خب پاشو ببریمش فشارشو بگیرن
 مینو خودشو جلو کشید-وای طوریش نیسیه کم ضعیف شده
 -مینو ظهر داشت گریه میکردضعیف شده؟
 دلش درد میکرد چایی نبات دادم بهتر شد

پگاه روی زمین کنار امین نشست و مشغول غذا خوردن شدبه صورتش نگاه کرد رنگش پریده بودخ که نبود فهمیده بود دل دردمش واسه چیه"امین نکبت چرا انقد دو زاریت کجه"از اینکه الان همه مثل خودش حدس زده بودن پگاه دردمش چیه اخم کرد"امین نفهم"
 خواهر شوهر عمه باباش فوت کرده بود دو روزی میشد که بزرگترها رفته بودند بوشهرمینو و فرزند غر میزدند که مراسم نامزدی عقب افتاده میعاد هم میگفت کاش بجای خواهر شوهر این عمه خواهر شوهر اون یکی عمه بابا مرده بود وگرنه همه با هم میرفتند اردبیلتوی تابستون میچسبیدامین هم غر میزد کاش مینو و پگاه نبودند مجردی میرفتند باغ و شب میموندنولی پگاه ساکت بودفقط به بقیه نگاه میکردحال بد پگاه به خودش منتقل شده بودکاش همه ساکت میشدندپگاه بشقاب غذا رو برداشت سمت اشپزخونه رفتتقریبا میتونست بگه هیچی نخورده بودیپوف کلافه ای کشیدهوا بنظرش گرم تر شده بودجا به جا شد تا باد کولر بیشتر بهش بخورهفایده ای نداشتبلند شد سمت اشپزخونه راه افتادبقیه هنوز مشغول حرف زدند بودندپگاه روی صندلی نشسته بود و سرشو روی میز گذاشته بوداخم کرد-حالت خوب نیس بریم دکتر
 سرشو ناگهانی بلند کرد ترسونده بودش!-نه خوبم طوریم نیس
 -از رنگ و روت پیداسپاشو بریم دکتر
 -گفتم که خوبچیزی میخواستی؟

یه لیوان اب
 -شربت تو یخچال هسمیارم واست
 روی لپش دست کشید-واسه خودتم بیار یه مسکن بخور
 هول شدنو دید-مسکن واسه چی؟خستمه فقط
 خونسر دست به سینه تکیه داد به چارچوب اشپزخونه-بخورمیدونم لازمه
 لیوان شربتو داد دستش و از جلوش رد شد و بیرون رفتلبخند زد لجیاز بودنشو هم دوست داشت

پگاه پگاه همیشه نبوداز بعدازظهر که اومده بودند شاید روی هم رفته ۵ تا جمله هم حرف نزده بود رنگ و روش بهتر شده بود ولی هنوز بی حال بودکاش روسری سرش بوددوست نداشت میعاد و فرزاد هم موهای خوش رنگشو ببینن قبلا هم موهاشو دیده بودمتوجه شده بود هم خودش و هم مینو بخاطر احترام به عمو ارسالن روسری میپوشند وگرنه عمو علی مشکلی نداشتچند بار از خاله فاطمی مامان پگاه شنیده بودکه میلاد و میعاد مثل داداشای پگاه هستنداصلا دوست نداشت پگاه به چشم داداش نگاش کنهحواسشو داد به مینو که به فرزاد لم داده بود و دستای فرزاد که روی کمرش بالا و پایین میشداخم کرد اصلا رعایت نمیکردند حتی توی جمعمینو خودشو بالا تر کشید - حوصلم سر رفته پاشید بریم بیرون

پگاه با صدای دورگش دلشو بهم ریخت-من نمیپاشید همتون بریدتو که بهت بد نمیگذره نیشخند زدپگاه حرف دل خودشو زده بودفرزاد صاف نشست-چه بداخلاق!امین پاشو یه قیلون میوه ای بیار بکشیم

-تو خونه ندارمتو باغه

میعاد گوشیشو تو جیبش گذاشت-پاشید بریم بیرون بکشیم و بیایم

پگاه بلند شد-مینو پاشو بیا کارت دارم

امین صاف نشست-پگاه عمو آگه خوبی بریم بیرون؟حوصله هممون سر رفته

پگاه نگاهی به جمع انداخت-باشه بریم

به پگاه نگاه کردعجیب این خنده هاشو دوست داشتحالش خوب شده بودپگاه همیشه شده بود شیطون و پر سر و صدابستنی قیفی توت فرنگی دستش بود دور لبش زیر بستنی بودمینو ازش عکس گرفته بودکاش خودش میتونست ازش عکس بگیرهکاش حداقل یه دندون سرلپاش میگرفتامین با دستمال دستشو تمیز کرد و دستمالو پرت کرد روی میز-مینو!پگاه یواش ترصداتون خیلی بلندهبه اخمای پگاه نگاه کردبا اخم خوردنی بود فرزاد بستنشو تموم کرد-بچه ها فردا چندمه؟

-نهم

فرزاد سیخ نشست-مطمئنی پگاه؟

-اره امروز هشتم بود

مینو لبخند زد-چهاردهم تولد پگاهه

پگاه مردادی بود؟چرا هیچ وقت فکر نکرده بود که متولد چه ماهیهفرزاد دستپاچه شد-من پس فردا وقت وصول چکمهحسابم خالیهاصلا یادم نبود

مینو اخم کرد با صدای نسبتا بلندی گفت-بس که بیخیالیتازه یادت اومده؟

فرزاد صداس کمی بالا رفت-حرص بخورم چیزی درست میشه؟

-نخیر بیخیال باش درست میشهیه کم بفکر باشی بد نیس

-مینو من همین جوریمسی ساله همین بودم تغییرم نمیکنم

میونه رو گرفت-بچه ها بعدا بحث کنید الان جاش نیست

مینو دستشو بالا گرفت-نه اجازه بده میلادحدود یه ماهه نامزدی کردیمهر روز سر این بیخیالی اقا حرص خوردم

پگاه روی میز ضربه ای زد-من میخوام امسال تولد بگیرمبنظرتون توی باغ بهتره یا خونه؟

لبخند زد-به نظر من تو باغ بهتره
 میعاد بلند خندید-مرسی تغییر بحثبه نظر منم باغ بهترهدوستاتم دعوت کن
 امین محکم زد پشت گردنش-بشین بجهتو به اندازه کافی مشغولی
 پگاه خندید-باشه به چندتا دوستام میگم بیانبايد به ندا و درناو ساناز بگم اهان بهنازم شاید گفتم
 با شنیدن اسم بهناز لبخند زدچند مدت پیش میعاد گوشیشو تو ماشین جا گذاشته بودپیامای گوشیشو
 خونده بود با دیدن اسم پگاه کنجکاو شده بودمیعادو با تهدید مجبور کرده بود توضیح بدهگفته بود
 تو راه مدرسه بهنازو با پگاه دیده بودامارشو از پگاه گرفته بود بعدم مجبورش کرده بود شمارشو
 بده به دخترهمیعاد دستشو کوبید روی میز-عالیهمن پایه ام شدید
 فرزاد خودشو جلو کشید-دی جی هم با منپگاه جان من بابات اینا رو بیچون قاطی بگیر
 مینو بلند شد با حرص کیفشو برداشت-واقعا که!نوبری بخدا فرزاد
 مینو که از در بیرون رفت فرزاد پشت سرش بلند شد-بیخیال خودم حلش میکنم
 به پگاه نگاه کرد روسریشو شل بسته بود یقه ی مانتوش باز بوددستشو زیر چونه اش گذاشته بود
 و تکیه داده بود به میز-اینما همش دعوا میکنن
 اخم کردبا سر به یقه ی باز پگاه اشاره کردپگاه با تعجب نگاهش کردمتوجه منظورش که شد اخم
 کردصاف نشست و گره ی روسریشو سفت تر کرد تا جلوی یقه ی بازشو گرفتپگاه با اخم سرشو
 انداخته بود پایینیچقدر گلهای رنگی روسری سفیدش بهش میومد

پرده ی پنجره ی اتاق مینو رو کنار زدافتاب داشت غروب میکردصدای اذن میومدچشم دوخته
 بود به در ورودی خونهدیگه باید میرسیدندمینو ازاین سر اتاق میرفت اون سر اتاق و ناخوناشو
 میجویداز استرس مینو خودشم حالت تهوع گرفته بودهنوز صدای بابابزرگش از طبقه پایین میومد
 خوب بود که واضح نبوددر اتاق باز شد و امین وارد شد-مینو بیا علی کارت دارهمینو برگشت
 سمتش و چشماش پر بود-پگاه چیکار کنم؟

مشت دستاشو از استرس باز و بسته کرد-نمیدونم برو پایین ببین بابا چی میگه
 مینو دستاشو گره زد تو هم-امین!علی عصبانیه هنوز؟

-اره

-وای

رفت سمتش هولش داد سمت در-حالا تو برو

مینو که بیرون رفت روی تخت نشستامین روی میز تحریر گوشه اتاق نشست و عصبی پاهاشو
 تگون داد-مینوی احمق!

صدای اذن هنوز میومدبلند شد و چراغو روشن کرد-اینما یه ساعت کنار هم باشنحداقل سه بار
 دعوا میکنندچرا انقدر عجله دارن؟

امین پیشونیشو خاروند-نمیدونمهمون لحظه صدای ایفن بلند شد-وای عمو اومدندخدا بخیر
 بگذرونه امشبو

کنار خاله پروین نشست و سینی خالی شربتو روی پاهاش گذاشتهمه ساکت بودند به مینو نگاه کرد
 قیافه ی زارش معلوم بود آماده اس با یک کلمه حرف بزنه زیر گریهها صدای عمو اردلان چشم از
 مینو برداشت-خب ارسالن نظرت چیه؟

بابابزرگش با اخم نشسته بود-شما بزرگتر جمعولی خودت در جریانیقرارمون این نبود
 -بله!قرار این نبودمن به اصرار فرزاد الان اینجام دارم میزنم زیر قرارمون

-این دو تا حرفشونو میزننقرار اشونو میزارن بعد میان به ما میگن بزرگتری سرشون نمیشه
-چوون این دوره انحالا بگو تکلیف چیه؟اگه مخالفتت بخاطر کار و بار فرزاد من حاضرم کمک
کنمطبقه بالای خونه خالیه

-منم کمک میکنم حاجی ولی بحث سر اینه اینا دو ماه بیشتر نیست نامزدی کردنفرزاد روز اول
گفت نشونش کنم تا کارم درست بشهنگفتی فرزاد؟

فرزاد صاف نشست-اره عموولی به نظر من و مینو همین دو ماه کافیه
عمو اردلان اخی به فرزاد کرد-ارسلان!حرف اخرو خودت بزنولی من میگم بهتره برن سر
خونه و زندگیشونمن و تو هم هستیغریبه که نیستناینجا پسر عمو دختر عمو هستنیه عمر باهم
زندگی کردنشناخت دارن از هم

-چی بگم اردلان بقول علی شناختشون در حد پسر عمو دختر عمو هستلان باید ببینن میتونن باهم
زیر یه سقف زندگی کنن یا نه من و علی حرفامونو زدیم با مینو ولی مثل اینکه ارزشی نداره
مینو هول شد و اشکش راه افتاد-نه بخدا بابا جون اینجوری نیستشما و داداش علی بگین نه منم
میگم نه

به باباش نگاه کرد میدونست بابابزرگش زیادم مخالف نیست ولی باباش اصلا راضی نبود

توی حیاط لبه ی پله نشسته بودهوا نسبتا خنک بودسرش درد گرفته بود از بحثای داخلهنوز بحث
به جایی نرسیده بودصدای در حیاط اومدمیلاد که وارد شد لبخند زداین بهترین اتفاق امشب بودسر
پا ایستاد-سلام

میلاد متوجه بودنش شد-سلام چطوری؟چه استقبال خوبی

دوباره روی پله ها نشست-من تو حیاط نشسته بودم خوشحال نشوحوصله ی داخل موندنو نداشتم
کنارش نشستفاصله شون کم بوداصلا فاصله ای نبودحرارت بدن میلادو حس میکردمیعخواست
خودشو یه کم کنار بکشه ولی دلش نیومد چی بهتر از این؟
-اخرش چی شد؟

-نمیدونم من که انجام

-مامان زنگ زد گفت اوضاع خوبه بیا

-احتمالا منظور خاله پروین این بوده که موهای همو نمیکشمنمیفهمم چرا انقد اصرار دارن این
دوتا؟

میلاد یه کم پاشو دراز کرد و راحت تر نشست-شاید اوضاع خطریه

-ها؟ینی چی؟

خندید و ابروهای پر و مشکیشو بالا انداخت-شاید یه اتفاقی افتاده که نباید میفتاده!
چشمش گرد شد از پرویشچه بشری بودلب پایشو گاز گرفت بلند شد که بره داخل که میلاد
دستشو گرفت و کشید نزدیک بود بیفته تو بغلش ولی خودشو نگه داشت-بشین حالا یه کم پیشم
دلش میخواست چشم روی علاقه ش ببندد با ارنج محکم بکوبونه تو صورت خندونش با اون
چشمای بسته شدش چه وضعش بود اخه-باشه خبچرا اینجوری میکنی؟

کنارش دوباره نشستدستش هنوز تو دستش بود-پگاه دقت کردم همش فرار میکنی از دستم
دستشو کشید ولی زورش نرسید بیرون بکشتش-دقت نکن شمامیلاد ول کن دستمویکی ببینه چی
فکر میکنه؟

سرشو نزدیک برد-پگاه بزار بقیه هر فکری میخوان بکننمن که بدم نمیاد تو هم نباید بدت
بیادبعضی فکرا به نفع هر دو مونه

صدای در که اومد هر دو از جاپریدنمیلاد عقب کشیدو زود ایستادقلبش خودش تند میزد
 -میلاد اینجایی مامان؟ کجا موندی دوساعت؟
 صدای خونسرد میلاد باعث شد تعجب کنهچه خوب خودشو جمع و جور کرد-با تلفن صحبت
 میکردمپگاه اینجا بود داشتم میپرسیدم چی شده؟
 -بیاین توتمومه دیگه
 سعی کرد مثل میلاد خونسرد باشه-یعنی موافقت کردن همه؟
 -هنوز بابات مخالفه ولی بابابزرگت و حاجی دارند راضیش میکنن
 میلاد از پله ها بالا رفت-بابا چی؟ راضی شد؟
 -اونم راضی نیست ولی دیگه نمیتونه بیشتر مخالفت کنهکی زورش به این دوتا میرسهبیا ببین
 مینو چه اشکی میریزه
 میلاد اخم کرد-مگه بچه بازیه با اشکش کارشو پیش ببره؟
 -میلاد مامان جان اومدی داخل دیگه چیزی نگو
 -من دیشب نظرمو گفتمتا بزرگترا نشستند من چیکاره ام اخه؟ پگاه تو چی میگگی؟
 هنوز تو شوک بودقلبش هنوز تند میزدنفس گرفت-خیلی دارن عجله میکنناین اصلا خوب نیسولی
 خودت میگگی تا بزرگترا هستن به من چه
 -بفرما پگاه با این سنش عقلش بیشتر از مینو و فرزاد کار میکنه
 اخم کرد-تو چی کار سن من داری؟
 میلاد و خاله پروین خندیدند-پگاه خاله پاشو بیا داخل دیگهخاله پروین که رفت به میلاد نگاه
 کردهنوز لبخند میزد و زل زده بود بهش-پگاه بیا داخل تا نیومدن دوباره سراغمون
 -میلاد میگم منظورت
 -بیا بعدا میگم منظورم چی بودپشتشو کرد بهش و رفت داخلدوباره روی پله ها نشستسرشو گرفت
 بین دستاش سر دردش بیشتر شده بودذهنش درگیر حرفای میلاد بوددوست داشت خوب تعبیرش
 کنهیه جورایی اونجور که خودش میخواد تعبیرش کنهصدای کل از توی خونه بلند شد سیخ
 نشستسرشو گرفت بالا و دعا کرد مینو هیچ وقت از ای عجله ی احمقانه ش پشیمون نشه

روی شن های ساحل با پای برهنه باد می دوییدباد ملایمی که میومد لای موهای بازش میپیچید و
 توی هوا پخششون میکردایستادگرمای نور خورشید لذت بخش بودبه پاهای لاک خورده اش نگاه
 کردلای انگشتاش شن رفته بوددوست داشت روی شن های داغ دراز بکشدبه پیراهن سفید حریرش
 دست کشیداستین حلقه ای بودیقه ی شل هفتی داشت که تا وسط سینه اش باز بودتا خط کمرش تنگ
 بوددامن کلوشش کمی بالای زانو بودکمرش هم هفت بزرگی تا نزدیکی باسنش باز بوداگر روی
 شن ها میخوابید لباسش کثیف میشددوباره راه افتادننوست روی میل خوابیدنش روی شن ها
 مقاومت کندروی زمین خوابید و پاهاشو دراز کردتا هشت میشمرد اب جلو میامد شن های لای
 انگشتای پایشو میشست و دوباره عقب میرفتچشماشو بستتوی عطر میلاد که تو هوا پیچید لبخند
 زداحساس کرد کنارش دراز کشیددستای گرم میلاد که لای موهای بلندش رفت لبخندش عمیق تر
 شدچشماشو اروم باز کردپیراهن سفید پوشیده بود و دکمه هاشو نبسته بودبه چشمای خندونش نگاه
 کردمثل همیشه چشماش همراه لیش میخندیدکمی خودشو جلو کشید تا سرشو روی سینه ی سفید و
 لختش بذارهمیلاد بطرف خودش کشیدش مجبورش کرد کلا رویش بخوابداغی بدن میلاد لذت
 بخش تر از داغی شن ها بودخواست سرشو روی سینه ش بذاره که دستای میلاد دور کمرش حلقه
 شد و بالاتر کشیدشحالا صورتش رو بروی صورت اصلاح شده ی میلاد بودبه چشمانش نگاه

کردمیلاد به لبه‌اش خیره شده بود دست میلاد پشت گردنش رفت و جلوتر کشید شلبایش روی لبش قرار گرفت چشماشو بست صدای مرغان دریایی میومد صدای موجای دریا میومد حس خوبی تمام وجودشو گرفته بود همراهیش میگردستاش موهای بلند مردشو به بازی گرفته بود دستای داغ میلاد روی لختی کمرش بالا و پایین میشد

با تکان های شدیدی چشماشو باز کرده‌اج و واج به پرهام نگاه کرد چی شده پرهام؟
-مامان گفت بیدارت کن ماماده بشی بریم

-باشه بیدار منو برو من میام پرهام که از اتاق بیرون رفت هنوز توی شوک بود حالش یه جوری بود باورش نمیشد خواب بود کمرش داغ کرده بود موهای توی صورتشو عقب زد بوی عطر میلادو هنوز حس میکرد همه چی بیش از حد واقعی بود روی لباش دست کشید احساس کرد هنوز داغ عجب خواب محشری بود از تخت پایین اومد به لباسش نگاه کرد تاپ قرمز با شلوار مشکی تنش بود خندش گرفت خیلی خواب خوبی بود کاش پرهام بیدارش نکرده بود به ساعت نگاه کردند و نیم بود افتاب پاییزی تا لب پنجره اتاق اومده بود

کنار امین نشسته بود و از سیب بشقاب امین میخورد به میلاد نگاه کرد اونطرف تر نشسته بود دوباره یاد خواب صبح افتاد لبشو گاز گرفته همه چی واقعی بنظر میومد اصلا خود میلاد بود به موهای کوتای میلاد نگاه کرد توی خوی وقت موهاش بلند بود همه چیز مثل واقعیت بود سر میلاد که برگشت سمتش سرشو برگردوند سمت عمو فرهاد که کنار باباش نشسته بود عمو فرهاد نگاه کرد و لبخند زد لبخندشو جواب داد-پگاه تو فقط سایزت بزرگ شده همون دختر بامزه ی شیطونینه اخلاقت عوض شده نه قیافت فرزند کنارش نشست- اشتباه نکن داداش شیطون تر شده البته بماند که زشت تر شده

از گوشه ی چشم لبخند میلادو میدید فرزند لپشو کشید-تاحالا هیچ بچه ای به شیطونی پگاه ندیدم امین دستشو پشت سرش انداخت و به خودش فشارش داد-اره همون فقط نمیدونم امروز چرا ساکنه!!؟

-خستم هدی شب خوب خوابیدم زیر چشمی به میلاد نگاه کرد حتی بوسیدنم واقعی بود باور نداشت اون لبا رو توی خواب بوسیده

فرزاد دستشو انداخت دورش و به خودش فشارش داد-بسوزه پدر کنکور عملا بین فرزاد و امین گیر کرده بود"دوسیشونم دوسی خاله خر سه س"
-علی یادته چه بلاهایی سر خاتون آورد؟

-نگو فرهاد پگاه زیاد خوشش نمیاد تجدید خاطرات بشه مخصوصا خاطرات خاتون همه خندیدن نازی ماجرای خاتون و پگاه رو واست گفتم؟

خاله نازی پرهامو بوسید و از روی پاهاش زمین گذاشت-یادم نمیاد ولی زیاد از پگاه واسم گفتی عمو اردلان بشقاب میوه شو روی میز گذاشت-فرهاد بابا اذیت نکن پگاه رو خوشو جلو کشید تا از دست فرزاد و امین خلاص بشه-اره بابا اصلا جالب نیست

صدای خنده ها رو اعصابش بود به میلاد نگاه کرد میخندید با چشمای بسته درست مثل خوابش عمو فرهاد صداشو صاف کرد-نازی نشسته بودیم توی حیاط خاتون اینا همه بودند عموها و بچه هاشونم اومده بودن شیراز خاتون چشماشو عمل کرده بود یادتونه چقد ترسو و حساس شده بود که؟ هیچی دیگه از ده متریش رد میشد جیغش میرفت هوا که طرف من نیانین پگاه هم نامردی نکرد توپ رو شوت کرد تو همون چشمش که عمل کرده بود صدای خنده ی همه رفت هوا-علی! پگاه چند سالش بود؟

-یادم نیست دقیقا یادته تو؟

-ارهتابستونی بود که میخواست بره کلاس اولخاتون که از ترس غش کردخانم دست به کمر وایساده بود داد میزد:به من چه که توپ رفت تو چشمش و مرد مامان بزرگش اشکای چشمشو با روسریش پاک کرد-اذیت نکنید پگاه مو نه زن عمو اجازه بده اون یکی رو هم بگمنازی پگاه یه گونی کوچیک داشتیه جوری درسش کرده بودند یعنی توش گربه سدم گربه با پنجه پاهاش رده بود بیرونه صدا و تکونم حساس بود شروع میکرد به لرزیدن و میو میو کردنه خونه علی بودیمخاتونم یه گوشه نشسته بوددقیق یادمه با دو اومد گربه رو انداخت رو خاتون لرزید و میو میو کرد خاتونم ترسید شروع کرد به جیغ زدن و ندفعه هم غش کرد اینبار خودشم خنده اش گرفته بودهنوز گربه رو واسه یادگاری نگه داشته بود

همه توی حیاط ایستاده بودند واسه بدرقه ی عمو فرشادزن عمو اردلان گریه میکرد و میخواست تا فرودگاه برهعمو فرشادم گرفته بودش توی بغلقرار بود باباشو عمو فرهاد برسونهشون فرودگاهخاله نازی بوسیدش-پگاه عزیزم کاش بچه منم به شیطونی تو بشهبه شکم کوچولوی برامدش نگاه کرد فقط چهار ماهش بود-ایشالا سالم باشهصدای میلاد از پشت سر دلشو لرزونبا یاد اوری لبای میلاد توی خواب لبشو گاز گرفت-قیافش شبیه پگاه بشه بهتره تا شیطنتشخاله نازی چشمکی به میلاد زد-اره خدا کنه قیافش به پگاه برهپسره ی پرو اصلا فکر میکرد الان بقیه چی فکر میکننولی لبخند زد به نظر میلاد خوشکل بود

سرشو برگردوند سمت مینو وفرزاددست فرزاد پشت کمر مینو دقیق روی بند لباس زیرش بودپسره ی نفهم اینجا رو با اتاق خواب اشتباه گرفته بودهنوز عصبانی بود از عجله ی مینو و فرزادبیست روز بعد از اون شب عروسی گرفته بودندچقدر همه دوییده بودند دنبال کاراشب عروسی همه خسته بودندچقدر به مینو غر زده بودوقتی بعد از پنج روز گشتن توی بازار لباس خریدن بود یه سه-چهار ساعتی گریه کرده بود و به مینو و فرزاد فحش داده بود همون شب با امین رفته بود بیرون و لباس خریده بودیه لباس دکلمه ی مشکی عروسی کوتاهعاشق پف دامنش شده بودمامان بزرگش گفته بود صلوات نذر کردم امشب لباس بخری دیگه اعصابت خرد نباشهامین گفته بود چون مراسم جداست اشکالی ندارهیماند که اخر شب توی خونه ی مینو مراسم قاطی شده بوددرسته همه خودی بودند ولی میلاد دیده بودش و تمام مدت رقصیدنش با اخم نگاهش کرده بود اونم قربون صدقه ی مرد خوش استیلس رفته بود با اون کت و شلوار مشکی و لباس سفید و کراوت شل دور گردنشاخرشم ضبط و خاموش کرده بود باعصبانیت گفته بود:همسایه ها خوابن یه کم رعایت کنید تو تالار کم رقصیدین

از مدرسه خارج شدعینک افتابیشو به چشماش زدبا چشم دنبال میعاد گشتگوشه کیفشو از پشت تیر چراغ برق دیدبا عصبانیت قدم برداشت سمتشصدای حرف زدنشو که شنید ایستاد عینکشو بالا روی موهای زداپروهاش بالا پرید و اخم کرد-ببین پگاهگوش کنیه لحظه صبر بده عزیزمیلاد نمیفهمه جلوی بانک ملی جلو مدرستون وایساجشم زود میامدو مین دیگه اونجامپگاه جان من یه کاریش بکن دیگهافرینمیبینمت

سرشو برگردوند و دیدشجا خوردسعی کرد عادی باشه-چی شد داداش؟حل شد؟

عصبانی بودبا پگاه قرار داشت؟چیو نباید میفهمید؟-بشین تو ماشین برسونهت خونهار دارمقدم تند کرد سمت ماشینبا حرص در ماشینو کوبید بهمیه بلایی سر پگاه میورد آگه

با سرعت ماشینو از پارک در اورصدای بوق ماشینا از پشت سر بلند شد-میلااد از خیابون بالایی بروکار دارم

از میلااد نمیگذشت آگه با پگاه نمیخواست حتی بهش فکر کنهداد زد-چیکار داری؟
جا خوردنشو دید-چته؟ چرا عصبانی هستی؟ پگاه منتظر برم کتاب ازش بگیرم
کتاب؟ احمق بود آگه باور میکرد دستاش میلرزید نکنه پگاه از دستش در رفته باشه فکر میکرد از رفتارش پگاه فهمیده که ازش خوشش میاد واقعا خوشش میومد؟ از خوش اومدن فراتر بودگاهی اوقات دیوونه اش میشددیگه طاقت نداشت اصفهان بمونهگاهی فکر میکرد باید زودتر درسشو تموم میکرد بر میگشت شیراز نزدیک پگاه-هی گند بزن من پیام پاکش کنم مدیرتون ابرو نداشت واسم پیش معلما

-ولش کن امسال تموم شههم من راحت میشم هم تو
پیچید توی خیابون طاقت نیورد-میعاد چیکار داری با پگاه؟
خندید-نترس بابا میخواد بره کتابخونه گفتم برم ازش کتاب تست بگیرم
عصبانی شد-کتاب تست؟ من گوشم درازه نه؟
-حرفامو نصفه شنیدی نه؟ ای بابا! جون مامان قاطی نکننا با این دختره دوست پگاه قرار دارم پگاه نگهش داشته برم برسم

نفسشو ازاد کرد و پاشو از روی گاز کمی برداشت-پسره ی نفهم
با صدای بلند خندید و مشتی به شونش زد-جون من ترسیدیا! من پگاه رو به چشم زن داداش
میبینم خیالت راحت

اخم کرد-خفه شوروتو کم کن! کدوم طرف؟
-سمت راست بیچمدرسه پگاه رو بلد نیستی؟ خیلی شلی تو بخدا از دستت میپراهیه کاری کن
زودتر

اخم عمیق تر شد-خبریه؟
سر تکون داد-مامان داشت واسه مامان بزرگ گفت شنیدم
دستش دور فرمون محکم شد-مثل ادم حرف بز نقسطی حرف میزنه
-هیچی بابانوه عمه شکوهعلی از پگاه خوشش اومده مثل اینکه شب عروسی فرزاد کلی دیدش
زده چون بلافاصله بعد عروسی گفتند

پاشو رو گاز فشار داد شب عروسی پگاه خیلی خوشکل شده بودیا اون لباس بازش وسط سالن
خونه فرزاد میرقصید و اون حرص خورده بوده نوز صدای خنده هاش تو گوشش بود اون شب تا
صبح خوابش نبرده بود همش به پگاه فکر کرده بود و اینکه کاش میشد کاش حداقل میتونست باهاش
حرف بز نهولی فردا ظهرش که دست تو دست عمو علی دیده بودش پشیمون شده بود پگاه دختر
فامیل بود نمیشد به این راحتی بهش پیشنهاد بدهاما الان باز دودل شده بود-عمو علی چی گفته؟
-هیچی نترس گفته من دخترم هنوز بچه ستازه سال دیگه میره دانشگاه سرعنتو کم کن
میلااد اونا هاش جلو بانک وایسادن

به پگاه نگاه کرد مانتوی گشاد سورمه ای مدرسه سنشو کمتر کرده بودبا اون کوله پشتی زرد
رنگ خیلی تو چشم میومد از جوابی که عمو علی داده بود لبخند زد ولی هنوز ته دلش یه ترسی
بود کاش میتونست بفهمه چند چندن با پگاه

جلوی بانک ایستاد و بوق زد پگاه و دوستش متوجه شدند به دوست پگاه نگاه کوتاهی انداختیافش
داد میزد از اون دختر است

میعاد پیاده شد و سمتشون رفت بعد از یه دقیقه سه تاشون اومدند سمت ماشین پگاه جلوتر بود سرشو
از شیشه داد داخل-سلام

عزیز دلش خیلی بامزه شده بود با اون مقنعه ی کج و کوله ی رو سرش-سلام خانمخوبی؟
 -مرسی تو خوبی؟
 دوستش بهناز جلوتر اومد کنار پگاه ایستاد-سلام
 -سلامخوبین؟
 دستشو دراز کرد-مرسیبهناز هستم دوست پگاه و میعاد
 از پرویی دختره اخم کرد دستشو کوتاه گرفت-خوشبختمحواسش به قیافه ی اخموی پگاه بود
 -میلا داداشمن خودم میرم خونپگاهو برسون
 پگاه با همون اخمش جواب داد:نه خودم میرم
 خم شد درو باز کرد-سوار شو میرسونمتمیعاد زود برو خونه
 به پگاه نگاه کرد چشم دوخته بود به بیروناولین بار بود دوتایی تنها تو ماشین بودندحس خوبی
 داشتتوک دماغشو خاروند-کتابخونه میری؟
 برگشت سمتش-ارهتو خونه پرهام نمیزاره درس بخونم
 -خسته نیسی از مدرسه تازه اومدی
 -نه میرم تا ۴ بعدش که رفتم خونه میخوابم تا شبشب پا میشم دوباره میخونم
 سرتکون داد-خوبهناهار چی؟
 -اونجایه ساندویچی چیزی میخورم
 دستشو کشید رو لیش- چطوره بریم با هم نهار بخوریم؟ها؟
 با گوشه ی چشم دید که لبخند میزنه-حالا که میخوای مهمونم کنی حرفی ندارم
 خندید-من گفتم مهمون من؟
 -پس مهمون من؟
 -هر کی دونگ خودشو بدهها؟
 دماغش چین خورد-چه خسیسیباشه بریم
 لبه ی تخت نشسته بودشلوارش تنگ بود که مثل پگاه راحت چهار زانو بشینهلیوان دوغو گرفت
 سمتش-دقت کردم خیلی زشت غذا میخوری
 لقمشو قورت داد-زشت؟یعنی چی؟
 -اروماشتهای منم کور میکنیغذات کمه بچه
 خندید و دلشو برد-ای بابا من تو جمع اروم میخورمخودمون باشیم خوب میخورمالبتنه مقدارش
 دست من نیس
 -منم از خودم راحت باشواسه همین انقد کوچولویی
 -اولا تو زیادی بزرگی منو کوچیک میبینیدوما خودت گفتی راحت باشما
 -باشههر کی نباشه
 -پس پیازو رد کن بیادکوبیده رو باید با پیاز خوردراستی پیر بالا درست بشن مثل منخدااییش رو
 دلم مونده بود بگم بهت
 خندید-شلوارم تنگهگرنه راحت میشستم
 -مجبور نیسی شلوار تنگ بیوشییا بالا دراز بکشم اینجوری به دلم نمیشینه
 کفششو در آوردکنارش دراز کشید و دستشو ستون بدنش کردراحت نبود ولی مهم این بود که
 اولین نهار دو نفره به دل پگاه بشینه

داشت سمت کتابخونه میرفتبه قول پگاه سنگین شده بودندپگاه گفته بود چقدر خواب میچسبها نوک زبونش اومه بود که بهش بگه مخصوصا اگه توی بغلم بخوابی خیلی خوبهولی زود جلو زبونشو گرفته بودپگاه صدای پخش ماشینو بیشتر کرد:

کجای قصه خوابیدی
که من تو کریه بیدارم
که هر شب هرم دستاتو
به اغوشم بدهکارم
تو با دلتنگی های من
تو با این جاده همدستی
تظاهر کن ازم دوری
تظاهر میکنم هستی

تو اهنک سکوت تو
به دنبال یه تسکینم
صدایی تو جهانم نیست
فقط تصویر میبینم

جلوی کتابخونه ایستادتردید داشت اگه نمیگفت شاید موقعیتش دیگه پیش نمیومدشاید دیر میشدمزه ی دهن پگاه رو باید میفهمیدشاید دلش اروم میشدبه پگاه خیره شد توی چشمش زل زدچشمش پر از ارامش بودپگاه سرشو انداخت پایین-مرسی بابت ناهارچسبید حسابیمن برم دیگه
-پگاه؟
-

منتظر به چشمش نگاه میکردچشم ازش گرفت شاید بتونه حرف بزنهروی فرمون ضربه زد"لعنتی"گفتنش چرا سخت بود؟پگاه هنوز ساکت بودبا صدای بوق ماشین عقبی به اینه نگاه کرد و اسش چراغ میزد که حرکت کنهکمی جلو رفتترمز دستشو کشیدمایل شد سمت پگاهبا دست راست روی دنده ضربه میزدچشمش به دست پگاه بود که با عروسک اویز کیفش بازی میکردپخشو خاموش کرد-پگاه؟

سرشو برگردوند سمت بالا و به چشمش نگاه کرددوباره صدای بوق ماشین اومدکلافه پوفی کشید ترمز دستشو خوابوند و راه افتاد-امروز نرو کتابخونهباید حرف بزیم
-ها؟

از همون دم در اتاق گوشی موبایلو پرت کرد روی تختبا پا ضربه ای به کوسن های وسط اتاق زدتا به تخت برسه دکمه های پیراهن چارخونه ی زرشکی شو باز کردلبه تخت نشست و لباسشو در آورد و پرتش کرد وسط اتاقکمربند شو باز کرد و شلوارشو در آورد همون جا پایین تخت رهانش کردروی تخت دراز کشید گوشیشو از زیر کمرش در آورد و نگاهش کردروی شماره مکث کردهمونجوری خوابیده با پاهاش جورابشو در آورددستشو روی پیشونیش گذاشت"گندنت بزمن"
شماره رو گرفت بوق نخورده قطع کردصدای مامانش از بیرون اتاق میومد-میلا کی باید برگردی؟

داد زد- فردا قبل از ظهر
صدای مامانش نزدیک تر شد- لباسای توی سبد و شستم و استیجیز دیگه ای نداری بشورم؟
رو تختیو با کلی مکافات از زیر بدنش همونطور خوابیده بیرون کشید و روی پاهای لختش
انداخت- نهصبح لباس تمیز پوشیدم رفتم بیرون
مامانش توی چارچوب در ایستاده بود- آقای رفیعی چیزی نگفت؟
پوف کلافه ای کشید و نیم خیز شد و به تاج تخت تکیه داد حواسش بود رو تختی کنار نره- مامان
دفعه اخر من میرم مدرسه ی این پسر ههنوز دو ماه نگدشته از اول مهر اقا دوبار فرار کرده از
مدرسه دیروزم زده به پسره رو ناکار کرده
مامانش جلوتر اومد و پیراهنشو برداشت- دفعه دیگه ازت بابات مخفی نمیکنیم به خودش میگیرم
-بابا بلد ادمش کنهخودم جمع میکنم بزار الان حال و اعصاب ندارم
شلوارشو برداشت و پاچه هاشو درست کرد- حالا کجا رفت؟ تو چرا اعصابت خورده؟
اخم کرد- نمیدونم کجا رفتدوباره دراز کشید- از پشت زدن ماشینو داغون کردن
-کی؟ کجا؟ خودت طوریت نشد؟ ببینمت؟
-نه خوبمطرف بیمه هم نداشتماشینو بردم صاف کاریقول داد تا فردا ظهر تحویل بده
-خداروشکر خودت چیزیت نشد
سر تکون داد" کاش خودم طوریم شده بود ولی اون نه"- مامان من له له هسمیه دو ساعت بخوابم
-لباسارو مرتب روی میز گذاشت- باشه عزیزم واسه شام صدات میکنمچراغو خاموش کنم؟
-اره قربونت درو هم ببند

تو تاریکی به سقف خیره شده بودبه پهلو خوابید و به گوشیش زل زد میتونست اس ام اس بده تایپ
کرد- میتونی حرف بزنی؟- ارسالش کردبه صفحه ی خاموش گوشه ی زل زد تا روشن بشهدو دقیقه
گذشته بودخبری نبودگوشیو زیر بالشت زیر سرش گذاشتدستاشو زیر سرش قفل کرد و به سقف
خیره شدچشماشو بستبا وپیره ی گوشه ی زیر سرش سریع درش آورد- سلاممیتروسم مامان صداتو
بشنوه اس بده-

-برو یه جایی باید حرف بزنیم-
چند لحظه بعد گوشه ی تو دستش وپیره رفتبه شماره نگاه کرد صداشو صاف کرد ولی اروم
گفت: خوبی؟

صدای اونم اروم بود و نفس نفس میزد- سلامخوبمچند بار بگم طوریم نیست
چشماشو بست- کجایی؟ چرا اینجوری نفس نفس میزنی؟

صدای خندش اومد- زیر پتو
لبخند زد- پگاهمطمئن باشم طوریت نیست؟

-ار همیلاد نمیتونم حرف بزنیم

-باشه قطع کن اس میدم

-نه دارم درس میخونم الانبعدا

-اخر شب چی؟ اونموقع اس بدم؟

-گفتم که خوبم

-اخر شب اس میدمکار نداری؟

-خوبما!! نه سلام برسون

-مطمئنی سلام برسونم؟

-نه نهز سو نفعلا

-قربونت خانم

لبخند زد بلند شد و چراغو روشن کرد با دیدن خودش توی اینه لبخند زد "همینم نمیپوشیدی" تی شرت و شلوار ورزشی شو پوشید چراغو خاموش کرد و دوباره روی تخت دراز کشید گوشیشو زیر بالشت گذاشت و چشماشو بست دوباره گوشیشو بیرون کشید به شماره نگاه کرد باید سیوش میگردوست نداشت به اسم خودش سیوش کنه چه ها میرفتند سراغ گوشیش ممکن بود شماره رو بردارند هر کاری کرد نتونست ننویسه vorujak

جلوی تلویزیون نشسته بود بازی منچستر با نیوکاسل بود حواسش به فوتبال نبود میعاد کنار گوشش داد میزد به مامان و باباش نگاه کرد اروم حرف میزدند فردا باید ماشین باباشو بر میداشت میرفت سراغش شاید ماشین خودش تا ظهر آماده نمیشد باید شب که میشد حتما میرفت اصفهان پس فردا صبح کلاس مهمی داشت "لعنت به این شانس" همین که از جلوی کتابخونه رفته بودند پشت چراغ قرمز ایستاده بودیه ماشین از پشت زده بود به ماشین خودش کمر بند بسته بود نه پگاه پرت شده بودند جلو فرمون نداشتند بود سرش به شیشه بخور هیگاه هم خدا روشکر دستشو گرفته بود به داشبرد ولی گردنش درد گرفته بود با دیدن اشک چشمش دیوونه شده بود هر کاری کرده بود نیومه بود ببرتش درمونگابه پلیس زنگ زده بودند طرف یه پیرمرد مسن بود که از اول عذرخواهی کرده بود بیمه هم نداشت کارتای شناسایی رو گرفته بود از شمیخواست باهاش بره صافکاری آشنایی که سراغ داشت پگاه اصرار کرده بود خودش بره خونهراضی نشده بود همینطوری و لش کنه پگاه بیش از حد اصرار کرده بود قسم خورده بود فقط یه کم گردنش درد گرفته بود مجبور شده بود هزاره بره ولی شمارشو گرفته بود همون موقع زنگ زده بود که پگاه هم شمارشو داشته باشه پگاه گفته بود زنگ نزن شاید کسی بفهمه ولی دلش طاقت نیورده بود هنوز چشمای اشکی پگاه جلوی چشمش بود

از دستشویی بیرون اومد به ساعت نگاه کرد ساعت یازده و نیم بود "آخر شبه دیگه" تی شرتشو درآورد پرت کرد وسط اتاق چراغو خاموش کرد روی تخت دراز کشید شماره حامدو گرفت -بعاق میلاد گلچطوری کاکا؟

-قربون کاکامیگم حامد بابا ماشینو میخواست فردا ماشینت واسه من

-میخوای بری دم مدرسشون؟

-ار همیرم دنبالش خودش گفت بعد از ظهر میره کتابخونه

صدای خندش میومد یاد دوران جاهلیت افتاد میقدر جلوی مدرسه های دخترونه جلون دادیم

خندید -از ابتدایی گرفته تا دبیرستان

یادته دعوا هم میکردیم بخاطرشون

با صدای بلند خندید -جون حامد از همون موقع دوست دخترات زیر ابی رفتن خوب بلد بودن

-ولی مال تو همشون خوب بودند

به ساعت نگاه کرد شاید خوابش میبرد -حالا بعدا تجدید خاطرات میکنیم فردا میام دم مغازه ازت

میگیرم کاری و باری؟

-بقول این دخترا شبت شکلاتی

خندید -شب توهم شیک

هنوز خنده رو لباش بود تا پیش دانشگاهی با دخترای زیادی دوست شده بود دخترای اون موقع

دستم به زور میدادن مثل الان نبود که پایه ی رختخواب طرف بشنمه جور دختری بود ولی

خودش با دخترای خوبی دوست شده بودولی وقتی رفت سربازی و برگشت مجبور شد بخونه واسه کنکور تا رفت دانشگاه دیگه اهل شیطننت نبوداون موقع پگاه تازه داشت بزرگ میشد و به چشمش میومدبه خودش که اومد پگاه دیگه فقط برارش نوه ی عموی باباش نبودفقط یادش نبود روی پگاه از کی فکرای دیگه کرده بودیه فکرای جدی

-بیداری؟-

-بلافاصله جواب داد-سلاماره دیگه داشتم میخوابیدم-

-گردنت بهتر شد؟جاییت درد نمیکنه؟-

-نع!خویم-

-فردا صبح مدرسه ای؟-

-اره تا دوازده ونیم بعدش میرم کتابخونهگ مٹ امروز نشه البته-

-لبخند زد- الان طعنه زدی؟-

-نعبلانسبت-

با دیدن شکلک زبونک اخر پیامش لبخند زد-من فردا دوازده ونیم جلوی همون بانکه ایستادمگوشیت همرات باشه-

-من که گفتم خوبمدیگه بیای واسه چی؟-

-امروز گفتم باید حرف بزنینگفتم؟-میدونست پگاه میدونه درباره ی چی میخواد حرف بزنیخنگ نبود که حدس نزده باشهبتتره بود امشب یه اشاره میکرد تا ذهنش آماده بشه

-من بخوابمشب بخیر-

-لبخند زد-خوابای خوب ببینیشبت بخیر خانم-

چشماشو بستتو دلش دعا میکرد فردا مثل امروز بدشانسی نیاره

به هیکل گرد نجیب زاده زل زده بودبه جزوه ی خط خطی زیر دستش نگاه کردامروز دقیقا مترسکی بیشتر نبودنه گوش میداد نه مینوشتبه ساعت نگاه کردعقریه ها با لجبازی جلو نمیرفتندصدای آرام ندا رو از پشت سرش شنید-پگاه میشه بگی چه مرگته؟

کمی جا به جا شد-هیچی

دستش را زیر چانه اش گذاشتمیلاد میخواست چی بهش بگه؟از دیشب ذهنش درگیر بودشبو نتونسته بود راحت بخوابهساناز کنارش اروم صداش کردسرشو چرخوند سمتشبه دستش اشاره میکرداروم لواشک رو از دست ساناز گرفتبه معلم هندسه نگاه کرد رو به تخته ایستاده بود و مینوشتپوست لواشک رو اروم جدا کرد ولی باز صدای پلاستیک در کلاس پیچیددرنا برگشت عقب و متوجه لواشک شد-من چی؟؟؟

اخم کرد-هیس!برگردمیدم بهت

انگشت ندا توی کمرش فرو رفت و ناخود آگاه جیغ زد

لواشکو توی ذهنش گذاشت و از ترشیش چشماش بسته شدساناز نخ دیگه ای زیر ابروی درنا برداشترنا اخی گفت-ساناز یواشزخم نشه

ندا همان طور که سرش را روی پاهاش گذاشته بود گفت:شانس آوردیم خانم زارع نبودشوگرنه پدرمونو درمیورد

اخیرین تیکه ی لواشکو نصف کرد و تیکه ای رو توی دهن ساناز گذاشت و بقیه رو تو دهن خودش-فردا که بیاد خبرا به گوشش میرسهندا ببین بخاطر یه لواشک چیکار کردی

-ای بابا! شمردم بار سوم بود داری میگیمن چمدونسم تو جیغ میزنی درنا خندید-خوشم میاد هر کدومون یه کاری کنه همه رو باهم میندازن بیرون سرتکون داد-خودشونم میدونن هر اتیشی به پا بشه زیر سر هممونه ندا سرشو بلند کرد و آپشو محکم بوسید-امروز از صبح پکر بودالان که بهتری بگو چت بوده؟ از صبح حواسش پیش میلاد بودحوصله هیچی نداشتالان که از کلاس بیرونش کرده بودند سرگرم شده بودوقتم زودتر میگذاشت-چیزیم نبودحوصله کلاسو نداشتم ساناز خوابید و سرشو گذاشت روی شکم ندا-کاش زنگ بعد با خودش نداشتیمتازه امتحانم میگیرهالان باید بریم عذرخواهی کنیم راهمون بده؟ ابروشو بالا انداخت-من میگم گور بابای کلاس بعدینیم منتشو بکشیم درنا اینه رو کنار گذاشت-من موافقم پاکنو نصف کرد و نصفشو پرت کرد سمت ساناز اونور کلاسساناز از دور واسش بوسی فرستادصدای نجیب زاده بلند شد-با مداد جواب ندینفقط با خودکار پوفی کشید"خبرت زودتر میگفتی پاکونو نصف نکنم"صدای بچه ها میومد هنوز داشتند چونه میزدند که امتحان نگیرهنجیب راده خودش راه افتاد برگه ها رو پخش کرد-من یادداشت کردم بیست و سوم ابان امتحانهر کی میخواد امتحان نده بره بیرون من مشکلی ندارم ندا دستشو بلند کرد-خانم یعنی نمره اش وارد نمیشه برگه سوالو روی میزش گذاشت-نخیر یعنی صفر میذارمهم زحمت من کم میشههم شماسرشو نزدیک تر کرد-پگاه امتحانتو بالای ۱۸ بشیقضیه زنگ قبلو فراموش میکنم سرتکون داد-باشهدیشب خونده بود مطمئن بود بلد فقط فکرش هنوز پیش میلاد بودپوفی کلافه ای کشیدکاش نجیب زاده نفرستاده بود دنبالشون که برگردن کلاس از مدرسه خارج شدگوشیشو از لباس زیرش در آورد و روشنش کردتا روشنش کرد زنگ خورد- سلام

-سلامکجایی تو؟ چرا گوشیت خاموش بود؟ با دست پشت مانتوشو تکوند-تو مدرسه گوشه ممنوعهکجایی؟ -پگاه زود بیاساعت چهار بلیط دارمتوی کوچه ی بغل بانک -میلاد اونجا نهمیترسم کسی ببینهررو ته همون کوچهبیچ سمت راست میام زود کف دستاش عرق کرده بودهوا ابری بود و گرفتتهپشت سرشو نگاه کرد حبری از آشنا نبودبچه ها رو با بدبختی پیچونده بوددوست داشت به ندا بگه ولی باید مطمئن میشد حدسش درباره ی حرفای میلاد درستهوارد کوچه شد میلاد یه بافت نازک قرمز پوشیده بود با شلوار جین تیرهتکیه داده بود به یه ۲۰۶ زرشکیخبری از زانتیای سفید خودش نبود

-پگاههمیشه راحت حرف بزنی مثل همیشه نمیتونست هر کاری میکرد نمیتونست راحت باشهصادقانه جواب داد-نمیتونمخودم نمیدونم چمه خندید-باشهپس بگو ارهخلاص -نمیشه بگم نه و خلاص؟ -چرا نه؟ -چقدر بگم؟اگه کسی بفهمه چی؟ -مشکلت اینه فقط؟منم گفتم کسی نمیفهممن قول میدمپگاه اگه بفهمن واسه منم به اندازه ی تو بد میشه

روش نمیشد بگه ذهنم درگیر میشه نمیتونم درس بخونم روش نمیشد بگه دیشب تا صبح خوابم نبرده روش نمیشد بگه حواسش از دیروز عصر تالا پرت شده سرشو انداخت پایین-

پگاه من فکر میکردم این حسی که دارم دوطرفه سالان مطمئنم که تو هم مثل خودمیبیین منوسنم کمه؟ بچه ام؟ اگه دنبال دوست دختر بودم میومد دنبال دختر فامیل؟ پگاه به جون خودت به جون مامانم قرار نیست رابطمون اینجوری بمونهن فوقمو بگیرم برم سر یه کار درست حسابی بعدش علنیش میکنمها؟

سرشو بالا گرفت تا اومد حرف بزنه میلاد دستشو بالا گرفت- اجاره بده حرفم تموم بشه پگاه من اگه الان پیام جلو مامانم اینا رو بفرسم خونتونیا بات تو رو به من میده؟ خودت بگو عمو علی راضی میشه؟ اگه میشه تا من بیام پگاه درک کن من دوست ندارم پیام نه بشنومیزار به وقتش پیام با دست پروقتی پیام که عمو علی بهونه واسه نه گفتن نداشته باشه الانم اگه اومدم دارم این حرفا رو میزنم میخواستم ببینم تو چی میگی میخواستم بدونی تو فکر من چی میگذره قرارم نیس اتفاقی بینمون بیفته که بترسیم توجه منظورم میشی؟ درسته من تو رو میخوام ولی قبل از هرچی تو دختر عمو میناموسمی!

به جای میلاد نفس گرفت- منمن

پگاه درست بدون رودرواسی حرف بز

دستشو از زیر میز مشت کرد- من کنکور دارم ذهنم درگیر میشه یعنی تو باشی حواسم پرت میشه نمیتونم درس بخونم همه ی حواسم میره پیش تو

میلاد به صندلی تکیه داد و پوفی کشید بعدش خودشو جلو کشید دستاشو روی میز گذاشت- عزیز من قرار نیس دم به دقیقه باهم باشیم مثل ای بچه ها شب و روز روز و شب هی اس ام اس بازی کنیم اصفهانم خودم درس دارم قرار نیس هی بریم بیرون قول میدم به درست لطمه ای نخورمها؟

لباشو کج کرد بابت چی فول میداد خودش نمیتونست فکرشو کنترل کنه پگاه اون میتونست- نمیتونم میلاد پوف طولانی کشید- چقدر مخ تو رو زدن سخته دو ساعته دارم حرف میزنم تازه میگی نمیتونم؟

اخم کرد- خیلی هم دلت بخواد

صورتشو جمع کرد- مشکل همینیه که خیلی دلم میخواد

خندش گرفته بود این پسر ی گنده ی دراز که معمولا جدی بود که رنگ قرمز خیلی بهش میومد دو ساعت بقول خودش حرف زده بود از همه کلمه های خوشم میاد دلم میخواد فکرم پیشته استفاده کرد بود الا دوست دارم!! خندشو خورد- فقط شبا اس میدی ما هل بیرون اومدم نیسم گفته باشم صورتش باز شد و خندید- حالا درباره ی حاشیه ها بعدا صحبت میکنیم بستنی سفارش بدم؟ خندید- اره توت فرنگی

-ای به چشمزود بخوریم برسونت ساعت سه باید برم ترمینال

سرتکون داد- این ماشین کیه؟ ماشین خودت کی درست میشه؟

-ماشین یکی از بچه هام ماشین قرار بود ظهر آماده بشه بدقولی کرد فردا کلاس دارم مجبورم با اتوبوس برم

لیوان رو از دست سینا گرفت- اخماتمو باز کن

ابرو هاشو بالا داد عادت کرده بود به اخم کردن وقتی حواسش نبود اخم میکرد به ساعت نگاه کرد تقریبا یازده بود سرشو دور سالن چرخوند خیلی شلوغ بود چشمش به یاسمن افتاد بالبخند به سمتشان

می امدلباس ابی کاربنی باز و کوتاهی پوشیده بودموهای لخت مشکی بلندشو باز گذاشته بودبا اون سندلای مشکی پاشه بلند زیادی راحت راه میرفتسینا سرشو نزدیک کرد-قد و هیکلو ببین چشم ادم کورو روشن میکنهاخم کردیاسمن یه قدمی اش ایستاد با مکث بعد از سینا بلند شد و ایستادیاسمن دستشو دراز کرد-سلامخیلی خوش اومدینکوتاه دست داد-ممنون به سینا نگاه کرد دست یاسمنو ول نمیکرد-ایشالا تولد ۱۲۰ سالگیتون یاسمن خندید-اووو!من به چهل راضیم به اطراف نگاه کرد-مهمونی مثل پارسال اونقدا هم خودمونی نیس! دست ازاد یاسمن روی شونه ش نشست-اره خبنسبت به پارسال شلوغ تر گرفتمچه ها اصرار داشتتواسه ساعتشم نظر سنجی کردمبچه ها دوست داشتن تا صبح دور هم باشیم دختر مو بلوندی یاسمنو صدا کرد-من برم دوباره میرسم خدمتونچیزی لازم داشتید حتما بگید سرشو سمت جمعیت گرفتاکثرا بچه های دانشگاه بودندمیتونست به جرات بگه همشون به جز پنجشش نفر بچه های خوابگاهی بودندبه سه دختری که وسط میرقصیدند نگاه کردلباس یکیشون زیر نور چراغ برق میزدعجیب بود با وجود صدای بلند موسیقی صدای خنده هاشون میومدلیوانو سر کشیدگلوش سوخت و چشمشاشو بست

ساعت نزدیک یک بودسرش کم کم داشت از صدای بلند موسیقی و گرمای سالن درد میگریفتبه یاشار نگاه کرد با دخترک مو بلوندی که با معرفی یاسمن فهمیده بود اسمش ساراست میرقصیدزیاد روی کرده بود از حرکاتش کاملا مشخص بودگوشیشو از جیب شلوارش بیرون کشیدنه پیام داده بود نه زنگ زده بودپوفی کشید و بیشتر روی کانپه لم داددر ورودی باز شد و هوای سردی به صورتش خوردرویا وارد شد چشم تو چشم شدند و سمتش اومدسینا کنارش نشسته بود تا چشمش به رویا افتاد بلند شد و ایستاد-سلامرویا خانم یه خورده زود نیومدی؟ همانطور که پالتوشو در میورد دست داد-سلامجایی مهمون بودمدستشو سمتش دراز کرد-سلام اقا میلاد اخمو

چشمش ناخودآگاه به یقه ی باز لباس قرمزش افتاداینبار خودش اخم کرده بود لازم نبود بازش کنه نشسته دست داد حتی زحمت نکشید خودشو جمع و جور کنهیاسمن میزبان بود مجبور بود بایسته -سلامدستشو سریع کشید -من برم سلام کنم به بقیه برمیگردم -سینا کنارش نشست-جای حراست دانشگاه خالیه

کلاه کاپشنشو پوشید و روی نیمکت کنار استخر خالی نشستهو حسابی سرد بوداز جیب کاپشنش پاکت سیگارو درآورده دونه گوشه لبش گذاشت و آتیش زدپک عمیقی زدصدای موسیقی هنوز بلند بودحسابی سردش بود ولی سرما رو ترجیح میداد به اون تو موندناز صبح خبری ازش نداشتدیشب وسط اس ام اس دادنشون خوابش برده بودصبح قبل از اینکه بره مدرسه پیام داده بود و عذرخواهی کرده بود وگفته بود فردا ازمون داره گوشیشو خاموش میکنه که درس بخونهقول داده بود بعد ازمون بلافاصله زنگ بزنتو این مدتی که باهم بودند همه چیز خوب بودپگاه خودشو روز به روز بیشتر تو دلش جا میکردبه موقع جدی و منطقی میشدبه موقع شوخ میشدحتی لوس شدنا و قهر کردناشم سر جاش بودعجیب منت کشی از این دختر به دلش می نشستواایل پگاه راحت نبودحتی گاهی بهش میگفت شماولی این روزا همه چیز خوب بودخیلی خوب کنار میومد باهاشنسبت به یه دختر هفده ساله پخته تر رفتار میکردبا یادآوری لوس شدنای پگاه لبخند

زدگوشیشو بیرون آورد-دلم هوای شنیدن صداتو کرده - با دلپور شدن پیام ابروهای بالا پریدگفته بود تا فردا صبح روشنش نمیکنهگوشی توی دستش لرزید-منم دلم تنگ شده-

سیگار روشنو درون استخر پرتاپ کرددوست داشت زنگ بزنه دلش اون لحظه فقط با شنیدن صدای اروم میشدولی اگه زنگ میزند صدای این موسیقی لعنتیو میشنید حتما میپرسید که کجاستپگاه هیچ وقت باور نمیکرد که تمام مدت مهمونی بهش فکر کرده و جز نشستن و خوردن یه کم فقط یه کم نوشیدنی هیچ کار دیگه ای نکرده-چرا گوشیت روشنه؟مگه صبح ازمون نداری که بیداری؟-

-دارم شیمی میخونمسر شب روشن کردممنتظر بودم تو زنگ بزنیخیلی دیر پیام دادی میلاد- صدای خش خش برگ از پشت سرش اومد سرشو برگردوند تو تاریکی قیافه دختر و پسری که همدیگرو میبوسیدند معلوم نبود ولی حالشو کمی خراب کرد-عزیز دل میلاد گفتمی گوشیم خاموشهبعدم قول دادم مزاحم درس خوندمنت نشم-

نفس عمیقی کشیدخنده های پگاه با اون چالای خوشگلش یه لحظه دست از سرش برنمیداشتگوشیش لرزید-چرا تو بیداری؟-

-دلم بهونه میگرفت-

-بهونه چی؟-

جسارت به خرج دادبار اولش بود انقدر صریح بهش میگفت-دلم بهونه اغوش تو رو میگرفت- دیر جواب داد-مگه تالا تجربه کرده؟-

ایکون خنده فرستاده بودمیخواست بحثو با شوخی رد کنه ولی دلش حوصله شوخی نداشت دلش کمی جدی بودن میخواست-دوست داره تجربه کنهپگاه کاش الان پیشم بودی-

صدای سینا از پشت سرش مجبورش کرد بلند بشه و سمت ساختمون بره-میلاد؟میلاد کجایی؟بیا یاشار حالش خرابه

قدماشو بلندتر برداشتهمون لحظه پیام پگاه رسید-میلاد بهتره من بخوابمشبت بخیر-

پوفی کشید-امشب حالم خوش نبود پگاهمیخواستمتهمین که کنارم بودی کافی بودهمین که دستتو میگرفتم بسم بودشببت بخیر عزیزم-

گوشیو توی جیبش گذاشت و زیر بغل یاشارو گرفت-گندت بزنی پسر

به دستای خونیش نگاه کرداز دیدن اون همه خون حالش داشت بهم میخورداشکش راه افتادچشماش تار میدیدبا پشت دست سعی کرد چشماشو پاک کنههوا تاریک بودبه کوچه ی بن بست نگاه کردهیچ تیر چراغ برقی نبودچراغ یکی دو خونه روشن بودندنه ادمی رد میشد نه ماشینیداش نمیومد اصلا کجای شهر هستندهر جا بود بیش از اندازه خلوت بودترسید از این همه سوت و کوریخواست پیاده بشه و دنبالش بره ولی در سمتش چسبیده بود به دیوار نمیتونست درو باز کنهچشماش دوباره پر شد و دیدشو تار کردسردش شده بودتمام بدنش میلرزیدحال نداشت خودشو بکشه روی صندلی راننده و از اونطرف پیاده بشهخودشو بیشتر جمع کرد ولی فایده ای نداشتسرما توی استخوناش نفوذ کرده بودمیخواست شیشه ماشینو بالا بکشهبه جای خالی سوییچ نگاه کردسوییچو برده بود باد سردی از شیشه ی میومدبا صدای در ماشین از جا پریدتوی تاریکی صورتشو نمیدید ولی باز هم سرشو انداخت پایینباید میفهمید گریه کردهنشست و مشمای خریدو توی بغلش گذاشت اب معدنی خریده بودچیزای دیگه ای هم بود ولی درست نمیدیدماشینو خلاص کرد و کمی جلوتر رفت-پیاده شو

از سرجاش تکونم نخوردنمیخواست حتی باهاش حرف بزنها یادآوری اتفاقای یک ساعت گذشته دوباره چشماش پر شددلش میخواست با صدای بلند گریه کنهدوست داشت برگرده خونه شوندوست

داشت از ش دور بشهلباشو محکم روی هم فشار داد تا صداش در نیادخوب بود که انقد تاریک بود که صورتشو نبینهوقتی دید تکون نمیخوره خودش پیاده شد و درو محکم کوبید بهمبا صداش پرید بالا و چشمش بیشتر پرشد و سرازیر شدماشینو دور زد و در سمتشو باز کردمشما رو از توی بغلش برداشت و اب معدنیو در اوردمشمارو پرت کرد روی صندلی راننده-بیا دستتو بشور بازم تکون نخورد-

صداش کمی بلند شد-پگاهالان وقت لجبازی نیساعصاب ندارم زود باش این بار نتونست خودشو کنترل کنه و صدای هق هقش بلند شدپشت دستشو روی دماغش کشیدمایع گرمی از بینیش سرازیر شددستشو زیر بینیش گرفت اینبار با صدای بلندی گریه کردمیلاد روی زانو خم شد و دستشو گرفت مجبورش کرد از ماشین پیاده بشهعصبانی اسمشو صدا زد-پگاه؟ هق زد-

سر اب معدنیو باز کرد و پرت کرد زیر پاشصداش ملایم تر شد-پگاه؟اخه چرا گریه میکنی عزیز دلم؟ها؟بیا دستاتو بشور

-دماغشو بالا کشید و هق زد-ن می خوامسر دمهپخ می ک نم دستشو کشید-اب معدنیه بیرون یخچال بودگرمهبیا عزیزمدستتو بگیر دستش رو از روی بینیش برداشتدیگه خون نمیومدایش یخ نبود ولی بازم با سوزی که میومد سردش شددستاشو سریع و محکم شستتوی تاریکی نمیدید تمیز شده یا نه میلاد با دست چپش اب معدنیو ریخت روی دست راست خودش و خونای خشک شده روی دستشو پاک کردبطری خالیو پرت کرد اونظرفتوی ماشین خم شد و چراغ جلو رو روشن کرد و بطری دیگه ای اوردکوچه روشن شده بوددستشو کشید و جلو ماشین ایستادبه دستاش نگاه کرد لای انگشتاش هنوز رد خون بودمیلاد مشت ابو جلو آورد-پگاه بگیر صورتتو جلو

به چشماش نگاه کردهنوز این چشمارو عجیب دوست داشت-بیا دیگه عزیزم صورتشو جلو بردمیلاد با چندتا مشت اب صورتشو شستدماغشو تمیز کردبه صورتش خیره شد- تمیز شد برو تو ماشین تا یخ نکردی

دستشو جلو برد ابو روی دستش ریخته دستاش نگاه کرد تمیز شده بودبدون حرف بطری ابو از ش گرفت و جلو برد و روی دست میلاد اب ریخته دست راستش خیره شدوقتی خون دماغ شده بودمیلاد دست راستشو زیر بینی اش گذاشته بود و تمام دستش خونی شده بوددو تا دست خودش پر خون شده بودمیلاد با دست چپ فرمون گرفته بود و با دست راستش بینی اونوهرچی بهش گفته بود سرتو بگیر بالا ننگرفته بود میترسید خون بره توی گلوش و حالش بهم بخورهمیلاد با همون دست چپش فرمونو گرفته بود دنده رو عوض کرده بود و پیچیده بود توی کوچی ی بغل یه سوپریتوی اعصابنیت قربون صدقش رفته بود که گریه نکننمیدونست با هر پگاه گفتنش با هر من فدات شم اشکش بیشتر در میاد اخرش عصبانی شده بود و داد زده بود-لامصب گریه نکنمرگ من گریه نکنسعی کرده بود گریه نکنه ولی دست خودش نبود دلش پر بود بعد از اون روزی که اومده بود دم مدرسه دنبالش و توی کافه نشسته بودند و قول و قرار گذاشته بودند اولین بار بود میومدند بیرونمیلاد اصفهان بود درگیر بود نتونسته بود بیاد شیراز واسه فرجه ها هم نیومده بود درگیر کارای پایان نامه ش و آزمایشاتش بودصبح بلافاصله بعد از آخرین امتحانش ماشین گرفته بود اومده بود خونه عصر به بهانه ی خرید با ندا اومده بود پیش میلادتو این دو سه ماهی که گذشته بود به میلاد عادت کردهبیش و ابسته شده بودبیشتر از همه ی این سال ها دوشش داشتکنارش اروم میشد از صبح خوشحال بالا و پایین پریده بودولی

توی ماشین نشست میلاد از بیرون درو بستخودش سوار شد مشما رو توی بغلش گذاشت-پگاه شکلات خریدم بخور

سرفه کرد سرش از اشکایی که ریخته بود درد گرفته بود با سرفه اش بیشتر درد گرفت- نمیخورم خودش شکلاتو بیرون کشید و بازش کرد- فشارت میفته خون ازت زیاد رفت بخور شکلاتو از دستش گرفت و گاز کوچیکی زد دلش بهم خورددر ماشینو باز کرد و سرشو بیرون گرفت میلاد خم شده بود و دستشو روی کمرش میکشید- چی شد؟

میلاد ماشینو جلوی درمونگاه نگه داشت- پیاده شو فشارتو بگیرن لرزش بدنش زیاد بود چشماشو بست- خوبم
- پگاه اعصابم خورد هروی صدام کنترل ندارم پیاده شو با بغض پیاده شد

روی تخت دراز کشید بود سرشو کرده بود سمت دیوار روش نمیشد به میلاد نگاه کنه این حالش گند زده بود به همه چیز مجبور شده بود پیش میلاد به دکتر که فشارشو گرفته و پرسیده بود حالت فقط بخاطر یه خون دماغ اینجوری شده توضیح بده که علاوه بر سرماخوردگی عادت هم شده دکتر به میلاد گفته بود سرت کلاه رفته میلادم خندیده بود و گفته بود: کلکسیون درد خانمم دست راستشو بالا اورد ساعت نزدیک هفت بود مامانش زنگ زده بود دروغ گفته بود که ندا خریدش کامل نشده میلاد صندلیو جلو کشید- پگاه میشه توضیح بدم؟ الان دوتامون ارومیم اخم کرد و سرشو برنگردوند- چیو توضیح بدی خودم فیلمشو تو گوشیت دیدم
- جان میلاد نگام کن سرشو برگردوند به چشمای خندونش نگاه کرد- ها؟
- جونم عزیزها!!

-
- پگاه عزیزم به جون خودت اونجوری نیس که فکر میکنی بابا جشن تولد یکی از بچه های دانشگاه بود منم دعوت شد میپگاه بار اولم نبود قبل از دوستیمونم میرفتم
- افتخارم میکنی؟

- پگاه بخدا زشت بود نمیرفتماگه میدونستم با یه تولد رفتن تو ناراحت میشی این اوضاع پشتش درمیاد غلط میکردم میرفتم پگاه بخدا اونا فقط همکلاسیام بودند عزیز دل میلاد خانمم من تو رو دارم چیکار به بقیه دارم اچه به قران فقط هم کلاسیام نیاشار خورده بود دیوونه بازی درمیورد منم فیلم گرفتم بعدا ادیتش کنم
- تو هم خورده بودی؟
- نه!

- میلاد؟ جان من؟
قیافشو مطلوب کرد- بخدا فقط یه کم مست بودی؟ مثل دوستت؟
خندید- نه بابا من حد خودمو میدونم هیچ وقت زیاده روی نکردم
- بگو به جون مامانم؟
- به جون مامانم به جون تو خسته بود از این همه تشویش و دردسر امروز پوفی کشید- قول مردونه بده دیگه نری مهمونی؟
- قول مردونه
- مشروبم نخور من دوست ندارم
- چشم قول میدم
- همه چیزم بهم بگو قبل از اینکه خودم بفهمم

-چشمقoul مردونه
به سرم نگاه کرد تموم بود-خستم بریم دیگه

سر کوچه ایستادیه ربع به هشت بودحسابی دیر کرده بود-کاری نداری؟

-چشماتو ببند
چشماتشو بست و لبخند زدوقتی گونه اش بوسیده شدچشماتشو باز کردباید خجالت میکشید ولی
نکشید-پروو
خندید-بدت اومد؟

-
پگاه ببخش سرت داد زدمخون دماغ شدیوقتی فیلمو دیدی شروع کردی به جیغ کشیدن نداشتی من
حرف بزنممنم داد زدم
-چند بار بگمسرماخوردمبینیم خشک بود خون اومدچه ربطی به داد زدن تو داشتدرضمن جیغ
نزدم فقط گفتم اینا چیه
-خم شد دوباره گوشو بوسید-برو دیرت نشه
-باشه خدافظ
-پگاه؟
-جونم؟

-من خمیخواستم بگم دوست دارم
خندید-بار اول بودا
-بی چشم و رو کم بت گفتم؟
-منظورم حضوری بود
-ارحالا روم باز شدههی میگم
سرخوشانه خندید-مرد هو حرفشامروز خیلی قول دادی
جدی شد-پای همش وایسام
لبخند زد-خدافظ
-خدافظ

سعی میکرد دستشو کنترل کنه طرف دستای پگاه نرهصدای نفس کشیدن پگاه رو میشنیدکنارش
روی میل نشسته بودپتوی مسافرتی رو تا زیر چونه اش کشیده بودپاهاتشو جمع کرده بود زیر
بدنشسرفه های خشکش روی اعصابش بودهمش ماماتشو صدا میکردهمش مینالید بدنم درد
میکنهسرشو برگردوند سمتشپگاه مایل بهش نشسته بودچشمای تبارشو دوخت به چشماتش و حالشو
بدتر کردخودشم دست کمی از پگاه نداشتیدن درد وگلو درد امونشو بریده بوددیشب تب و لرز
داشت ولی امروز بهتر شده بودمیخواست دستشو بزاره روی پیشونیش ببینه تبش زیاده یا نهیبه جمع
نگاه کرد مامانش روبرو روی زمین نشسته بود با دست اب پرتغال میگرفتمامان بزرگش و زن
عمو ارسلان اونطرف نشسته بودندمینو و فرزاد هم روی میز ناهار خوری اونطرف سالن نشسته
بودند و میخندیدندپوفی کشید همه دید داشتندمامان پگاه با یه شربت و دوتا قاشق اومدبه پرهام نگاه
کرد به شلوار مامانش اویزون بود-پگاه مامان اینو بخور
صدای گرفته ی پگاه حرصشو درآورد-نمیخورم تلخه
-پگاهمامان یه لحظه استچشماتو ببندمیلااد خاله تو بیا یه قاشق بخورواسه تو هم اوردم

صاف نشستصدای خودشم گرفته بود-مرسی خاله
 -پگاه بخور عموببین میلاد پسر خوبیه میخوره
 به فرزند نگاه کرد"پسره ی بی مزه"
 -فرزند حوصله ی خوشمزگی تو رو ندارم اولم کن
 -فاطی خانم چه دختر بی ادب و بداخلاقی داریمن فکر میکردم وقتی شوهر عمه اش بشم بهم میگه
 -عموولی بی ادب ترم شد
 -من به عموی خودم نمیگم بعد به تو بگم؟
 شربتو از دست مامان پگاه گرفت و خورد-وای خاله این چی بود؟انگار زهرمار
 -خوبه و استونپگاه بخور
 به پگاه نگاه کرد"ببین قیافشو چه جوری کرده الان میخورمتا"
 مامانش لیوانای اب پرتغال گرفت سمتشون-فرزند هی صدای این دوتا رو درنیارپگاه خاله بعدش
 اینو بخورمیلاد مامان بخور تو هم
 -اخه اینا صدا دارن من درش بیارم؟زن داداش زن من حامله ست دلش میخواد
 اب پرتغال و درجا سرکشید-خودت بیا واسه زنت اب بگیرمامانم خسته شدصداشو اروم کرد-یه
 کی دیگه حالشو میبره ماها باید دست به خدمت اقا و خانمش وایسیم
 مامانشو مامان پگاه خندیدفکر نمیکرد صداشو بشنونسرشو انداخت پایینبه پگاه نگاه کردبا اون
 چشمای قرمز تب دارش میخندیده لیوان اب پرتغال اشاره کرد-بخور تا من نخوردم
 پگاه دور بر نگاه کرد کسی نزدیکشون نبود-بخور من دوست ندارمهمه چی تو دهنم بدمزه ساخ
 بمیر سرمامو دادم بهت
 صداشو اروم کرد-خدانکنهتا باشه از این سرماخوردگی هامن منظورم به چیز دیگه بود
 -چی؟
 -تو رو
 چشمای پگاه گرد شدخندیداز گوشه ی چشم مینو رو دید که نزدیک میشه-پگاه پاشو برو بالااگه
 خونه ی عمو راحت نیسیخونه ی ما بخوابباشو عمه؟
 -خواب نمیبره بدنم درد میکنه
 لیوانو برداشت داد سمت پگاه-بخور فدات شمواست خوبه
 -خودت بخورچشم بچه ات چپ میشه
 خندید-نه بابامن عصر فرزند واسم گرفت خوردم
 لیوانو از دستش گرفت و کمی خورد-شربتو بخور اب پرتغال بریز پشتش
 فرزند دست مینو رو کشید-بیا برو اونجا بشین تو هم مریض میشیمیلاد وایسا بالای سر این دختر
 لوس تا اب پرتغالشو بخوره

به سفره نگاه کرد انواع و اقسام غذا ها سر سفره بوداشتاهش باز شده بود ولی گلوش درد میکرد
 نمیتونست چیزی بخوره
 -زن عمو چرا زحمت کشیدید؟
 -چه زحمتی فرهاد جانرسم دیگههر چی به دهنم رسید درست کردمالبته من که نه فاطی زحمتا رو
 کشیددستش درد نکنه
 --چه زحمتینوش جون همتونایشالا بچه شون صحیح و سالم باشه
 میعاد با خنده گفت: مینو هر سال بچه بیار من این رسمو دوست دارم شدید
 همه خندیدندفرزند با پرویی جواب داد:ما همین یکی بسمونهیه فکری به حال امین و میلاد بکنید

-منم هستما

بابا پشت کله ی میعاد زد-بشین بچه

امین ظرف سوپو دست پگاه داد-منم هنوز بچمیگم فاطی این همه غذا پگاه فقط سوپ بخوره؟

-همش چربواسش خوب نیسمیلاد خاله تو هم سوپ بخور فقط

-خاله من سوپ دوست ندارم

عمو علی خندید-میلاد تو هم مثل پگاه موقع مریضی لوس میشی؟

نه عمومن؟ اصلا

خاله فاطی بشقاب سوپ رو دستش داد-پگاه که علاوه بر لوس شدنیهونه گیر و بداخلاقم

میشهخوب شده بودادیشب یا دوستش رفت و بیرون و برگشت حالش خراب شدبخور میلاد جان

-میلادم کم لوس نمیشهدیروز از اصفهان اومدتا رسید ماشینو برداشت رفت بیرونشب تب و لرز کرد

میعاد سرشو کنار گوشش برد-چه جالب هماهنگینسرشو سریع برگردوند سمت مینو تا چشم غره

نشو نیبینه-حالا این دختر عموی من کی دنیا میاد؟

-اواسط تیر میعاد جون

پگاه دماغشو بالا کشید-من که میگم خردادی میشهابروهاشو بالا انداخت-به دلم افتاده زود دنیا

میاددر ضمن دخترم باشه خودم خفش میکنمنم باید تک دختر بمونمگفته باشم

همه خندیدنبه پگاه نگاه کرد و خندیداین دختر حرف تو دلش نیمونهبش گفته بود چرا اینا واسه

عروسی عجله دارندخانم زیر بار نرفتالانم تیکشو پروند

به ساعتش نگاه کردبا نوک کفش روی اسفالت کف حیاط ضربه میزدبا صدای ندا سرشو بلند کرد-

پگاه؟

به سمتش راه افتاد-جمع کن لب و لوچتو تو که گفתי خوندم

-پگاه افتادم خودم میدونم

-تف تو روی تو و انیشتن و فیزیکنم اونجور که خوندم جواب ندادم

-سخت بود نه؟ بیا امروز تا روز اعلام نتایج هی به مامانم بگو که سخت بودباشه؟

-ایشالا نمیفتیولی خداییش سخت بودساناز و درنا رو ندیدی؟

-هنوز نشسته بودنددرنا منتظر بود از غیب یه چیزی برسه

-من برم خونه؟ خواب خوابم

-بمون باهم میریم دیگه

-دیگه نمیتونم بخداالان غش میکنمدیشب فقط سه ساعت خوابیدم

-باشه برو

کوله شو برداشت و راه افتاد-خدافظ

از در مدرسه بیرون اومدگرمش بود شدیدکلاه نقاب دارشو سرش گذاشتگوشیشو از جیبش

در آورده تا میس کال داشت"بشین تا جوابتو بدم پرو"راه افتاد سمت خیابوندعا میکرد زود تاکسی

گیرش بیاد برسه خونهچشماسش از بی خوابی میسوختندهمون موقع گوشیش زنگ خورد به شماره

نگاه کرد_تولد_

خواست جواب نده ولی خودش دلتنگ بود"پسره با اون هیکل گنده از دیروز عصر منتمو کشیده

بسه دیگه"

-امرتون؟

-سلام به بانوی خوابالوی خودم
-اصلنم خوابم نمیداد
-بعلمیدونمبیر سوار شو
به سمت چپ و راستش نگاه کرد-ها؟ اذیتم نکن
خندید-پگاه کارو بارم زیادهمن دارم اینجا هم درس میخونم هم کار میکنمبخدا دلم خیلی میخواست
بیام
بغض کرد-باشهولی فردا تولدت بودیخیال
-شما در جریانی من چقدر دوست دارم؟
-هووم
-کجایی؟
-تازه از مدرسه اوادم بیرونمیخوام برم خونهها گرمه میلاد
-باشه کاری نداریمن برم خدافظ
به گوشی نگاه کردقطع کرده بود"چقدر این پسره بیشعور شده"با ایستادن موتور جلوی پاش
ترسیدیه قدم عقب رفتاخم کردخواست رد بشه از جلوش که پسر موتورسوار که کلاه مشکی و
عینک داشت دستشو کشیدناخود آگاه جیغ زد-چیکارم داری ولم کن
-چرا جیغ میزنی؟بپر بالا
جیغ زد-میلاد

پشت سر میلاد روی موتور هیوندا نشسته بوددستاشو دور کمر میلاد محکم حلقه کرد بودسرشو
چسبونده بود به کمرش ولبخند میزد
-خوش میگدره خانم
مثل خودش داد زد تا صداشو بشنوه-خیلی
-معلومه منو گرفتی تو بغلتچی بهتر از این؟
دندونشو روی کمر میلاد فشار داد-ای نکن چته تو؟
فشار دندونشو بیشتر کرد

به دستش توی دست میلاد نگاه کرددستشو تاپ میداد جلو عقبمیلاد میگفت زشته نکنولی اینجوری
دوست داشتخوشحال بودخیلی خوشحال بودفردا تولد میلاد بوددیروز بهش گفته بود بیا شیرازقبول
نکرده بود گفته بود کارم زیادهازش پرسیده بود امتحانت ساعت چندهحوزه ی امتحانتون
کجاستفکر میکرد میخواد بحثو عوض کنه تا بیشتر بهونه ی اومدنشو بگیرهیه صورت میلاد نگاه
کردیه کم ته ریش داشتعینک و کلاه نقاب دار مشکی زده بودتی شرت سبز یشمی پوشیده بود بهش
میومدمیدونست مردش سبز یشمی خیلی دوست دار هبماند که همیشه میگفت سبز و قبول نمیکرد به
این سبز میگن یشمییگفت سبز سبزه دیگهچمنی و یشمی و اسمونی نداره!!میلاد دستشو فشار
دادخندیدصدای بلند خندید-هییس!پگاه خودمون زیادی تو چشمم انقد با خنده های بلند جلب توجه
نکن

-وا چرا توچشمیم؟
دستشو دوباره فشار دادیه نگاه به خودمو خودت کنبا این ابهت دست یه دختر بچه ی دبیرستانیو
با کوله و کفش و کلاه زرد گرفتم اوادم کوه
خندید-ابهتو خوب اومدیچرا انقد گنده ای تو؟

کمی سرش خم کرد و بهش نگاه کرد عینکشو بادست ازادش روی بینی اش عقب برد-هیگل به این خوبی دلت میاد؟

سر تکون دادخندید و با صدای بلند گفت:دوست دارم میلاد خنده اش گرفته بود میخواست

نخنده-پگاه زنگ میزنن میان میبرنمونابرومو بردی بچه

-بیان بیرنمثل دقعہ قبلی با پول حلش میکنی

-بعله تا یک ساعت اشکای تو رو پاک کنم ترسیده بودی مردونه

اخم کرد-کوفتمیخواه تجدید خاطرات کنی

-پس چی کار کنم؟

لبخند زد-عزیزم دست دوست دختر خوشکلتو گرفتی آوردی کوهاونم کی؟؟اردیبهشت چی بهتر از

این؟خاطره بسازاز هوا هم لدت ببرنفس عمیق بکش

دماغشو گرفت و کشید-مرسی پیشنهادخاطره سازی با کوچولوی خوردنیم باشه واسه اون بالا که خلوته

همون موقع گوشیش زنگ خورد-جونم ندا؟

-تو که خوابت میومدبعد اس دادی که با میلادی؟

-کی گفته؟من خونه ی شمام

-ارواح اون عمه تکجایی؟

-بی ادبشونه به شونه عشقم در حال پیاده روی

-مطمینی شونه به شونه؟

-وای ندا نهاندازه گرفتم توی اینه ی یه مغازه ای از شونه ی این غول تشن دوست داشتنی یه

چهار پنج سانتی کوتاه ترم

نشسته بود لبه ی سنگ بطرگی خودشو با جزوه ی فیزیکش باد میزدمیلاد تلفنشو قطع کرد و دستشو انداخت دورش و به خودش نزدیکش کرد و شقیقه شو بوسیدهولش داد کنار-نکن میلاد یکی میادچقدر گرمه وای!!!

-بیا خودم فوتت کنم خنک شیوسط هفته اساین موقع روز خلوتهکسی هم باشه دختر و پسر

-اینجا جا بود آوردی منو؟

-چشه جا به این خوبی؟

خودشو باد زد فایده ای نداشتمقعنه شو دراوردو دکمه های مانتوشو باز کردبقه ی تاپش نسبتا بسته

بودمشکلی نداشتمیلاد دور و برو نگاه کرد-پگاه یکی یهو میاد

موهاشو بادست صاف کرد-همین الان گفتی کسی نیس

-از دست تو

-گرمه خب

-

-چرا اینجوری نگام میکنی؟

-همینجوری

به دور و بر نگاه کردهیچ کس نبودبین درختا نشسته بودندیه کم جلو که میرفتی قسمت زیادی از شهر زیر پات بود جای پرتی بودتو راه اومدم به جز چند تا دختر و پسر کسی رو ندیده بودندبا

یادآوری موتور لبخند زد چند مدت پیش به میلاد گفته بود موتور خیلی دوست دار امروز با موتور دوستش اومده بود دنبالشانم بی خبر میلاد دستشو گرفت به چشمش نگاه کرد خودشو نزدیکتر کرد-
خب خانم چه خبر؟

-هیچیتو چه خبر؟ کار و بار؟

-میگذر هیگاه سرم شلوغهیکی از استادها آشنا داره پتروشیمی عسلویههیینم دستمو گیر میکنه اونجا عسلویه؟ یعنی بازم یه شهر دیگه باشی؟ میلاد

-جون میلاد؟ کار خوبیم معلوم نیس بزار درسم تموم بشه ببینم خدا چی میخواد بغض کرد-نمیخواهدم خوش بود دیگه تمومه درست

دستشو انداخت دور کمرش چسبوندش به خودش-بغض میکنی؟ گفتم شایدحالا به وقتش حرف میزنیم

سرشو خم کرد و رو سینه ی میلاد گذاشت صدای ضربان قلبشو میشنیداین صدای بهانه زندگیش بوده هفت هشت ماهی بود تمام زندگیش خلاصه شده بود توی بودن با این مردمردی که با دلش راه میومد با بچه بازیاش راه میومد با این مردی که سرشو گذاشته بود روی سینه اش همین مردی که بوی عطرشو با ولع نفس میکشیداین مردی که داشت با موهاش بازی میکرد اولین مردی بود که تونسته بود بهش عاشقی یاد بدهدست میلاد کمرشو نوازش میکرداین همه آرامش کنارش داشت مگه میتونست دوستش نداشته باشه چشماشو بست-میلادم؟

-جان میلاد؟

-میلاد؟

-جانم؟

لبخند زد-میلاد؟

-جون دلم؟

سرشو بلند کرد به چشمای قهوه ای خندون مردش نگاه کرد سرشو جلو برد و گونه ی مردشو برای اولین بار بوسیدمیخواست عقب بکشه که میلاد دستاشو پشت کمرش گذاشت و نگاهش داشتبه چشماش زل زده بود نمیتونست چشم بردارهدستش میلرزیدخودشم حسشو درک نمیکردانگار علاوه بر دست میلاد پشت کمرش یه نیروی دیگه هم بود که نمیزاشت فاصله بگیره چشمای میلاد به لبش بودخواست عقب بکشه ولیلبای میلاد مانع شدچشماشو بست"من یقین دارم خدا برای بوسیدن توبه من لب و دهن دادهستاش روی سینه ی پهن میلاد مشت شدزمان ایستادخواست تعبیر شددریایی نبودلباس سفیدی نبودرویایی نبودکوه بودیونیرم سورمه ای مدرسه بودبیداری بوداما لبها و دستهای میلاد درست مثل خوابش داغ و محکم بود

توپو از حامد گرفت بلافاصله پرتاب کرد طرف سبدخطا رفت و صدای وای همه بلند شدتمرکز نداشت باید برمیکشت خونپشت فرمون نشست و ساک ورزشیشو پرت کرد عقبحامد در سمت خودشو بست-بهش زنگ نزدی؟

نه

-چرا؟ دست بردار از لجبازی

نه

-چی نه؟

ماشینو روشن کرد و راه افتاد-میری خونه؟

-میلاداون بچه بازی درآورده تو هم بچه ای؟

-کجا برم؟

-سر قبر من

-باشه

وارد خونه شد همه جا نیمه تاریک بود فقط لامپ راهرو روشن بود هیچ چراغی روشن نکرد سمت اتاق رفت ساک ورزشی رو انداخت دم در روی تخت دراز کشید توی تاریکی خوابیده بود و به امشب فکر میکرد حتما میومد گوشیش از جیب شلوار ورزشیش زنگ میخورد-بله مامان؟

-نیومدی؟

-دوش بگیرم میام

-زود بیا

-باشه

زیر دوش حمام ایستاد سرد توی این هوای گرم بهتر بود چشماشو بست بعد از چهار روز امشب میدیدشبا خودش رو راست بود این چهار روز سخت گذشته بود حتی صداشم نشنیده بود دلش خیلی هوای دیدنشو داشت

کنار امین نشسته بود پاهاشو عصبی تکیه میداد به ماهان که توی بغل مامانش بود نگاه کرد حالت لب و دماغش مثل پگاه بود به پرهام نگاه کرد خوابیده بود وسط سالن و کارتون نگاه میکرد چشمای پگاه رو داشت پگاه نبود نیومده بود سر درد رو بهونه کرده بود همه باور کرده بودند فقط خودش میدونست چرا نیومده

مامانش ماهانو داد بغل مینو-فاطمی میخوام اگه شد پنج شنبه اش رشته درست کنمیادت نره؟

-نذرت قبول باشه ما که نیستیم!

سرشو برگردوند سمت مامان پگاه-چرا؟؟

-پس فردا داریم میریم یه چند روزی مسافرت علی گفته پگاه خسته شده تو این یه سال صبر دادیم جواب کنکورش بیاد انتخاب رشته کنه با خیال راحت بریم

-به سلامت یاره بخدا برید یه هوایی بخورید

-مامان منم کنکور داشتما

-بمیرم تو هم خسته شدی بس که درس خوندیاز شاهکار معلوم بود

حوصله هیچ کس نداشت بلند شد و ایستاد-مینو ببخشید من باید برم جایی با بچه ها اومدم که ناراحت نشی

مینو ایستاد و ماهان و بغل فرزند داد-کجا بری؟ شام خوردی

جلو رفت و لب ماهانو بوسید-عجله دارم گفتم که اومدم که ناراحت نشی

سمت اشپزخونه رفت-باشه بزار واست یه ساندویچ بگیرم بخوری عجله دار یکتلت درست کردم

-بیا نمیخوام همگی ببخشید خاله فاطمه سلام برسونید به عمو علی عذرخواهی کنید نموندم

-باشه عزیزم علی کارش گیر بود نتونست زود بیابرو به سلامت

پشت فرمون نشست درو مهم کوبید به هم و ساندویچی که مینو داده بود پرت کرد روی صندلی کنار "دختره ی لجاز" ماشینو روشن کرد و راه افتاد "نشونت میدم" با فکر اینکه داره میره مسافرت پاشو روی گاز فشار داد شماره حامدو گرفت-کجایی؟ دارم میام پیشت

به شعله های آتیش خیره شده بود هوای یه کم خنک شده بود صدای رودخونه هم نمیتونست اعصابشو اروم کنه سیگار دیگری روشن کرد
-میلا داداش یه پاکتو خودت تنها به کف رسوندی
-یک محکمی زدیه امشب بیخیال شو ارواح جدت

-حامدکارم از اول اشتباه بودنباید پا پیش میزاشتم
-دلنلو زده؟

-بحث سر دل زدن نیسجنسم ناجوره
-جنس تو یا اون؟
-تو اشغال بودن من که حرفی نیسبحث سر پگاه ستیگاه ادمش نبود
-با اون چیزی که فکر میکردی فرق داشت؟
-سیگار نصفه رو پرت کرد توی آتیش-خیلی!
-چی بگم؟

-تمومش کن
-نمیتونم
-به نفع خودشه
-به نفع اونهبه ضرر من
-من که نگرتم چه مرگنه!!
-مرگم پگاه ست

-حامد؟
-ها؟
-چیکار کنم؟
-ولش کن
-زندگیمو؟
-نه مرگتو
-مرگم همون زندگیمه
-میلا همیشه مثل ادم گه بخوری؟
-دارم میخورم تو نمیفهمی
-یه جور دیگه بخور من بفهم
-مرگم پگاهستزندگیم پگاه سنتنمیتونم ولش کنمولش کنم خودم نابود میشم
-چرا بهش زنگ نمیزنی؟
-باید بفهمه کارش زشت بوده
-اون الان همه ی حقو میده به خودش
-امشب آگه اومه بود خونه فرزاد همه چی درست میشد
-نچ! به این راحتی درست نمیشهتو خودتم نمیدونی چی میخوای
-میدونمپگاه خیلی بهتر از اون چیزیه که فکر میکردم
-چی میخوای؟
-چشماشو بست-زندگیمو پگاهمو

حامد خندید-پاشو جمع کن خودتونصف شب منو آورده باغ نشسته واسه من شعر میگه
لبخند زد-این دختر خرابم کردهفردا صبح میرفت باشگاهکلاس به قول خودش بزن و برقص
داشتهفردا حتما باید میدیدشقبل از مسافرتشبااید تکلیف یه چیزایی رو روشن میکرد

جلوی باشگاه توی ماشین نشسته بودبودکمی زود اومده بودانگشتاشو با ریتم روی فرمون میزدنخ
سیگارو بیرون کشیداین چند روز بیشتر از همیشه کشیده بودبه در باشگاه زل زد و دود سیگارو
بیرون داداصلا نمیدونست امروز اومده یا نه دوست نداشت تماس بگیرهمطمئن بود جوابشو
نمیدهحرف حامد و قبول داشتپگاه الان همه ی حقو به خودش میدادپگاه قبلا بهش گفته بود زود از
کوره در میریخودشم قبول داشت یا عصبانی نمیشد یا اگه میشد بد عصبانی میشد!پگاه وقت
عصبانیتش پا به پاش داد میزد و در اخر گریه میکردگریه های پگاه به جای اینکه دلشو اروم کنه
و روی اتیش اب بریزه بیشتر اتیشیش میکردبهش بارها بارها گفته بود دیدن اشکاشو طاقت نیاره
ولی

به جمع دخترایی که از باشگاه بیرون اومدند نگاه کردپگاه دیرتر از دوستاش بیرون اومدماشینو
روشن کرد و سیگارو پرت کرد بیرونجلوی پاشون ایستاد و بوق زدندا دوست پگاه زودتر از بقیه
متوجه شد-سلامشمااین؟خوبین؟
-سلام ممنونشما خوبی؟

حواسش به پگاه بودکه عقب تر از دوستاش ایستاده بود و جلو نیومدبا بقیه دوستاش احوال پرسى
کردپگاه هنوز عقب ایستاده بود"الان باید جلوی این دخترا منتتو بکشم؟"هنوز به پگاه نگاه
میکردپگاه عینکشو از بالا سرش روی چشماش گذاشت و چتری هاش روی صورتش ریخت-بچه
ها من برم با میلاد دیگهاون قضیه باشه واسه عصر

به پگاه نگاه کردساکت نشسته بود حتی سلام نکرده بودچتری هاشو دوست داشت بهش
میومدولی بهش گفته بود موهاتو هیچ وقت کوتاه نکنمطمئن بود از سرلجبازی موهاتو کوتاه
کردهاین دختر قابلیت اینو داشت که موقع لجبازی خیلی بلاها رو سر خودش بیاره"فقط خدات داده
پشتشم کوتاه کرده باشی"ولی این که جلوی دوستاش به رو نیورده بود که بعد از پنج روز اومده
دنبالش دلشو اروم کرداین دختر گاهی خیلی خوب شرایطو درک میکردبا یادآوری اون اتفاق اخم
کرد"گاهی هم مثل یه دختر دوساله رفتار میکنه"

توی پارکینک مرکز خرید ایستادجای خوبی بودنه نگران بود شنایی باهم ببینتشون نه کسی
مزاحم میشدماشینو خاموش کرد و برگشت سمتش-خب؟

پگاه نگاه کوتاهی بهش کرد و عینکشو برداشت و روی کیفش گذاشتابروهاتو حالت داده بود بهش
میومدبا اون موهای چتریش دلش هوس بوسیدنشو کرد ولی الان وقتش نبوددستشو روی لبش
کشید-نگفتم موهاتو حق نداری کوتاه کنی؟

-
-پگاه؟
-

داشت بازم عصبانی میشد ولی صداشو کنترل کرد-نیومدم که ساکت بشینیپگاه حرف بزنیم؟

زود نیس واسه حرف زدن؟تو این پنج روز هم میشد حرف زد

با این بغض توی صداش همه چیز یادش رفتیادش رفت میخواست جدی حرف بزنهیادش رفت
پگاه اونروز چیکار کرده بودخم شد سمتش خواست بغلش کنهپگاه خودشو عقب کشیدو دستشو بالا
آورد-نه

اخم عمیقی کرد-

اشکش راه افتاد و چتری هاشو کنار زد-قرار مون این نبود میلادقرار مون تا این حد نبود

-
دماغشو بالا کشید-تو گفتی من قبل از هر چیزی دختری عموتمکی با دختر عموش این کارو میکنه؟
-یه جوری حرف میزنی انگار من به زور وادارت کردم تو نمیخواستی؟
-سرشو انداخت پایین-منم میلاد؟

دستشو کلافه روی موهای کوتاش کشید-پگاه من خواستم تو هم خواستی پگاه من خودمم نمیدونم چی
شدمن اون لحظه به هیچی فکر نکردم فقط به خواستن خودم فکر کردم تو هم میخواستی نمیخواستی؟
صدای گریه اش بلند شد-مشکل همینیه منم میخواست منم نفهمیدم چیکار میکنیم
-حالا چرا گریه میکنی؟

-
-بیین منو؟

بیایه مدت دور باشیم بیایه جدی به رابطه من فکر کنیم میلاد من اینجوری نمیخوام
بدون دور بودن میتونیم فکر کنیم

-نهاونجوری بهتره
-به چی فکر کنیم؟ من نمیخوام این رابطه تموم بشه میفهمی چی میگم؟ فکر کردن نمیخواد نمیخوام
اصلا بهش فکر کنم
-منم نمیخوام به تموم شدنش فکر کنم به حد و مرزاش فکر میکنیم

-
-باید خط قرمز بزاریمها؟

سخت بود مرد بود این خواستن ها ادیتش میکرد خواسته بود پگاه هم پا به پاش اومده بود نباید توی
کوه اون اتفاق میفتاد حالا که افتاده بودنخواستنش سخت بود بر اش حرف پگاه درست بود از روز اول
قرارشون این همه نزدیکی نبود روزای اول به همون بوسیدن گونه هاشبه همون دستاشو گرفتن
راضی بود ولی الان بیشتر پیش رفته بودند سخت بود حالا که تجربه ی با پگاه داشتند داشت دیگه
نخواستند اون لحظه ها لذت برده بود پگاه هم همینطور-نمیدونم

-یعنی چی نمیدونی؟ میلاد؟

-پگاه منم میدونم خوب

-میلاد؟

-
-منو برسون خونه

-پگاه؟

-من فکر کردم تو منو

-من تو رو چی؟ من دوست دارم بدون هیچیم تو رو میخوام اصلا باشه فکر کنیم

-فردا میرم مسافرت

-میدونم

-بعدهش که برگشتمیه تصمیم درست میگیریم

-باشه

-میلاد منم دوست دارم ولی من نمیخوام اینجوری باشیم باهم

-ماشینو روشن کرد و راه افتاد-کی برمیگردی؟

-دقیق نمیدونم شاید پنج شش روز دیگه

-سرتکون داد-باشه گوشیتو خاموش نکن

-قرار بود فکر کنیم
-اگه باهم در تماس باشیم نمیتونیم فکر کنیم؟ بعدشم شما پنج روز وقت داشتی فکر کنیمم احتیاجی
به فکر ندار ممن میخوامتاز دستتم نمیدم
-مگه من گفتم درباره خواستن و نخواستن فکر کنیم؟ گفتم حد و حدودش
-حد و حدودش فکر نمیخواد
یعنی چی؟

-
-میلاد؟

-مسخره س این دور بودن
-میخوام خوب فکر کنیم عزیزم
-باشه

-
لپشو کشید-یادم نرفته موها تو کوتاه کردی
-غلط کردی فکر نکن خرم نفهمیدم سیگار کشیدیا
خندید-واقعا؟ بلا نسبت خر
پگاه با حرص مستی به بازوش زد-میلاد بیشعور
-عزیزم حرص نخور سیگار من پای موهای تو
-باشهولی اینو یادم نمیره پنج روز بهم زنگ نزدی
-از دستت عصبانی بودمقبول کن کارت خیلی بد بود
-اون لحظه عصبانی بودمکارم بچه گانه بودتو هم بد کردیمی خواستی منو فراموشش کنیم؟
-خودتم میدونی نمیخوامستم خندید-نمیتونم فراموش کنم دقیق یادمه صحنه به صحنه
-پرو بدحنس نشو
من به فدای پگاه خودم

سر خیابون ایستاد-خوش بگذر همن میگم گوشیتو روشن بزارها؟
-بدون تو نمیگذر هنه دیگه اینجوری بهترهکاری نداری؟
-نهبرو به سلامتی به بوس کوچولو که میتونم؟
-میلاد

-پگاهیه بوس کوچولو روی گونه ی خانم کوچولوم

-
خم شد و بوسیدش-به به! چسبید
خندید-خدافظ

-خدافظ عزیز دل میلاد

راه افتاد سمت مغازه حامد دلش از همین الان واسه پگاه تنگ میشداشتی نسبتا خوبی بود بعد
طولانی ترین قهرشونزیادم منت نکشیده بودپگاه دختر فهمیده ای بودمیدونست اون شب خودشم
مقصر بودهرفته بود استخر دنبال پگاهبعد از اتفاق کوهروی پگاه بیشتر باز شده بودچند باری
همدیگرو بوسیده بودندرفته بود سمت کوچه باغ هایی که بلد بودتوی تاریکی پارک کرد بودپگاه
خودش اصرار داشت جاهای خلوت برندمیترسید کسی ببینتشونپگاه رو بوسیده بودپگاه همراهیش

کرده بودموهای نم دار پگاه که به صورتش خورده بود حالشو بدتر کرده بودخودشم نمیدونست دستش چه جوری توی یقه ی باز پگاه رفته بودپگاه خودشو عقب کشید بودهر دو توی شک بودندپگاه وسط نفس نفس زدناى جفتشون با صدای بلند گریه کرده بودتوی اون حال بدش حوصله گریه های پگاه رو نداشتوسط حال خوبش پگاه ضدحال بدی زده بودبا دادهای پگاه داد زده بودو دستشو بالا برده بودپگاه رو نزد حتی قصدشم نداشت ولی پگاه جور دیگه ای فکر کرده بود و حرفاشو با جیغ زده بودبهش گفته بود عوضیا سرعت برگشته بود سمت خیابون اصليوقتی پشت چراغ قرمز ایستاده بودندپگاه در و باز کرده بود و فرار کرده بودتا خواست دنبالش بره جلوی چشماش سوار ماشین شخصی شده بود و رفته بودپشت سر ماشین رفته بود وقتی مطمئن شد سر خیابون خودشون پیاده شد پاشو روی گاز گذاشته بود و رفته بود

بافت نازک یقه سه سانتی مشکی اش را آرام پوشیدمواظب بود ارایشش پخش نشودگردنبند پریدوت دوست داشتتی اش را صاف کردگلوله ی سنگی گردنبند را با دست لمس کرد و بوسیدهیه تولدش بودمیلااد گردنبند سنگ ماه تولدشو خرید بود و خودش توی گردنش انداخته بودپالتوی مشکی کوتاشو پوشیدشال قرمزشو سرش کردکیف دستی مشکیشو برداشت و بیرون رفت-مامان من رفتم

-پگاه مواظب خودت باشیاقبل از اینک هوا تاریک بشه برگرد
کفش اسپرت قرمزشو پوشید-چشم
برو به سلامت

از در خونه بیرون اومدهوا کمی سرد بود ولی افتاب پاییز حس خوبی بهش میداداز دور ماشین میلااد و دید پا تند کردامروز روز خودشو میلااد بود-سلام علیکم و رحمت الله حاج اقا میلااد خندید و چشماش بسته شد-سلام از ماست حاج خانماحوالات؟ دستاشو محکم بهم کوبید-عالیشما چطور؟

راه افتاد-من توپ
گوشیشو بیرون آورد و شماره گرفت-سلاممن رفتم
-سلاممنم راه افتادمپگاه مواظب باشید
-باشهخوش بگذره
-به شما بیشتر

خندید-مگه میشه بد بگذره؟
-خواست باشه یکی نری دوتا بیایخدافظ
-مرگخدافظ

میلااد شیشه رو کمی پایین کشید-ندا بود؟
-هوومگفتم خونه نداییم واسه ناهارندا خودشم قرار داشترفت پیش اشکان
-گفتی تا شب نمیای؟

-مامان قبول نکردمامان ندا رفته مسافرتگفت زود بیا خونه
-حالا یه کاریش میکنیم

-میلااد برو یه جای نزدیکچرا بریم خارج از شهر؟
-جای خوبیهاشنایی هم نیس که نگران باشیمعصر برمیگردیم
-قبلا با امین رفتم سی سخت

روی تپه ی بالای شهر نشسته بودبه اسمون نگاه کرد ابر داشت ولی خیال باریدن نداشتها سرد بودبیشتر تو خودش جمع شدمیلاد با دو تا لیوان چایی برگشت و کنارش نشستپلیور بنفشش خیلی بهش میومدکلاه بافتی ساده ای روی سرش بودقیافش یا اون ته ریش ملوس شده بودخنده اش گرفت-بیا چایی چرا میخندی؟

-ملوس شدی؟

خندید-ملوس چیه بچه؟

چایی رو از دستش گرفت-سرده

-بریم تو ماشین؟

نه دوست دارمیلاد کاش بادبادک داشتیمبین چه بادی میاد

-همین کمه با این هیکل بادبادک بازی هم بکنم

-چی میشه با دل من یه کم راه میای؟

بهش نزدیک تر شدکنارش جا گرفتو مثل خودش چهار زانو نشست-من با دل تو را نمیام؟

سرشو رو شونه ی مردش گذاشت-همش میگی این کارو نکن اون کارو نکن

دستشو دور کمرش انداخت-من اگه باهات را نمیومدم حال روزم این نبود پگاه

خودشو توی بغلش جا کرد-دلم واست تنگ میشهگاهی اوقات دلم واسه شنیدن صدات میره

از روی شال سرش بوسید-چرا نمیزاری مثل سابق باشم؟گاهی اوقات شبا خوابم نمیرهدوست

دارم بهت زنگ بزنمولی خانم قدغن کردهیعنی چی چند روزی یه بار حرف بزنیم؟

-منم خوابم نمیرهمیلاد این دور بودنا لازمهسخت میگذره ولی بهتره

-کارامو جفت و جور کنم به مامان اینا میگم

زود نیس؟

نه دیرم شده

-بزار درس من تموم بشهخودتم یه کم جمع و جور بشی

-من تا چهار سال صبر دارم؟الانم تو این شرکت کارم بد نیساستادمون گفت از دی کارمو درست

میکنه برم عسلویه

-نمیخوام بری

-اونجا حقوقش بهتره پگاهبزار یه چند سال بمونم اگه خسته شدم برمیگردم

باد سردی اومد و خودشو بیشتر چسبوند بهش-سرد شد

-بریم؟

بلند شد و ایستاد-راه بریم؟

میلاد ایستاد دستشو محکم گرفت-تیپ امروزتو دوست دارمخانم شدی

هر دو دستشو گرفت و جلوی پاش رو بهش عقب عقب برمیداشت-من امروزو دوست دارمتو

رو دوست دارمتیبتو دوست دارمدستاشو بالا آورد-دستاتم خیلی زیاد دوست دارم

میلاد خندید و هر دو دستشو بوسید-منم تو رو دوست دارمامروزو دوست دارمولی پگاه خانم

زشته درست راه برواروم حرف بزن

دستاشو ول کرد و بهش پشت کردسر تپه ایستاده بود-امروزو بیخیال خانم کردن من شو

پشت سرش ایستاددستاشو دور شکمش حلقه کرد و چونه شو روی سرش گذاشت-چقدر امروز

حس خوبی دارم پگاهیه سال شد داشتنت

چشماتشو بست و دستاشو روی دست مردش گذاشت-یه سال گذشتروز به روز بیشتر دوست

دارمیلاد چقدر روزای خوب داشتیم

-روزای بدم داشتیم ولی گذشت

- روزای بدمونم دوست داشتید عواهامونم دوست داشتم
 - بزرگ شدی پگاه
 - کنار تو بزرگ شدم
 - این بزرگ شدن تو دوست دارم عزیز دل میلاد
 - میلاد چقدر دوسم داری؟
 - خیلی بیشتر از اون چیزی که فکر کنی
 برگشت و توی بغلش فرو رفت تمام وجودش حس خوب بود ارامش بود لبخند زد و چشماشو بست-
 منم خیلی دوست دارم
 خندید- پگاه الان میان جمع مون میکنن
 جدا شد- اییشباشه بابا
 لپشو کشید- بریم تو ماشین؟
 - نه هوای ازاد بهتره
 دستشو گرفت- پگاه میدونی دلم چی میخواد؟
 - چی؟
 سرشو نزدیک گوشش کرد و پچ پچ کرد- تو رو توی اتاقم روی تختم توی بغلم بدون مزاحم
 با مشت به سینه اش زد- پسره ی منحرف زشت
 خندید- به جون خودت الان فقط همینو میخوام
 پالتوشو بالا زد و روی زمین نشست- من بستنی میخوام عروسکی لطفا
 کنارش نشست- به ماشینم راضیم
 - میلاد
 - جون میلاد
 خندید- خیلی بی شعوری
 سمتش خم شد و درست کنار لبش چالشو بوسید- خنده هاتو خیلی دوست دارم پگاه
 خندید- منم عاشق خنده هاتم میلادیه پسری گیرمون بیاد چشمای تو رو داشته باشه
 - و لبای خندون تو با دوتا چال
 خندید- عجب جیگری بشه بچم
 - بعلهولی یه مقدماتی داره تا این جیگر مامان دنیا بیاد
 - میلاد
 - ای بابا امروز قرص میلاد خورده این دختره
 سرشو روی شونه اش گذاشت- خیلی دوست دارم
 سرشو روی سرش گذاشت- من بیشتر بارون نم نم میبارید افتاب پاییز هم بود خدا خورشید و بارون
 رو باهم برای بیست و سوم ابان کنار گذاشته بود

تو نباشی همه ی دریاها طوفانی میشن
 تو نباشی همه ی پرستوها پر میکشن
 تو نباشی اینه ها لحظه به لحظه میشکنن
 تو نباشی همه ی غنچه ها پر پر میزنن
 توی ارامش چشمای تو اروم میگیرم
 تو میخندیو همینجا زیر بارون میمیرم
 تو نباشی همه ی جهانم از هم میپاشه

دیگه هیچ ستاره ای نمیتونه زنده باشه
تو همه دلخوشیه دنیای دلگیر منی
تو خود منی که روح منو آتیش میزنی

با صدای میلاد چشمشو باز کرد-پگاه عزیزم؟

-

-پگاه خانومیرسیدیم

صاف نشست به بیرون نگاه کرد سر خیابونشون بود-هومبیدارم
کش و قوسی به بدنش داد و شالشو سر کردتوی جاده خوابش برده بود-ببخش نمیدونم چی شد
خوابم برد
-میخواسم یه راست ببرمت خونمونروی تخت خودم راحت بخوابونمت توی بغل خودماحیف
مامانم خونه بود

خندید-عرضه ای کارا رو نداری

-پگاه نشونت بدم تو این یه مورد چقدر عرضه دارم؟
خندید-نه بابا عرضه خودتمن برم؟ هواهم تاریک شده

-برو عزیزم

-میلادامروز خیلی خوب بودکبابم خیلی چسبیدی سختو دوست دارم

-بازم میبرمت عزیزم

-سرتکون داد-باشهکاری نداری؟

-چراپگاه دست بردار از لجبازیاین حد و حدودا منو اذیت میکنهگفتی نزدیک بودنو دوست نداری
گفتم چشمگفتی کمتر همدیگرو ببینیم گفتم چشمااین که میگی کمتر بهم زنگ بزنینم مسخره اس
سرشو پایین انداخت-من میگم نمیخوام انقدر وابستت باشم
-وابستگی به من بده؟اره پگاه؟

-میلاد درک کنمیتروسم یکی بفهمهزار یه کم عاقلانه جلو ببریم
-دور بودن عاقلانس؟

-ما همش روی احساساتمون پیش میریم

-پگاه من اگه اینجوری میخواستمنمیومدم جلو بهت بگم
-پشیمونی؟

-پگاه من امروز یه سال بهترین روزای زندگیمو داشتماز چی پشیمون باشم؟

-درک کنواسه منم سخته این همه نبودنولی عاقل میگه کار درست همینه

-پوف کلافه ای کشید-باشهعاقل باشیمبرو دیرت نشه

-لبخند زد-من به فدای اقام بشم؟

-خدانکنه برو عزیزم برو که الان عجیب دلم میخواد بخورمت

-جنبه نداری احساسات خرجت کنمخدافظ

-خدافظ

به سمت خونه راه افتاد از زیر شالش گردنید سنگشو لمس کرد و لبخند زد امروز روز خوبی
داشتکنار میلاد خوش بوداروم بوداز ته دل میخندیدعاشق بود عاشقی کردنشو دوست داشتهرچند
سعی میکرد بیشتر عاقل باشه تا عاشقولی عاقل بودن کنار عشقش به میلاد واسش سخت بودخیلی

سخت‌اما اون طرف خانواده اش بودنا اعتمادشون بودابروشون بودعذاب وجدان داشتاینجوری با ای حد و حدودا وجدانش اروم تر بود

مشتشو پر از تخمه افتابگردون کرد و برگشت پشت دخل نشستحامد ماست ها رو میچید توی یخچالبه ساعتش نگاه کرددیر کرده بودبا صدای حامد برگشت سمتش-پگاه پراید سفید داشت نه؟!؟!؟!!

خم شد ولی به خیابون دید نداشت-ارهاومد؟

-وایسا پیاده بشهاره اومدماهانم همراهه

بلند شد-ماهان چرا؟

پشت در شیشه ای ایستادپگاه دست ماهانو گرفته بود و اروم قدم برمیداشتسرشو یه لحظه بلند کرد و با دیدنش دست ازادشو بلند کردلبخند زدامروز خوشکل شده بود جلوی موهای خرمایی بلندشو فرق کرده بود و بقیه شو بافته انداخته بودروی شونه اششلوارجین سورمه ای دمپا پوشیده بود با مانتوی کوتاه صورتیدرو باز کرد و نگه داشت تا وارد بشه-سلام اقا میلادخوبی؟

ماهانو بغل کرد و بوسیدخم شد سمت پگاه و گونه صورتیشو بوسید-سلام عزیزمدیر اومدی؟ خندید-یه کم رعایت کن جلو حامد

-بیا تو زن داداشمن از خودتونم

-سلام حامد خوبی؟

-سلام به رو ماهنتشما رفتی نیومدی فرار بود دوباره با دوستات بریم شهربازی

-اقامون اجازه نداد

خندید و دستشو پشت کمر پگاه گذاشت و به سمت جلو هولش داد-بس که اوندفعه سبک بازی درآوردین همتون

-خفه باباپگاه میلادو میپیچونیم با دوستات میریم

-من رو حرف اقامون حرف نمیزنم

خندید-خوردی داداش؟نقش کن

تو روح جفتتون

-نگفتی چرا دیر اومدی؟ماهانو چرا آوردی؟

-ای باباپوشیدم بیام گریه کرد پشت سرمینو هم حوصله نداشتاوردمش با خودم

-هنوز خونه شماست؟

-هومبابابزرگ بدخلقی میکنه باهاش

-بابای تو چی؟

-مامانم راضیش کرد به روی مینو نیارهدیگه این قهر کردنا واسه همه عادی شدهماهی یه بار دعواشون میشهمینو قهر میکنه

سرتکون داد و سمت یخچال رفت واسه ماهان بستنی برداره-پگاه بستنی میخوری؟

-وای اره هلاکمهوا خیلی گرم شدکی بریم؟

حامد کنارش ایستاد و ار یخچال بستنی توت فرنگی و پرت کرد سمت پگاه-بیا بشین حالا

بستنی لیوانیو واسه ماهان باز کرد-نه پگاه بریمدیر میشه

تا توی ماشین نشست پگاه با صدای بلند خندید-چته تو؟

-میلاد مچاله شدپیراید واست کوچیکه

ماهانو تو بغلش جا به جا کرد-تو میگی با ماشین تو بریم
-خوبه بابا

به پگاه نگاه کرد عینک مشکی طبی بهش میومدهنوز داشت غر میزد-تو امشب قراره بری قولنامه
کنی تازه منو داری میبری نگاه کنمپیشب که زنگ زدی از خوشحالی نمیدونسم چیکار کنمچقدر
خوبه که خونه دار میشیم میلادوای خدایا شکرت!اخه بیشعور اگه من خوشم نیومد چی؟ها؟نظر من
مهم نیس؟

-پگاه راهنما بزن برو تو خیابون سمت چینظر تو مهمهپولم جور نبود تازه دو روز پیش دایی
رضا بم گفت وام جور شدهخوشت میادخودت گفتی خونه حیاط دار
-خوب که گفتی نمیدونسم باید راهنما بزنموام بنام کیه؟

-بنام خودش من قسطشو میدم

-دستش درد نکنهدیگه پولش کلا جور شد؟

به ماهان نگاه کرد خوابش برده بود-نه باز کم دارمشاید ماشینو بفروشم

-اشکال نداره خونه مهم ترهکجاس بنگاهه؟

-شالتو درست بکن سرتافتادهته همین خیابون

-حواسمو پرت نکنبعدا میکنم سرمبقیه پولو از عمو فرهاد میگیری؟

شالو انداخت رو سرش-دلم نمیخواد ولی مجبورمبابا خودش گفت خونه ی خوبیه از دستت
درمیرهگفت فکر کن قرض دادمبعدا پیش بده

سرتکون داد-میلاد خیلی خوشحالم خونه دار میشیمواسه پولشم نگران نباشخدا بزرگه

-بزن کنار همین جاستماهانو بگیر تا کلید بگیرم پیام

وارد کوچه که شدند پگاه از خوشحالی جیغ کشید-میلاد کوچمون خوشکله

خندید-خدا کنم از خونه خوشت بیادتعمیرات میخواد یه کمکوچیکم هست ولی حیاط داره که دوست
داری

-کدومه؟

-وایسا همون در بزرگ مشکیه

درو هل داد تا باز بشه-بفرمایید بانو

پگاه ماهانو بغلش داد و وارد شددستاشو محکم بهم زد-وای جونمچقدر باغچه دارهوای میلاد
حوضو ببینعاشقش شدم

از پله ها بالا رفت و با کلید در ورودی رو باز کرد-باغچه اش زیادهحوضم خوشم نیادچیه انگار
خونه های عهد بوق

پگاه پشت سرش ایستادو مشتت به بازوش زد-غلط کردی!به حوض و باغچه ها دست نمیزنیگفته
باشم!

-برو تو حالا تا بعد

از راهرو رد شدند و وارد سالن شدندپگاه با دقت همه جارو نگاه میکردمیتونستند روزای خیلی
خوبی اینجا داشته باشندماهانو زمین گذاشت-نظرت چیه؟

-ها؟خب نقشه ش معمولیهولی خوبه

دستشو گرفت و کشید سمت اتاق خوابا-درستش میکنمبا دوست بابا حرف زدماومد خونه رو
دیدگفت پی اش محکمها یه کم تغییرات خوب میشه

-اتاقاش نورگیر نیستن
-بهتر بیشتر حال میکنیم
-میلا

-منظورم بیشتر میخوایم

-این اتاق بزرگه و اسه اتاق خواب بهتر هکمد دیواریشمسر تا سر هخوبه این
به هیکل پگاه نگاه کردچاق شده بودمانتوش خیلی تنگ بود ولی الان هیکلش پر تر شده بود خیلی
بهتر بودبه بالاتنه اش نگاه کردواقعا بهتر شده بود-پگاه چاق شدی؟
به خودش نگاه کرد-هووماز ماه قبل تا الانسه کیلو اضاف کردمخودت گفتی خیلی لاغری!
-الان عالی شدیدیگه چاق نشوالان چند کیلویی؟

-خب شدم ۵۳ کیلو

سمتش رفتشاید بتونه بیوستشیه بوس کوچولو-دفعه دیگه وزنت میکنمباید همین ۵۳ باشینه کمتر نه
بیشتر

پگاه پاشو بلند کرد و اروم به ساق پاش کوبوند-اخ!!

به سمت در رفت و خارج شد-حقتهبچه پرو

شلوارشو تکوند و پشت سرش خارج شدبه ماهان نگاه کردصدای جیر جیر کفشش کل خونه رو
برداشته بودلبخند زد و وارد اشپزخونه شدپگاه در کابینتا رو باز میکرد-کابینتارو عوض کنیم
باشه؟

به فرزاد میگم در اولین فرصت بسازه

-گازش رو کار باشهگو جای همه چیز حتی یخچالم بسازهاینجوری دوست دارمچوبی
باشهخب؟قهوه ای سوخته

خندید-چشممیگم

-دیوارا رو رنگ کنیم؟

-کاغذ دیواری بهتر نیس؟طرح های جدیدا خوشکلن

-هوومبه دوست امین بگوتخفیف میده

چشمش دوباره رفت سمت مانتوی پگاهرو تنش نشسته بودصدای جیر جیر کفش ماهان هنوز
میومدپگاه به کابینتا تکیه داد و دستشو بهم کوبید-میلااد چقدر خوشحالمخونمون خیلی خوب
میشهنه؟

سمتش رفت و کمرشو گرفتبلندش کرد و روی کابینت نشوندشالان پگاه هم قدش شده بودشاید هم
بلند ترچشمش به یقه ی پگاه افتادگردنبند سنگی که برایش خرید بود توی گردنش بودسخت چشم
برداشت و به چشمای پگاه نگاه کردبی تابی توی چشمای پگاهم بودبعد حدود دو سال از قرارشون
و حد و مرزایی که پگاه گذاشته بودشاید میتونست یه کم فقط یه کم از خط قرمزا رد بشنسرشو جلو
بردیگاه که عقب نکشیدجراتش بیشتر شددستش دور کمر پگاه قفل شددستای پگاه روی شونه هاش
نشستوچشماش بسته شدپگاه همراهیش میکرددستاش روی کمر پگاه بالا و پایین میشدحواش بود
سمت بالا تنه ی پگاه نرهمروز چشمش زیاد چرخیده بود روش ولی میترسید پگاه باز عقب
بکشهپگاه رو بیشتر به خودش فشار دادپاهای پگاه دور کمرش حلق شد و حریص ترش کردبا
صدای گریه ماهان هر دو عقب کشیدندپگاه زودتر به خودش اومدکنار زدش و پرید پایین و سمت
سالن دوید پشت سر پگاه پاتند کرد و بیرون رفتپگاه روی زمین زانو زده بود و ماهانو بغل کرده
بود-چی شده؟ماهان؟عزیزم؟هیس!چی؟

کنارش روی دو زانو خم شد-چی شده؟ببینمش؟

ماهان وسط گریه هاش به پنجره سالن اشاره کرد-پیشی

صاف ایستاد و دستشو پشت گردنش کشید-تو روحت بجهتف تو ذات باباتخواست فحش بدتری بده
که پگاه پرید وسط حرفاش-میلااد؟ هیس!
به پگاه که سعی میکرد نخنده نگاه کرد-ببین چه ضد حالی زدا
پگاه هول شد و ایستاد-بریم دیگه
کلافه شد-پگاه؟

-میلااد حرف نزنیم فقط بریمن نمیدونم چی شدوای
دستشو گرفت و با دست ازادش چونه شو بالا داد-ببین منو؟ شیرینی خونه بود
دستشو پس زد و نگاهشو دزدید-میلااد بریمدربارش حرفم نزنیمتو رو جون من
-باشهبابا بریم

پگاه ماهانو بغل کرد و سمت در رفت-دور لبتو پاک کن
پشت سرش راه افتاد و خندید-ای به چشممیگم پگاه؟ همش اصله؟ یا جوراب گذاشتی توش؟
برگشت سمتش-چی؟

بهش اشاره کردپگاه بیغ زد-خیلی بیشعوری میلااد
خندید-زود برو تا بیشتر نگفتمنو برسون دم مغازه حامد ماشینو بردارم باید زنگ بزنگ بابا بریم
بنگاهاین خونه بیشتر از اینا اومد داره واسم

شمارشو برای بار پنجم گرفتبازم رد تماس کردبهش نگاه کردداشت با دوتا پسر حرف میزدبلاخره
خدافضی کردندگوشیش تو دستش لرزید-الانم زنگ نمیزدی؟
-وای میلااد ابرومو بردی پیش همکلاسیاموقتی رد میکنم یعنی نمیتونم حرف بزنگجایی تو؟
-سرتو برگردونی منو میبینی

دوباره با صدای بلند خندیدبهش نگاه کردوقتی میخندید خوشکل تر میشد-وای میلااد عاشقتم
لبخند زد و روی سیبیش دست کشید-خب حالایه ربع داری هی همینو میگی
دستشو دراز کرد و سیبیشو گرفت-از خود بالی خان جذاب تر شدی بخدا
توی اینه جلو به خودش نگاه کرد-خودم میدونم
-پرو نشوولی بهت میادحالا کجا میری؟
-بریم یه کم خرت و پرت بخریم واسه خونه
-اخ جون! چی بخریم؟

-دست و بالم خیلی بستسنمیتونم زیاد خرج کنمتعمیرات خیلی بیشتر از چیزی که فکر میکردم
خرج برداشت
-خیلی نامردی! پارکت کف خونه رو من انتخاب نکردمفقط زنگ میزدی رنگ میپرسیدیمثل خود
خونه که قبل از قولنامه بردیم

-پگاه خانمقضیه خونه رو صدبار زدی تو سرم گفتم میخواستم مطمئن شم پول جور بشه الکی
دلخوشت نکنم تا دایی زنگ زد گفت وام جور شد بهت گفتمواسه انتخاب پارکت معسلویه بودمتو اون
دو روزی که اومدم شیراز سفارش دادمشما اون دو روز مسافرت بودیخانم دیگه نمیگه بردمش
کاشی دستشویی هم خودش انتخاب کرد
-اگه خوشم نیومد چی؟

-خوشت میاد
-زود بریم ببینم بریم خونه
-اول بریم یه چندتا چی بخریم

-کاش زود عید شه ماهی بخرم واسه حوض
-با ای حوضت منو خفه کردیحامدم میگفت این چیه توی حیاط؟
-غلط کردین جفتتون
-چی بخریم حالا؟
-چیزی لازم داریم؟میگی دستت خالیه
-خونه خالیه پگاهاز پولی که بابا داد یه چیزی مونده

پگاه دوباره از خنده ریشه رفتنمیخواست بخنده ولی فروشنده ول کن نبود-اخه پسر جان تا تخت هست روی کاناپه میخوابن؟
-حاجی گفتم شاید خانم قهر کردمنو تو اتاق راه نداد
-دختر جون از اینکارا نکن
به پگاه نگاه کرد که دستشو حلقه کرده بود دور بازوش و میخندید-گاهی لازم میشه حاجی
-نخیرمعلومه قرار زیاد بچه مردمو اواره سالن و کاناپه کنیتو مغازه بچرخید چیزی دیدین مناسب قد سازده من درخدمتم
-چشمشما بفرماییدفروشنده که رفت رو کرد به پگاه-پگاه انقدر بلند نخند
خندید-باشهبخشیدمیلاد همین خوبه هاخوشکله
سر شو نزدیک گوشش برد-من ظهر خسته و کوفته اومدم دوست دارم جلوی تلویزیون لم بدمشما هم تو بغلم بخوابیجامون نمیشه
-خیلی بیشعوری بخداهمین خوبه بگیر بریم دیگه
-باشهیه قالی هم بخریمها؟کف خونه کلا خالیه
-نمیخواداتاقا رو موکت کردیم
-یادم نیار چقدر حرص خوردم بخاطر موکتای کف اتاقا
-میلاد خب دوست داشتم کف اتاقا موکت باشهیه قالیچه کوچولو بخریم
-کوجولو؟قد منو چیکارش کنیم؟
خندید-هر چی میکشم از بالا بلندی توئه

به پگاه نگاه کرد نشسته بود روی قالیچه کف سالن و خریدا رو بالبخند باز میکرد و باتلفن حرف میزد-اره ندانش متری خریدمواسه اشپزخونه هیچی نخریدمیه کتری و فلاکس با دوتا ماگتھمیننه کاناپه رو حامد قراره با وانت بره بیار هاره مجبور شدم برم دانشگاههمه اومده بودنستاده تو سایت پیغام فرستاده بود حضور در کلاسا از شروع ترم الزامیستخوش به حالتاز اول مهر میری؟
بهش اشاره کرد که بسه-ندا میلاد کارم داره شب زنگ میزنم بهتفادات بشم خدافظ
-چقدر حرف میزنی؟

-ای باباندا فضولی میکردای ماگت ابی رو دوست ندارم
-من دوستش دارم
-اییشچرا منو تو هیچی تفاهم نداریم؟حتی تو انتخاب تیم فوتبال؟میلاد؟کاش پارکتا روشنتر بودگفتم بزار خودم بیاما
-وای پگاه جمع کن بریم برسونمتحامد منتظرمه
-باشهبریم

دست کرد تو جیب کت اسپرتش-راسی بیا کلید خومونو باید داشته باشیدیگه سگرت موندنش
باخودت

جیغ زد-وای اخ جونکلید خونمون شروع کرد بالا و پایین پریدن و جیغ زدن-خونمون خونمون
خندید-پگاه بریم دیره
دششو گرفت و راه افتاد-میلااد؟
-جون میلااد؟
-چقدر خوبیتونیم امسال سالگرد به جای اواره شدن توی شهر دیگه بیایم خونمون
-اگه شیراز بودمچشم
-غلط میکنی نباشی

خمیازه طولانی کشید و وارد اشپزخونه شدمامانشو باباش صبحونه میخورندناشک چشماشو پاک
کرد-صبح کانون داغ خانواده بخیر و شادی
باباش خندید-خمیازتو باور کنم یا این صبح بخیر با انرژی تو؟
غر زد-هر دو تا شیشب مثل همیشه گل پسر تون ترسیده بود پیش من خوابیدوای که چقدر بد
خوابیدم
مامانش به ساعت نگاه کرد-صبح جمعه زود بیدار شدی
نشست پشت میز-تو این هفته بس که صبحا ۶ بیدار شدم دیگه خوابم نمیر هشما چرا زود بیدار
شدین؟

-بابات باید بره سرکار
-وا!! روز جمعه؟ چرا؟
باباش ایستاد-از تهران امروز قطعات و ماشینا میرسه باید برم
-بعله! ایران خودرو در خدمت مردم حتی روزای جمعه
-فاطی کار نداری؟
-زود بیا بریم خونه مامانت ایناناهاار اونجاایم
-با پگاه بریددیر میرسم
-باشهبرو به سلامت
-خدافظ

تا باباش درو بست مامانش صندلیو نزدیکش برد-دیروز پروین زنگ زد بوددیشب نشد بگم واست
گوششو تیز کرد-زن عمو فرهاد؟ خب چیکار داشت؟
-هیچی احوال پرسینقد و بررسی دعوای مینو و فرزادو اینکه گفتتعمیرات خونه ی میلاد تموم
شدهماشالله پسره با این سنش کارش به جاخونه و ماشینم داره
خنده اش گرفته بود"کجای کاری مامان خانمخونه اش چهار روزه چیده هم شده توسط دختر
گلت"-بسلا متیمامانش داغشو نبینه
مامانش زل زده بود بهش-فکر کردم خونه قدیمیه که تعمیرات میخواستهبابات الان میگفت ۷-۸
سال ساخته

-
-میگم پگاه؟ فکر کنم خبریه؟
-چه خبری؟
-نمیدونم پروین یه جوری حرف میزدانگار میخواست گوشه بدست من!
-مگه گوشه دست کی بود؟
-بی مزه منظورم اینه داشت یه چیزای بوداری میگفت
-بوی چی میداد حرفاش؟

نمیدونماز تو پرسیدکی درسش تموم میشههنوز علی میگه زوده شوهرش بدی و این حرفا!
 اب دهنشو محکم قورت دادمطمن بود میلاد حرفی نردهتوافق کرده بودند زوده-خب؟
 پگاه مامان نظرت چیه مامانا بچه هاشونو خوب میشناسن؟
 دستشو زیر میز مشت کرد-ها؟چه ربطی داره؟
 مامانش لم داد روی صندلیش و دقیق نگاش میکرد-یعنی من و پروین میدونیم تو دل بچه هامون
 چی میگذره
 بلند شد و ایستاد-مامان؟این چه حرفیه؟
 -چرا هول میکنی؟تو خودت نفهمیدی میلاد چه جوری باهات رفتار میکنه؟من هم رفتار تو رو
 دیدم هم میلاد
 انگشت پاشو توی صندل جمع کرد"یعنی انقدر ضایع بودن؟نکنه بقیه هم فهمیدن؟"-چی میگی
 مامان؟
 پگاه منو میخوای گول بزنی؟من مامانتم عزیزمهر چی قسمت باشه میلاد پسر خوبی
 خنده اش گرفته بود-خاله پروین یه زنگ زده غیبت کنیدیبین تا کجا پیش رفتی شمابرگشت از
 اشپزخونه با لبخند بیرون رفت
 -کجا میری؟بیا صبحونو بخور
 -نمیخواممیرم بخوابم

زیر چشماش دست کشید و اشکشو پاک کرددماغشو بالا کشید-مینو؟عمه نمیخوای حرف بزنی؟
 مینو هق هق کرد-پگاهبرو حواست به ماهان باشه
 -باشه میرم پایینبلند شد و بیرون رفت درو پشت سرش بستگوشیشو از جیبش درآورد و
 واسه "تولد" پیام داد-میلاد؟-گوشیو تو جیبش برگردوند و از پله ها پایین رقتمامانش با اب قند بالای
 سر مامانبزرگش ایستاده بودبابابزرگش کف سالن عصبی راه میرفتباباش داشت با تلفن صحبت
 میکرد-فرهاد!برادر من جای من بودی اروم بودی؟بیا مینو رو ببینخب؟درستههزار نه اجازه بده
 ماهم نمیدونیم چی شدهمینو حرف نمیزنهباشه منتظریمقدمت روی چشم
 به ماهان و پرهام نگاه کرد بیخیال جلوی تلویزیون دراز کشیده بودند کارتون میدیدندسرشو
 برگردوند سمت باباش-فرهاد با عمو و زن عمو میان حالا
 بابابزرگش نشست روی مبل کنار باباش-بیان که چی بشه؟این پسر فرزند کدوم گوریه؟
 -فرهادم نمیتونست
 مامانبزرگش ایستاد-علی مامان الان امین میاد میرسهجونه یه کاری دست هممون میده
 -مامانش نشست-بعد یه هفته همین امروز امین باید برسه؟
 سمت پله ها بالا رفت-مینو نگران ماهانهحواستون باشه بهش
 پگاه مامان ببین میگه چی شده؟
 گوشیش تو جیبش لرزید-جان دلم؟سلام خانوم خودمخوبی؟چه عجب بعد سه روز یه خبری از من
 گرفتی!-

-میلاد اوضاع خرابهمینو ظهر اومد خونه مامانبزرگنصف صورتش کبودهحرفم نمیزنه-
 وارد اتاق شدمینو خوابیده بودروی صندلی نشست-چی شده؟میتونی حرف بزنی؟زنگ بزنی؟-
 نهپیش مینو هستمهیچکی نمیدونهفرزادم نیستش-
 -سابقه نداشته بزنتش-

-تا اومد گریه کردبه بابام گفت طلاقمو بگیر-
 -چرت گفتهالان زنگ زدم به فرزند گوشیش خاموش بود-

-میلاد ایندفعه جدیهابامو بابابزرگ عصبانینکاش بودی-

-حل میشه عزیزمنمیتونم بیام شیراز-

با صدای زنگ بلند شد-بابات اینا قرار بود بیان اینجامن برمبعد اس میدمامین بیاد مینو رو ببینه خون به پا میکنهفلا-

وارد سالن شدهمه عصبی نشسته بودندسلام کردو ماهانو بغل کرد دست پرهامو گرفت-بریم تو اتاق کارتون ببینیم

نشسته بود کنار مینو وپا به پاش گریه میکرد-تقصیر بابا بودیادته گفت صیغه بخونن؟اگه صیغه نبودیم زود مجبور نبودم عروسی کنمیفهمی چی میگم پگاه؟ترسیدم ابرو ریزی بشهخود خرم میدونسم فرزاد نه خونه داره نه کار درست حسابیخدا زد تو سرم عاشقش شدمپگاه انقد بیخیالهبخدا همش از زیر کار در میرهیه دو تا سفارشم که میگیره انقدر بد قولی میکنه تا طرف دیگه پیداش نشهسه سال گذشته هنوز بالای خونه عمو هستیمخسته شدمبخدا ازپس خرج و مخارج خودمون و ماهان هم بر نمیایمبچه ی دوم میخواستم واسه چی؟فقط کم بود دست روم بلند کنه که کرددیگه نمیتونمبخدا دیگه نمیتونمطلاقم بده مهریه هم نمیخوام

با دستمال اشکاشو پاک کرد و مثل مینو هق زد-مینو از اول اشتباه کردین الانم میخوای اشتباه بزرگتری بکنی؟به ماهان فکر کردی؟مگه چند سال گذشته که طلاق بگیری؟

-پگاه تو رو خدا تو مثل بقیه نباش درکم کن

-باشه عمهگریه نکنخدا بزرگهماهان میترسهبخواب من یرم دستشویی

-باشهبروبگو کسی نیاد پیشمحوصله سرکوفت ندارم

-کسی خونه نیس بخواب

پیشونی ماهانو که کنار مینو اروم خوابیده بود بوسیدو بیرون رفتتوی سالن نشستشماره میلادو گرفت-جانم عزیزم؟

-خوبی؟

-صدات چرا گرفته گریه کردی؟

-مینو داغونه

-نیستی صورت فرزادو ببینیمین جای سالم تو صورتش نداشته

پوفی کشید-طفلی ماهانمیرم واسشپرهامم ترسیده بس که اینا داد میزنن و مینو هم جیغ میزنه

-خدا نکنهپگاه همه چی درست میشه

-بابابزرگ و عمو اردلان عصبانین

-بابامو بابات درستش میکننترس عزیز دل میلاد

-میلاد؟

-جونم؟

-نکنه همه چی خراب بشه؟تکلیف منو تو چی میشه؟

-اولا همه چی درست میشهدوما به من و تو ربطی نداره

-دوست دارم

خندید-من که عاشقتمپگاه کار دارماخر شب اس میدم

-باشه عزیزمخدافظ

-میوسمتیا علی

روی مبل دراز کشید و چشماشو بستاز تنش این روزا خسته بوددلش اغوش میلادشو میخواستچه خوب بود اگه میلاد الان بود زیر گوشش حرفای عاشقونه میزدسه روز گذشته بودخونه جهنم واقعی بودهم فرزاد میگفت طلاق هم مینوچه قیامتی شد وقتی فرزاد به همه گفت مینو بچه ی دو ماهشو بی خبر از فرزاد رفته سقط کردهبا یاد اوری دادای باباش تنش لرزیددیگه کسی حقو به مینو نمیدادبعد از اینکه امین از مسافرت اومد و صورت مینو رو دید اتیش گرفت رفته بود سراغ فرزاد"خدایا خودت بگذرون زودتر این روزا رو"

کنار پنجره ایستاده بود و به حیاط نگاه میکردخورشید غروب کرده بوددستاشو مشت کرده بودحال خوبی نداشتمنتظر بود زودتر بیاد ولی مثل همیشه دیر کرده بودسرشو چرخوند سمت حوض گوشه ی حیاط کثیف بود و ابی خوشرنگش به سیاهی میزد هفته ی قبل پگاه نگران تمیز کردنش بودبا صدای در حیاط چشم دوخت به دراومدبا کلید توی در کلنچار میرفتسمت راهرو ورودی قدم برداشتدستشو کرد توی جیب شلوارش و به دیوار راهرو تکیه داددر که باز شد اخم کرد-زود نیومدی؟

در و بست و با لبخند سمتش اومد-گشتم بوددلم هات داگ تنوری میخواست به کیسه های دستش نگاه کردتکیه شو از دیوار گرفت و همان طور دست در جیب بهش نزدیک شدیه قدمیش ایستاد و بهش زل زدخودش با لبخند یه قدمو برداشت روی نوک پاهاش ایستادگونه شو بوسیدههنوز با اخم نگاهش میکرددوباره سمتش خم شد و چوونشو بوسیدههنوز با اخم ایستاده بودبه چشماش زل زده بود وقتی دید قرار نیست عکس العملی نشون بدهاخم کرد و از کنارش رد شدکمی مکث کردنفس عمیقی کشید تا اعصابش راحت تر بشهحالش اصلا خوب نبودوارد سالن شد و ایستاد بهش نگاه کردپالتوی مشکیشو درآورد و غر زد-چقدر بداخلاقبعد یه هفته نع دقیق نه روز منو دیده اخم کردهمقعه شو از سرش کشید-گشتم بودم از صبح تا حالا فقط یه دونه کلوچه خوردمنه کامل نصف کردیم با نگاربافت طوسیشو در آورد-میخوایم با نگار بریم کلاس عکاسیپایین تی شرت سفید استین کوتاشو صاف کردندا میگفت بزار تابستون منم از یزد بیامبهش نگاه کرد-نگار گفت تابستون نیستمببین ندا و نگار گیر کردمخم شد و زیپ بوتشو پایین کشید و درش آورد-دیگه به ندا گفتم تابستون یه کلاس دیگه باهات میامجورابای صورتیشو در آورد-اووفی خلاص شدم از صبح دانشگاه اینا تنمه کلی کار عملی داشتیمکاش به جای مهندسی شیمی معماری خونده بودی تا هفت کلاس داشتما دوساعت اخرو نمودمتمام لباسای دستشو مرتب گوشه ی قالیچه گذاشت-بخاطر تو اومدم

پوفی کشید تا اعصابش راحت تر بشه-کاش میشد امشب بمونی
-اخی عزیزم فکر کردم زبونتو موش خورده

-
-میلاد چیزی شده؟

به طرفش راه افتاد هنوز اخم داشت-پگاه امشب دیر برو
چشماش نگران شد-چی شده؟

-
-میلاد؟

-دستشو سمت موهایش دراز کردموهایش بالای سرش بسته بود و بلندیشو گیس کرده بودموهای
ازادشو پشت گوشش بردیم چایی میدی؟
به چشماش نگاه میکردلب پایینشو گاز گرفت-نمیگی چته؟

کفششو در آورد روی قالیچه دراز کشید سرشو روی کوله ی پگاه گذاشت- فلاکسو یادم بود
بیارم گذاشتمش تو اشپزخونه

پاهاشو توی کفشش کرد- هفته قبل کافی میکس خریدی موند هدرست کنم؟
به قماش نگاه کرد پاهاشو روی زمین میکشید کفشاش برای پاهای پگاه خیلی بزرگ بود- چایی
درست کن

- چشم
چشماشو بستبوی عطر پگاه توی بینی اش پیچیده بود بوی عطرشو دوست داشت الان ارومتر شده
بود پگاه توی خنشون کنارش بود چیز بیشتری نمیخواست پگاه بود کنار پگاه همه چیز خوب بود کنار
پگاه حالشم خوب بود حتی آگه اب که رو صورتش ریخت چشماشو باز کرد پگاه بالای سرش با
لبخند ایستاده بود- پاشو دستتو بشور هات داگ بخوریم
- پگاه؟

- جان دل پگاه؟

- چقدر خوبه که هستی

کنار سرش چهار زانو نشست با دست سرشو بلند کرد و روی پای خودش گذاشت- میلاد چی شده؟
- به چشماش زل زد چقدر این چشمای قهوه ای بهش آرامش میداد- چیزی نیسمیخوام باشی همیشه
دستای کوچیک نرمشو روی پیشونیش کشید و پایین تر اومد روی چشماش کشید و بستشون-
هییس! هستم تا تو بخوای هستم

- یعنی همیشه

- اوو همیشه

- پگاه چقدر بودننت خوبه

خندید- مثل بچه ها شدی میلاد پاشو هلاکم از گشنگی

دست دراز کرد سمتش و سس دور لبشو پاک کرد پگاه با دهن پر چشماشو روی هم فشار دادو
لبخند زدیه قلوب نوشابه خورد- به! سیر شدم چسبید چایی بریزم؟
به ساندویچش نگاه کرد از نصف کمتر خورده بود خودش با یه دونه سیر نشده بود آگه مثل همیشه
بود بقیه ساندویچ پگاهو میخورد ولی الان حال خوردن نداشت- نه بعد میخورم بلند شد و خودشو
تکوند و روی کاناپه دراز کشید پگاه اشغالاً رو جمع کرد و خواست بلند شه که همه جا تاریک شد-
میلاد برق رفت

- چیزی نیس اروم بیا جلو دستمو بگیر دستش که به دستش خورد کشیدش- بیا

- پاشو شاید فیوز پریده

- نمیخواد بیا اینجا

- پاشو بشین خب

چشماش عادت کرد به تاریکی دستشو کشید تعادلشو از دست داد و افتاد روش- چیکار میکنی؟ تازه
غدا خوردیم

مجبورش کرد روش دراز بکشه- هیسحالم خوش نیس

پگاه خودشو بالا کشید و سرشو روی سینه اش گذاشت- نمیگی چته؟

- آرامش میخوام

-

- تو اینجا ای آرامش دارم

-

دستشو پشتش برد و کش پایین گیشو در اوردبا دست موهاشو باز کرد-کاش امشب میموندی
-میلااد حرف بز نیم؟

نه یه کم اروم بمونهچی نمیخوام فقط همین جا بخوابگاه حالم خوش نیسحالمو خوب کن
پگاه سرشو بالا کشید و زیر چونشو بوسید-هستم تا خوب بشی
چشماشو بستپگاه سرشو روی سینه اش گذاشته بودبا دکمه پیراهنش بازی میکرده دستشو روی کمر
پگاه گذاشتدلش بیشتر میخواست ولی همین حد بودن پگاه حالشو خوب میکرد

شب از مهتاب سر میره تمام ماه تو ابه
شبییه عکس یک رویاستتو خوابیدی جهان خوابه
زمین دور تو میگرده زمان دست تو افتاده
تماشا کن سکوت تو عجب عمقی به شب داده
تو خواب انگار طرحی از گل و مهتاب و لبخندی
شب از جایی شروع میشه که تو چشمتو میبندی
تو رو اغوش میگیرمتنم سریز رویا شه
جهان قد یه لالایی توی اغوش من جاشه
تو رو اغوش میگیرمهوا تاریکتر میشه
خدا از دستای تو به من نزدیکتر میشه

تمام خونه پر میشه از این تصویر رویایی
تماشا کن تماشا کن چه بی رحمانه زیبایی

در خونه رو محکم بهم کوبید ساعت هنوز هشت و نیم هم نشده بودولی پگاه باید میرفت-چته میلااد
اروم

-ماشین نباید میوردی خودم میرسوندمت
-از دانشگاه اومدمتو ظهر گفتم بیا
-بروپشت سرت میام تا برسی خونه
-نمیخواد بار اولم که نیسمامان تا الان زنگ نزده پیرسه کجایی تعجب میکنم
-گرفتارن
-چی؟ تو از کجا میدونی؟

-
-میلااد؟ چیزی شده؟ نگرانم کردی
به کوچی ی تاریک نگاه کرده هنوز برق نیومده بود-بشین تو ماشین زشته یکی میاد میگم واست

-گریه میکنی چرا؟
-مینوی دیوونه همه چیز خراب شددیگه درست نمیشه
چیزی نداشت بگه بابا بزرگش اینا با عصبانیت رفته بودند خونه ی عمو ارسلان خبر داشت اونجا
چه قیامتیه-

-من نمیخوام برم خونها لان همه افتادن به جون هم
دستشو گرفت-پگاه نمیخوامم بگما عصایم از ظهر که فهمیدم خورد بود
دماغشو بالا کشید-میرفتم خونه میفهمیدم مواضع خراب بود؟ عمو اردلان عصبانی بود؟

-

-میلاد؟ چون پگاه راستشو بگو
پوفی کشید-بیشتر از اون چیزی که فکر کنی خرابهزنگ زدم مامان میگفت عمو ارسلان و
بابابزرگ دعواشون شده

وای

-بابابزرگ عصبانی بود میگفت دو سه ماهه همه تلاش میکنن اینا برگردن سرخونه
زندگیشونامروز درخواست طلاق مینو اومده در خونه
-چه ربطی به بابابزرگ داره؟

-میگفت ارسلان نمیتونه جلو دخترشو بگیرهدختره ی بی چشم و رو ابروی کل فامیلو برده
-ما در جریان نبودیمکار خود مینوئه

-میدونم ولی مینو همه چیزو خراب کردپگاه تو کل فامیل قضیه پیچیدهنمیدونی چه حرفایی پشت
سرهمونه

-میلاد؟ هنوزم میگی درست میشه؟

-پگاه با دعوی امروز بابابزرگ و عمو دیگه فکر نمیکنم

کف سرامیکای سرد گوشه ی دیوار اتاق تاریک تو خودش جمع شده بودصدای فریادهای باباشو
خونه رو برداشته بودصدای گریه های مامانشو میشنید ولی دلش بازم هوای اغوش مردشو کرده
بوددلش کمی نه دلش خیلی زیاد میلادو میخواستندستای بزرگ مردشواز ششوسیدناشدلش لک رده
بود برای خندیدن چشماشنمیدونست الان میلاد چه حالی دارهنمیدونست اون در چه حالیهولی
خودش اینجا از خدا یه بار دیدن میلادو میخواست و بعد مرگ همین!! این نبودن مردش درد
داشتدرد داشت داد زندای باباشدرد داشت گریه های مامانشدرد داشت بی ابرویدرد داشت زخم
گوشه لب مردششکسته بودامشب شب دوم شکستنتش بودشب درد کشیدن بی اعتنایی و جمله ی
باباش بیشتر از همه درد داشت"چی کار کردی پگاه؟"درد داشت دیدن چشمای گریون مامانشدرد
داشت التماس پرهام برای گریه نکردنشروی زمین سرد دراز کشید هوای اذر امشب عجیب سرد
بودچقدر هوای میلادو داشتو چقدر هوا هوای نیامدنتش بوداشکی برای ریختن نبود به اندازه ی تمام
عمرش از دیشب اشک ریخته بودضعف داشتهوای اتاق تاریک بود وگرنه رد جا مانده ی قورمه
سبزی روی دیوار سبز اتاقش خاری میشد در چشمش

با صدای کوبیدن در اشکش راه افتاد روی زمین یخ خوابید و جمع شدمیلادش را میخواستدر اتاق
باز شد و نور لامپ راهرو اتاق را کمی روشن کرد به دیوار نگاه کرد رد قورمه سبزی روی
دیوار مانده بودمامانش کنارش زانو زدصدای گرفتش درد داشت شنیدنش درد بیشتری داشت-پگاه؟

-

-چیکار کردی؟

-

حرفی نداشتاشکی نداشتدیشب همه چیزشو با هم از دست داده بودمیلادابرواعتماد
پگاه؟

صداش به زور شنیده شد-بابا؟

رفت

کجا؟

نمیدونم

حالا اشک داشتیمتونست تا دلش بخواد اشک بریزه اشک نمیخواست فقط میلادو میخواست خونشونو میخواستون حوض گرد گوشه ی حیاطکاناپه یشمی رنگدلش ماگت ابی میلادو میخواست

روی تخت خوابیده بود و به اسمون ابری نگاه میکرد بعد از یه چهار روز هنوز رد قورمه سبزی روی دیوار اتاقش بوده هنوز درد داشته هنوز دلش هوای میلاد را داشت و هنوز مادرش وارد اتاق شد-پگاه خاله پروین داره میاد اینجا سیخ نشست و سرش گیج رفت-واسه چی؟ مامانش دستاشو بهم مالید-فقط زنگ زد فهمید بابات نیس گفت میاد اینجا انگر انم

روی پله ها نشسته بود کف دستش عرق کرده بود لبای خشکشو با زبون تر کرد فایده ای نداشترو به روش پایین پله ها توی سالن مامانش اشک میریخت و خاله پروین به جای آرام کردنش پا به پاش میبایدمیلاد به نرده ها تکیه داده بود و نگاش میکرد مردش اشفته بود بوی عطرش نیچییده بود با شلوار ورزشی و یه تی شرت استین کوتاه سفید خیره نگاش میکرد گوشه لبش زخم کوچکی بود و دلش را آتیش میزد بلند شد و ایستاد دستشو محکم زیر چشماش کشیدخواست از پله ها پایین بره که سرش گیج رفت با داد میلاد که اسمشو صدا زد سرش تیر کشید زانوهایش خم شدند و لحظه ی آخر دستشو به نرده گرفت

سرشو کمی کج کرد و کمی اب قند از لیوان دست خاله پروین خورد سرشو روی بالشت گذاشت چشمش دنبال مرد درون چارچوب ایستاده بود رد نگاهش دنبال کرد به رد قورمه سبزی روی دیوار نگاه میکرد

چشماشو بست و مامانش قاشق فرنی رو توی دهنش فرو کرد صدای گریه ی خاله پروین از کنار گوشش میشنید چشماشو باز کرد و پشت تاری چشماش حواسش پی میلاد بوی که به اینه تمام قد اتاقش لم داده بود و خیره نگاش میکرد قاشق بعدی فرنی که توی دهنش جا گرفت دلشو بهم زد و سرشو برگردوند سمت دیوار و عق زد صدای وای مامانش با صدای شکستن اینه یکی شد

بی حال روی تخت افتاده بود و چشم از رد خون کف اتاق و روی تکه های اینه خرد شده برنمیداشت صدای داد باباش هنوز میومد باز دلش بهم خورد و این بار حواسش پی سطل کنار دستش بود صدای سوزه ی باد میومد و صدای فریاد های باباش چشماشو بست و با پشت دست روی دهنش کشید در اتاق باز شد و عزیزش با چشمای گریون توی درگاه ایستاده بود-پگاه من میترسم شب پیشت بخوابم؟

بی حال سر تکون داد و دستاشو باز کرد اتاق توی تاریکی فرو رفت و پرهام توی بغلش فرو رفت- چقدر یخی پگاه

اشکش راه افتاد دستای خونی میلاد هنوز جلوی چشمش بود

درد دردا که دوریدردا دردا که نیستی

پاکت سیگارو تکون داد خالی بود با عصبانیت پرتش کرد روی زمین به زیر پاش نگاه کرد پیر از ته مانده و خاکستر سیگار بود روی کاناپه دراز کشید و چشماشو بست پگاه میخندید صدای خنده هاش توی خونه ی خالی میپیچید چشماشو باز کرد خونه تاریک بود پیر از دود سیگار بود چشماشو بست پگاه

دستشو گرفته بود و تاب میدادپگاه صداش زدچشماشو باز کردنبودنش هوار شد روی دلشچشماشو بستبغض داشتگاهی باید مردانه بغض کردبا صدای زنگ گوشیش چشماشو باز کرد-بعله مامان؟
-میلاد؟بیا خونه
-راضی شد؟

-مامان؟
-میلادالان عصبانیهبابات باهاش حرف زد بخدا نشدبیا خونه حرف بزیم

-
-میلاد؟
-حالم خوش نیس مامان
-صدای گریه مامانش میومد-میلادبد کردین مامان جانبزار اوضاع اروم بشه

-
-قول میدم خودم دستشو بزارم تو دستتالان همه عصبانینباتم عصبانیه
-بابا میتونه عمو علی رو راضی کنه
-خودشم عصبانیهولی بخدا کلی باهاش حرف زد

-
-میای خونه؟دستت بهتره؟
به دستش نگاه کردردرد امونشو بریده بود باندی که خاله فاطمی دور دستش پیچیده بود خونی بودسه تا مسکن باهم انداخته بود بالا هنوزم درد میکرد-زنگ بزنی به خاله فاطمیگاه حالش بد بود
-الان علی خونه اس
چیزی توی گلوش راه نفسشو بسته بود-مامان؟

-جان مامان؟
-پگاه
-مامانش به هق هق افتاد-بمیرم الهیگاه داغونهچیکار کردین شما دوتا؟
-مامان؟
-جانم؟

دستشو روی زخم لبش کشید و با دردش صورتش جمع شد-عمو علی دست روش بلند نکنه؟
-نمیکنه عزیزمپگاه جونشفاطمی میگفت باهاش حرف نمیزنهگفته نمیخوام بینمشالان عصبانیه
بزار اوضاع اروم شه
-مامان؟

-میلاد بیا خونها بابات حرف بزنی قهر تو چیزی درست نمیشه
اب دهنشو بزور قورت داد-تا نریم خونه عمو علی نیامتا بابا عمو علیو راضی نکنه نیام
-بچه نشودرک کنالان عصبانیهصبر کن
-تا کی؟ندیدی حالو روز پگاه رو

-
-مامان؟
-جانم؟
-منمنچشماشو بست-مامان من خیلی میخوامش
-میدونم بخدا میدونمولی بد کردینحق نمیدی عمو علی عصبانی باشه؟بابات حق نداره عصبانی باشه؟چرا نداشتین بزرگترا پا پیش بزارن؟

هق کرد-بابامنگار بابام دیگه نمیخواد منو ببینهمیلادمیلادم کتک خوردنگارمیلاد جلوی چشمم کتک خوردسرشم بالا نیوردنگارنگار ابروم رفتنگار همه چیزمو با هم از دست دادم نگار با دوتا انگشت شصتت اشکاشو پاک کرد-هییس!درست میشه

سرشو گذاشته بود روی پای نگار و پاهاشو جمع کرده بود توی شکمشدستای نگار لای موهاش بود-پگاه نمیخوای بگی چی شد؟مامانت میگه نه حرف میزنینه غذا میخوررخودتو دیدی چه شکلی شدی؟

چشماشو بست و اشک ریخت-با میلاد بودیمکارش تو پتروشیمی اینجا درست شدهاومده بود بهم بگه دیگه نمیره عسلویهواسم نون خامه ای خریده بودگشت رسید میلاد میخواست یه چیزی بهشون بده ولمون کنفبلنم شده بودپلیسه زد محکم تو سینه ی میلادکلی فحش داد بهشمیلاد عصبانی شد محکم کوبوند توی صورتشنگارنگار از صبحش به دلم بد افتاده بودنمیدونی چیا بارمون کردندمیلادو بردن بازداشگاهخیلی ترسیده بودممجبورم کردند زنگ بزمنشماره عمو فرهاد و دادمترسیدم شماره بابامو بدموقتی اومد مردم از خجالتنگار مردموقتی فهمیدند بابام نیست زیر بار نرفتندهر چی عمو فرهاد گفت اینا نامزدندقبول نکردنگفتن نگهش میداریمعمو فرهاد مجبور شد زنگ بزنه به بابامنگار بابام اومدباصدای بلند گریه کرد-نگار بابام که اومد قیامت شدمرگو به چشمم دبدمنگار بابام اولش شوکه بودوقتی اومدیم بیرون خواست بزنه زیر گوشمبخدا راضی بودمنمو نزد به جاش برگشت سمت میلاد زد تو گوششجلوی چشمای من میلادمو زدیمیلاد سرشم بالا نیوردعمو فرهاد هیچی نمیگفتفقط دست منو گرفت آورد خونهوای نگاربابام اومد خونفقط داد میزد نه سر مننه سر مامانمفقط به خودش فحش میدادبرگشت بم گفت پگاه نا امیدم کردیدیگه نمیخوام ببینمت

صدای گریه اش تمام خونه رو گرفته بودنگار پا به پاش گریه میکردمامانش پشت در ایستاده بود و گریه میکرددماغشو بالا کشید-بد کردمیدونم بد کردمنگار بابامو خرد کردم بابام خرد شدنگار میلاد جلو چشمم کتک خورد

کنار نگار روی تخت دراز کشیده بودهر دو به سقف خیره شده بودنداروم تر شده بود انگار واقعا باید با یکی حرف میزدنگار خم شد و گونشو بوسید-بهتری؟

سر تکون داد-هووم

-حالا چی میشه؟دیگه نمیزاره بیای دانشگاه؟اصلا باهات حرف زدی؟

-روم نمیشه حرف بزمنوقتی خونه اس بیرون نمیرمنگار میدونی به بابام چی گفتن؟

-چی؟

-گفتن برید نامه ی پزشک قانونی بگیرید

-وایمگه تو ماشین نبودین؟

-چراولی چون میلاد دماغ طرفو شکوند لچ کرده بودن

-چه جوری میلاد و ازاد کردن؟

-عمو فرهاد کلی همون شب خرج کرد تا دادگاهیش نکنن

-بابات درباره نامه پزشک قانونی چیزی نگفت؟

اشکش ریخت-چرامامانم ازم پرسیدکلی هم گریه کردگفت نمیدونی چه حالی دارم اینو ازت

میپرسم

-اخی خاله فاطیدلش خونهر چی زنگ میزدم گوشیت خاموش بودزنگ زدم خونتونخاله پشت

تلفن کلی گریه کردگفت نیام بابات عصبانیهدلم طاقت نیوردپگاه بابات اینه اتاقو شکوند؟

اشکش بیشتر ریخت-همون شب بابا گوشیهو پرت کرد کف سالن خردش کردمیلاد اومد با مامانش
خونمون دید حالم بده با مشت رد تو اینهنگار دستش پر از خون بودبمیرم مامان کلی باندا پیچوند
دور دستش ولی بازم خون میومد

نگار لبخند زد-جفتتون مازوخیسم دارینهی یه بلایی سر خودتون میاریداین چیه رو دیوار؟
-قورمه سیزی!!

-رو دیوار چیکار میکنه؟

-مامان که درباره نامه پزشک قانونی گفت دلم خیلی شکست نگار عصبی شدم ظرف غذا رو پرت
کردم سمت دیوار

-بیچاره مامانت

-اره بیچاره پا به پای من گریه میکنه

-میدونست میلاد و دوست دارینه؟

-هووممیگه کارتون اشتباه بودهولی میدونه حالم بدهدلم کجاست دلش میسوزه فقط پشتمون به
مامانامون گرمه

-بابات نمیزاره دانشگاه بیای؟

-نمیدونم

-با استاد حرف زدم گفتم مشکل داریراه میان باهات

-برو پیش نصیریگو با استاد حرف بزنه

-نگران نباشنصیری تو رو خیلی دوست دارهباباتم اروم میشههمه چی درست میشهپگاه؟

-ها؟

-میگم زنگ بزمن به میلاد؟دیروز زنگ زد گفت ازت یه خبری بگیرم

-صاف نشست-چیزی نگفت؟

-خبحالتش تعریفی نداشتگفت خونه خودتونهگفت باباش داره باباتو راضی میکنه

-نگار؟

-جونم؟

-کاش همه چی درست بشه

با صدای گوشیش از خواب پرید و گیج به دور و برش نگاه کردچند لحظه طول کشید تا درک کنه
خونه ی خودشها دیدن گوشیش و اسم مخاطب اخم کرد-بله؟

-سلام میلاد

-سلامخوبین؟

-مرسی عزیزمشما که قابل نمیدونید از حال من باخبر شین

-دستشو روی چشماش کشید-گرفتار بودم

-انقد گرفتار که نتونی یه سر بیای اصفهان؟

-نشده که بیام

-منتظر بودم که زنگ بزنی بهمازش یه عذرخواهی نداشتم؟

-وقتی زنگ زدی گفتم نمیتونم واسه جشننت برسم

-بچه ها همه بودنددوست داشتتم باشی

-کارا چطور پیش میره؟

-قبل عید رفتم

-سلامتی

-کجایی؟ منظورم شیرازی؟ سینا گفت دیگه نمیری عسلویهکار پتروشیمی شیراز درست شد
-اره

-من شیرازم میلادبا بچه ها اومدیممیخوایم بیایم پیشت
-خبمن یه کم درگیرم تا کی اینجایی؟
-لوس نشوتا یکی دو روز هستیمتازه رسیدیم
-هتلین؟

-نهسینا گفت خراب شیم سر تو
-اخم کرد-چرا خودش رنگ نزد؟
-من خودم میخواستم بهت زنگ بزنمگوشیو میدم سینا

چشمش روی ماگت قرمز پگاه بود و دستای کشیده ی لاک مشکی خورده ای که دورش حلقه شده
بود-وای میلاد!چه خوشکله رویا ببین عروسک روی دسته اش
رویا خودشو جلو کشید-وای یاسی بچه شدی؟این چیه اخه؟
-اخم کرد-وسيله ای توی خونه نیس

یاشار خندید و ضربه ی محکمی به کمرش زد-خونه خالی که میگن همینه
سینا بلند خندید-لیوانم مال شریک خونه خالیه؟اخی چه سلیقه ی خوبی داره
یاسمن ماگتو روی زمین گذاشت-اره میلاد؟

بلند شد و ماگت قرمز پگاه رو برداشت-مزخرف نگید
یاسمن لیوانو از دستش کشید-اینو کجا میبری؟خوشم اومده ازش
کلافه دستشو توی موهاش کشید-لیوان یه بار مصرف گرفتم
-نه من همینو میخوامتازه با خودم میخوام ببرمش کاناواواسه یادگاری خوبه
دوباره روی زمین نشست-کی پرواز داری؟

-هنوز معلوم نیسخواستم یه مسافرت برم با بچه هابعدهش بلیط میگیرم
سر تکون داد-خوبه

-یاسمن خودشو کنارش جا کرد-یادمه میخواسی بری؟چی شد؟

-هنوزم میخوام برمولی یه کارایی دارمباید کارامو درست کنم

سینا خندید-کارت احیانا همون شریک خونه خالی نیس دادا؟

اخم کرد-چرا خود خودشه

رویا روی زمین دراز کشید-تو که عاقل بودی میلادتتها برومیخوای یه نفرو پشت سرت بکشونی
کجا بیری؟

چشم از رویا گرفت و رو به یاسمن ادامه داد-تتها میری؟

یاسمن به چشمش نگاه کرد لبخند زد و با ناخوناش ضربه ای به ماگت پگاه زد-ارهمن که شریک
خوبی پیدا نکردم

یاشار خوابید و سرشو روی پای رویا گذاشت-چرا انقد این قالیچه کوچیکه جامون نمیشه

سینا روی کاناپه خوابید-یاسی با میلاد بروشریک خوبه میلاد همیشه فکر رفتن بوده

-سینا نمیخواد واسه من از این لقمه ها بگیریمن فعلا خیال رفتن ندارم

یاسمن دستشو روی پاش گذاشت-نگو که منصرف شدی

نه منصرف نشدم و خیالم بابت یه چیزایی باید راحت بشه بعد اقدام کنم
یاشار خندید-منظورش شریک خونه خالیشه
اخم کردپاشو دراز کرد و ضربه ای به پای یاشار زد-خفه بمیر!شب اینجا سردهپتو هم نی پاشید
برید هتل

یاسمن خندید-داری ما رو از خونه بیرون میکنی؟
نه بابا میگم سردهاینجا امکانات نیس
یاشار خم شد و رویا رو بوسید-من خونه ی خالی دوست دارم
همه خندیدندپاداش به پگاه افتادهیچ خبری ازش نداشتبه ماگت پگاه نگاه کرد کاش میتونست نزاره
یاسمن بهش لب بزنهاین فقط واسه پگاه بوددستاش مشت شددلش وانش تنگ شده بوددیروز نگار
زنگ زده بودبهش گفته بود پیشش بوده حالش بهتر شده ولی میدونست نگار راستشو نگفتمیلاد
اصرار کرده بود بیاد یه گوشی بیره یواشکی بده به پگاه بتونه باهانش حرف بزهنهار گفته بود
دردسر بیشتر درست نکن واسشبه ساعت نگاه کردتازه شش بودکاش میرفتند میدونست یاشار و
رویا قراره اینجا رو به گند بکشنبا فکرشم عصبی شدپگاه آگه میفهمید دیگه پاشو اینجا
نمیزاشتخودشم نمیتونست شب بمونهاید یه فکری به حال شب میکردحاضر بود توی ماشین تا
صبح یخ بزنه ولی خونه نرهنه روش میشد بره نه میتونست حرفای باباشو تحمل کنه

دستشو کشید روی صورت و اشکاشو پاک کرد-چرا منو نبردی؟
-پگاه تو خودت حالت خوب نبود
-من میام
-بخدا لازم نیست
اشکش بیشتر ریخت-نمیخواد منو ببینه
-بخدا همش نگران بود
-راست میگی؟
-اره بخدامیگفت تنهاست خونهایش بد نشه
-هق هق کرد-همش تقصیر منه
-چند بار بگم؟این روزا یه کم روش فشار بودهطوریش نیست بخدا
-پس چرا نمایین خونه؟دروغ میگی
-به جون خودت به جون پرهاماصلا به جون خودشخالش خوبهیه کم پشت شونه ی چپش درد
گرفتهدکتر گفتن نگاهش داریم خیالمون راحت شه
-همین؟ینی الان خوبه؟
-اره مامان جان خوبه
-بخاطر من اینجوری شده
-پگاه تو جون باباتی
با صدای بلند گریه کرد-تو و بابا هم جون منیدبدم کردمبابا دیگه نمیخواد منو ببینه
-پگاه!مامان!الان ناراحتکم کم اروم میشههر اشتباهی یه تاوانی داره
با پاش روی زمین ضربه زد-چرا تاوان اشتباه منو تو بابا میدید؟
-تو این وسط بیشتر از همه تاوان دادیپگاه عزیزم بچه ها همه زندگی مامان و باباشونن
نفس گرفت-تنهایی پیام پیشت؟
-نه مدیر فروش بابات هستاسمشم یادم رفتهباهانش اومدهاینجاستالانم زنگ زدم به امین

-بابابزرگ اینا هم فهمیدن؟
-نه گفتم نگهامین میرسه دیگه الان
-طوری شد زنگ میزنی بهم؟ چون پرهام زنگ بزناصلا میام
-پگاه نیاخودت خوب نیستیاز حال میریبخدا ظوریش نیستیه خورده بمونه میام خونه
-مامان؟
-جانم؟
-ببخشید
-یه اشتباه کردیدیدی چی شد؟ مامان جان میدونم تو دلت چی میگدرهولی راهش این نبود
-میدونم
-الان وقت نصیحت نیستخودت دیگه میدونی باید چیکار کنیگه نه؟

-
-پگاهایشالا همه چی درست میشهبات اروم میشههر چی قسمت باشهمن برم؟
-بروخبر بدیا
-باشه خدافظ

کیفشو همراه پرونده ها برداشتخودشو توی اینه دم در نگاه کردزیر چشماش گود شده بودبافت
مشکیش توی بدنش زار میزدشال ساده ی مشکى رو سرش بود با شلوار مشکى ورزشییه دختر
توی اینه پوزخند زد"چقدر خوردم چاق بشماز قبلم لاغرتر شدم" از خونه زد بیرون پشت فرمون
نشستراه افتاد سمت بیمارستان

امین و مامانش جلوی CCU نشسته بودندبا دیدن اسم CCU قلبش ریخت-مامان؟
-اومدی پگاه؟ آوردی پرونده ها رو؟
-تو گفتی حالش خوبه
-پگاه دوباره شروع نکنابخدا خوبهبخاطر آزمایشات بردنش اون تو
اشکش راه افتاد-دورغ میگی
امین دست انداخت دور شونه اش و بوسیدش-پگاه! عمو بخدا خوبهچون قبلا بالن زدهبردنش اون
توبه جون خودت خوبه

مامانش گونه شو بوسید-راست میگهواسه احتیاط بیشترپرونده هاشو آوردی؟
دست کرد تو کیفش پرونده ها رو درآورد-پرونده ها واسه چی؟
-دکترش میخواد جواب آزمایشاتش رو مقایسه کنهتو دیگه برو خونهامین من اینا رو بدم بیام
-باشه بروپگاه عمو برو خونه ی ماپرهامم اونجاستتنها نرو خونه
-میمونم اینجا
-رنگ و روت پریدهمامانت گفت خوب نیسیبرو فدات شم
-میمونم

-پگاه عمو حوصله ی غش تو رو ندارمجون بابات برو خونه
خودشو از بغلش بیرون کشید و اخم کرد-جون بابامو قسم نده

داشت میرفت طرف خونهووصله خونه مامان بزرگشو نداشتحوصله ی ناله های مینو رو
نداشتمیخواست تنها باشهدل دردش بهتر شده بوداز استرس و فشار این چند مدت حسابی جلو
انداخته بودسر چهارراه پشت چراغ قرمز ایستادبرای خونه رفتن باید میپیچید سمت چپاما دلش
خیابون رو به رو بودگوشی نبود که زنگ بزنها ننگار گفته بود خونه خودتونهبه ساعت نگاه

کردهفت بودمیرفت خیابون رو به روی حدود نیم ساعت دیر میرسید خونهماناش متوجه نمیشدآگه میلاد خونه نبود زود برمیکشت منتظر نیموندباباش روی تخت بیمارستان بودحالش خوب بود ولی بازم روی تخت بیمارستان بودبخاطر خودش اونجا بوددو دل بوددوست داشت بره خونه ی خودش ولی باباش روی تخت بیمارستان بودبا بوقای پشت سرش هول شد و راه افتاد وقتی به خودش اومد چهارراه رو رد کرده بود و امیدوار بود میلاد خونه باشه

جلوی در پارک کرد با دیدن ماشین میلاد لبخند زدولی حالش حسابی بد بوددلش درد گرفته بود دوبارهسردش شده بودکلیدو ار تو کیفش درآورد و پیاده شدکلیدو توی در چرخوند و وارد حیاط شدچراغای حیاط روشن بودبه پنجره های سالن نگاه کرد اوناهم روشن بودندبا صدای پشت سرش ترسید برگشت سمتش-سلام

با دیدن پسر غریبه ی رو به روش هول شد-سلام
پسر دستشو جلو برد-سینا هستم دوست میلادخوشحال میشم بدونم این خانم خوشکل و ترسیده اسمش چیه؟

به دست دراز شده جلوش نگاه کرد و اخم کرد دستشو پشت سرش برد-میلاد خونه نیس؟
پسر دستشو عقب کشید و خندید-چرا با بچه ها داخلهفرمایید تومن اومدم سیگار بکشم
سمت خونه راه افتاد و اخم کرد"شاید ناراحت بشه پیشه دوستاش؟به درک که ناراحت میشه تو این وضعیت وقت رفیق بازیه؟"در و باز کرد و وارد راهرو شدپسر پشت سرش میومدترسید"کنه میلاد نباشه"پا تند کرد سمت سالنوارد سالن که شد دلش ریختدنیا روی سرش خراب شدچشمش سیاهی رفتمایع لجز با شدت ازش خارج شدبه میلاد که سمتش میومد و اسمشو صدا کرد توجهی نکردچشمش روی دختر قد بلند مو بلوندی بود که تاپ بندی سفیدی پوشیده بود و یقه ی بازش حسابی توی چشم بودمیلاد بغلش کردخشک شده بود و هیچ عکس العملی نمیتونست نشون بدهچشمش هنوز روی دختری بود که یه دقیقه پیش کنار میلاد نشسته بودچشمش چرخید سمت دست دختر ماگت دوست داشتنی قرمز دست اون بودبه خودش اومد و میلادو هل داد عقبهمون لحظه در اتاق باز شد و دختر و پسری خارج شدندچشم از پسر با نیم تنه لخت و دختر با تاپ قرمز وارونه برداشت و به پشت سرشون نگاه کرداتاق خوابشون با دیوار های ابی فیروزه ای پر رنگ بهش دهن کجی میکردیادش اومد قرار بود رو تختیشونو با طرح ها برجسته و گلهای صورتی پر رنگ روی دیوار فیروزه ای ست کننمیلاد هنوز صداس میزدمایع لجز هنوز با شدت خارج میشددلش ضعف رفته میلاد نگاه کرددهنش تکون میخورد ولی نمیشنیدشایدنمیخواست بشنوهکلید دستشو پرت کرد سمت میلادخ میلادو شنیدودید دستشو گذاشته بود زیر چشمشدید دختر تاپ سفید پا تند کرد سمت میلاد و اسمشو صدا میکردلبشو گاز گرفتسمت در ورودی دوید و با دست پسری که مات مونده بود کنار زدم در خونه خورد زمینمیلاد صداس میکردبلند شد و سمت ماشین دویدجلوی در ماشین دوباره خورد زمینتا میلاد رسید درو بست و قفل کردمیلاد محکم به شیشه میکوبوند و صداس میکرد دنده عقب گرفتو گاز داد پیچید توی خیابون اصلی و محکم به ستون برق خورددنده رو جا زد و گاز داد با سرعت میروندوقتی میلاد دیگه تو دیدش نبودکنار زد و با صدای بلند جیغ کشید و گریه کرد

پگاه زود بیابالای سرش گریه نکنباشه؟به زور پزستارو راضی کردم
سرتکون داد حال حرف زدن نداشتجلوی تخت باباش ایستادباباش بهش خیره شده بودلبشو گاز گرفت-بابا؟

-
اشکش ریخت-بابا غلط کردم

-
بابا ببخش بابا پشیمو نمجان پگاه ببخش
باباش چشماشو بست-پگاه؟

نزدیکتر شد دستش باباشو گرفت و پشت دستشو بوسید و گریه کرد-جانم؟ جانم بابا؟ میبخشی
پگاتو؟ طوریت بشه من میمیرم
باباش دستشو کشید و اشکاشو پاک کرد-هییسگریه نکنطوریم نیس
دست باباشو جلوی لبش برد و کف دستشو بوسید-میبخشی؟
-اره باباتو جونمیپگاه ترسیدم طوریم بشه از مرگ نترسیدم ترسیدم من نباشم چی به سرتون
میاد؟ بیشتر از مامانتو پرهام نگران تو بودم پگاه
-بابا؟

-جان بابا؟

-دلم واست پگاه گفتنت تنگ شده بود

دستاشو توی جیب پالتوش مشت کرد پاهاشو عصبی تکون میداد صدای قرانی که از بلندگو میومد
حالشو خراب تر میکرد دیدن اون همه ادمای مشکی پوش و صدای گریه اعصابشو حسابی بهم
ریخته بوداز همه بیشتر صحنه ی رو به رو عصبیش میکرد ایمان پسر دایی پگاه کنار پگاه ایستاده
بود و دستشو دور شونه هاش انداخته بود و سعی میکرد ارومش کنه مینو صداش کرد پوف کلافه
ای کشید و سمتش رفت-ماهان بهونه میگیر همیدیش دست باباش؟
ماهانو از بغلش گرفت-قبرستون جای بچه اوردنه اخه؟
مینو فقط نگاش کرد سمت فرزند رفت و ماهانو بغلش داد فرزند سرشو نزدیک کرد-مینو چیزی
نگفت

با اخم نگاش کرد-نخیر

دوباره سمت پگاه نگاه کردم هاش بهم ریخته ش از شالش بیرون ریخته بود چشماش سرخ بود
به امین تکیه داده بود به جمعیت نگاه کرده همه داشتند میرفتند با چند نفری خدافظی کرد و سمت امین
و پگاه رفت کنار امین ایستاد امین یواش با پگاه حرف میزد و سرشو میبوسید چشمش به ایمان افتاد که
با بطری اب نزدیک میشد-پگاه بیا یه کم اب بخور
پگاه دماغشو بالا کشید-نمیخورم

ایمان سر بطری رو باز کرد و جلوی دهن پگاه گرفت-بخور عزیزم صدات در نیامد
پگاه سرشو برگردوند و چشم تو چشم شدند به چشمای پگاه نگاه کرد هیچ حسی توش نبود بی تفاوتی
چشماش حالشو خراب کرد پگاه روشو برگردوند

با اخم از پگاه چشم برداشت و سمت مامانش که کنار مامان پگاه نشسته بود و سعی میکرد
ارومش کنه خم شد و کنار گوشش اروم گفت: خاله رو بلند کن بریمه مسجد رفتن مسجد
مامانش به دور و بر نگاهی کرد-فاطی؟ عزیزم پاشو بریم مسجد
خاله فاطی با صدای بلند گریه کرد-نمیتونم ولش کنم بزار بمونم پگاه کنار مامانش نشست و سرشو
تو بغل گرفت و با صدای بلند گریه کرد

همه رفته بودند فقط خودشو امین بالای سر مامانشو پگاه و خاله فاطمی ایستاده بودند پگاه هنوز گریه میکرد امین تلفنشو قطع کرد- بابا بود گفت بریم مسجد
 مامانش ایستاد- امین شما برو من پیش فاطمی و پگاه میمونمیه کم قران میخونیم میایم
 امین خم شد و خاله فاطمی رو بلند کرد- پاشو زن داداش سرد شده بریم مسجد زشته نباشیم
 - امین تو رو خدا بزار بمونم
 پگاه استاد و دماغشو بالا کشید- عمو تو رو خدا بزار بمونیم
 جلو رفت و دستشو روی شونه ی امین گذاشت- تو برو من میمونم خاله و پگاه رو میارم
 زن داداش بیا بریم بخدا حالت خوش نیس
 خاله فاطمی نشست- امین موقع تشیع نداشتین بمونم بزار حالا بمونم
 به صورت پگاه نگاه کرد هنوز گریه میکرد- امین برو من هستم مامانم میمونه
 - اراهمین شما برید من و میلاد میمونیم با پگاه و فاطمی میایم

توی اینه ی جلو به پگاه نگاه کرد سرشو چسبونده بود به شیشه و چشماشو بسته بود متوجه سنگینی
 نگاه مامانش شد بهش نگاه کرد با اخم بهش نگاه میکرد دوباره از اینه نگاه کرد چشمای پگاه بسته
 بود یوفی کشید- خاله فاطمی؟
 - جونم خاله؟

- مسجد تمومه دیگه نمیرسیم بریم کجا؟
 صدای گریه خاله فاطمی بلند شد- میلاد عزیزم برو خونه
 - باشه چشم دوباره از اینه به پگاه نگاه کرد چشماش باز بودند و بیرون خیره شده بود

توی سالن نشسته بود و به اشپزخونه دید داشت پگاه داشت چای میرخت و ایمان بالای سرش ایستاده
 بود و اروم توی گوشش حرف میزد عصبی پاهاشو تکون داد شب هفتم بود خونه حساسی شلوغ بود از
 وقتی از سر خاک اومده بودند پگاه نگاشم نکرده بود جدی جدی ندید میگرفتش و بی اعتنایی
 میکرد ایمان سینی چایی رو از پگاه گرفت و از اشپزخونه خارج شد به اشپزخونه نگاه کرد فقط زن
 دایی پگاه رو میشناخت از بین خانم‌ها توی اشپزخونه بلند شد و سمت اشپزخونه رفت زن دایی پگاه
 لقمه ای از حلوا گرفته بود جلوی دهن پگاه و اصرار میکرد بخور هوارد اشپزخونه شد- پگاه؟

پگاه سمتش برگشت و با دیدنش اخم کرد لقمه رو از زن دایش گرفت و سمتش اومد- زن دایی من
 برم تو اتا قسرم داره میترکه کارم داشتی صدام کن
 - باشه برو عزیز ماقا میلاد چیزی میخواین؟

به چشمای پگاه زل زد- اراهیه کم اب
 پوف پگاه رو شنید- زن دایی من میدم بهشون
 لیوان ابی پر کرد و سمتش گرفت سرشو پایین انداخته بودو نگاش نمی کرد لیوانو گرفت از دستش اروم
 کنار گوشش گفت: پگاه باید حرف بزنی

پگاه نگاشم نکرد از کنارش رد شد و سمت یکی از اتا ق رفتم و در و بست به دور و برش نگاه
 کرد خیلی شلوغ بود همه حواسشون به خودشون بود ولی باز نمیتونست سمت اتا ق بره با عصبانیت
 لیوانو روی این کوبید و از خونه بیرون زد

به تلوزیون چشم دوخته بود ولی حواسش جای دیگه ای بود ایمان کنارش نشست- پگاه؟
 - هووووم

به چی فکر میکنی؟

لبخند زد-زیادی پرو تشریف نداری؟

ایمان لبخند زد و بهش خیره شدبا صدای داییش هر دو برگشتند سمتش-عید بیاین پیش ما فاطی
مامانش شلوار پر هام بالاتر کشید-ببینم خدا چی میخوادمگه شما نمایین؟اینجا هوا بهتر از دوبیه
زن داییش با دستمال دستش بازی کرد-عمه که دیگه نیست کجا بیایم؟تمام صفای ایران اومدن
واسه عید به خونه عمه بود

خودشو جلوتر کشید-زن دایی ما که هستیمدایی سبحانم هست
-فدات بشم پگاهمن و زن سبحان باهم کنار میایم؟

خندید-خداییش نه

دایی برهان خندید-مامان که زنده بود اوضاع اون بوددیگه چه برسه به الان
زن دایی دماغشو بالا کشید-احترام عمه واجب بود

-بله زن دایی در جریانیم

همه با صدای بلند خندیدندایمان صداشو صاف کرد-مامان!مادر جون نیستعمه فاطی مثل شیر
وایساده جرات دارین صدا بدین

باباش وارد سالن شد-ایمان عمتو وارد قضیه نکزن من عاشق فیلمای اکشنهیبیشتر میندازنشون به
جون هم

نفس عمیقی کشید و به جمع خندون نگاه کرد دو هفته گذشته بود از مرگ مامان بزرگشفردای
قضیه خونه و میلاد مامانبزرگش فوت کرده بودحالش توی یک ماه گذشته اونقدر بد بوده که الان
میلی به خندیدن نداشته باشهدترین روزای زندگیش کند میگذشتهش منتظر بود یه اتفاق بد بیفتهاز
همه بدتر رابطه خودشو میلاد بودتو ای دو هفته میلاد سعی کرده بود باهش حرف بزنه ولی
نمیخواست بشنوهمیترسید میلاد نتونه توجیح کنه حضور اون دخترای توی خونه و از طرفی به
باباش قول داده بود دیگه ادامه ندهبهبترین اتفاق ای مدت فقط بخشش باباش بودالان دیگه باباش
باهش حرف میزدهنوز مثل قبل نشده بود ولی اینجوری هم جای شکر داشته قول مامانش باید
میگذاشت زمان بگذره تا باباش اروم بشه و فراموش کنهمین که دوباره اجازه میداد دانشگاه بره
یعنی داشت دوباره بهش اعتماد میکرداما دلش واسه میلاد تنگ شده بود خودش میدونست باید
بزاره توضیح بده ولی عصبانی بودهر جوری فکر میکرداون دختر نباید با اون ریخت و قیافه
توی خونش بود و لیوان قرمز دست اون بوده باشههر بار که میلاد سعی کرده بود باهش حرف
بزنه یاد اون اتفاق میفتاد و نمیتونست به حرفاش گوش کنهاون شب سخت زندگیش بوددلش
شکسته بودهمش به این فکر میکرد خودش تو چه حالی بوده وقتی میلاد کنار اون دختر نشسته
بودوقتی خودش گریه میکرد شاید میلاد با اون دختر میخندیدتمام این فکر باعث میشد بغض کنه و
دوباره حالش بد میشدشبا تا صبح گریه میکردو به این فکر میکرد بخاطر بودن میلاد چیکارا
کردهاز شکستن دل مامان و باباش تا بی ابرو شدنشون اون موقع میلاد

نمیدونست ساعت چنده فقط میدونست چند ساعتی هست روی تخت خوابیده و خوابش نمیبهرتمام
حرفا و خاطرات میلاد جلوی چشمش بودبا یاد اوری لحظه به لحظه اش گریه کرده بودکار هر
شبش بودهمش به این فکر میکرد چرا میلاد باهش این کارو کردبلند شد و از اتاق بیرون رفتبا
صدای پیچ پیچ ارومی که از آشپزخونه میومد ایستاد-نمیدونم علی ولی این راهش نیست

-خودمم میدونمفرهاد میگفت میلاد دیوونشون کردههر چی بهش میگن صبر بده حالیش نیسپسر
درک نمیکنه ما هنوز عذابداریم

-علی جان! مامان دو هفته س فوت کرده در ستاحترام مرده واجبه درستولی پگاه جلو چشم داره
اب میشه

-من نمینونم انقد اسون بگذرمپگاه و میلاد کارشون درست نبوده
پس ربطش نده به مامان من
-فاطی؟

-باشه میدونمعلی بگو بعد چهلم صحبت میکنیم
-کارشون خوب بوده که با دلشون راه بیام؟

-علی! پگاه بچی کردهخدا پشیمونهحال و روزشو ببینهیچی ازش نمونده
-حواسم بهش هسمنم نگرانمولی فاطی دلم راضی نیستبه مولا راضی نیست قضیه مینو و فرزاد
تجربه نشد؟

-نه میلاد فرزادهنه پگاه شبیه مینو

-اره میلاد عاقلتره بچه ی کاریهرو پای خودش ایستادهپگاهم خداروشکر شبیه مینو نیسولی من
خودمو زدم به خریت به رو نیوردم قبل ار قضیه خواستگاری فرزاد و مینو باهم بودندسر میلاد و
پگاه هم بزمن خودمو به خریت؟په کم اوضاع رو سبک و سنگین کنابا و عمو رابطشون خراب
شدهتکلیف مینو و فرزاد معلوم نیساکه اینا دست از لجبازی برندارن طلاق بگیرن که دیگه چیزی
بین دو خانواده نمیمونهمن دخترمو دوباره بفرسم تو اون خانواده؟تو خانواده ای که به خواهرم به
چشم یه احمق تمام عیار نگاه میکنن؟فاطی! پگاه بفرسم که حماقت عمشو بزمن تو چشم؟

-پروین مثل خواهر نداشتمهجوتش واسه پگاه میرهاهل این حرفا نیس

-اون خانواده فقط پروینه؟بله!من دخترمو دست فرهاد و پروین میدمولی بنظرت فقط اون
دوتان؟بقیه نیستن؟فکر مینو و فرزادو نکنم که با این وصلت هی با هم چشم تو چشم میشن؟خواهرم
به کنارمردم قراره پشت سر من چی بگن؟اقامو چیکار کنم؟اگه من و تویم و پروین و فرهاد همین
فردا بیان دست پگاه رو بزارم تو دست میلاد
-حرف مردم واست مهمه یا زندگی دخترت؟

-من دارم بین این مردم زندگی میکنمحرشون مهمهفاطی زندگی پگاهم مهمه که نمیخواه اینا الان
کلشون داغفردا خودشون با حرف مردم کنار نمیان میشن مینو و فرزاد
-خدا نکنه

-بله خدا نکنهمن بنده باید جلوشو بگیرم یا نه؟

-حرفات درستولی دل پگاه چی؟

-زمان بگذره از سرش میفته

-لج نکن علیپگاه رو خرد نکن

-این همه حرف زدم تازه میگی لج نکن؟در ضمن پگاه وقتی منو داشت خرد میکرد با این کارش
فکر باباشو کرد؟من رفتم بخوابتمو هم ول کن این ظرفارو

-پگاه بچی کرد پشیمونم هستتو کاری نکن که فردا پشیمون بشیتو برو بخواب ظرفارو بچینم تو
ماشین میام

توان راه رفتن نداشتتمام زورشو زد و خودشو زود رسوند به اتاقش و درو اروم بستپشت در اتاق
نشست و زار زدجلوی دهنشو گرفته بود که صداش بیرون نرهتمام وجودش درد میکردصدای
باباش تو گوشش بودراست میگفت وقتی با میلاد بود فکر نکرده بود داره با باباش چیکار میکنهدو
دلی دیوونش کرده بودمیلادو هنوز دوست داشت ولی میلاد با اون دخترها دیدن اون دختره فهمید
میلاد ارزش خیلی چیزا رو نداره

با عصبانیت ماشینو جلوی در دانشگاه پارک کرد و پیاده شد وارد دانشگاه شد پگاه کنار دوستاش ایستاده بود فقط بینشون نگارو میشناختن باید جلو میرفت ولی باید به زورم که شده مجبورش میکرد به حرفاش گوش کنه جلو رفت-سلام
پگاه هول شدنگار دست کمی نداشت ولی خودشو زودتر جمع و جور کرد-سلام اقا میلاد خوبین؟ بچه ها اقا میلاد پسر عموی پگاه هستن
سری برای دخترا تکون داد-خوشبختم پگاه بریم؟
پگاه هنوز هول بود-ها؟ نه کجا بریم؟ یعنی من الان کلاس دارم
دست پگاه رو گرفت و فشار داد-کارمون مهم تره
نگار خودشو جلو کشید-اها میلاد پگاه این ترم خیلی غیبت داره در جریان که هستی
دست پگاه رو کشید-بله ولی کارمون مهمه با اجازتون

در ماشینو باز کرد و پگاه رو هل داد داخلش شد روش و کمر بندشو بست و با تهدید گفت: پگاه بچه بازی بسهر چی با دلت راه اومدم بسهمثل یه دختر خوب بشین تو ماشین حرفم نزن
ماشینو سریع دور زد و نشست پشت فرمون و راه افتاد-میریم خونه حرف میزنیم
پگاه داد زد-من پامو تو اون خونه نمیزارم
با اخم برگشت نگاهش کرد و مثل خودش داد زد-پگاه به اندازه کافی گه زدی تو اعصابم در خونه تا اینجا دنبالت میومدم با من لج میکنی سوار تاکسی میشی؟ نگفتم نشو؟ لج کردنی نشونت بدم

در خونه رو باز کرد و ایستاد تا پگاه وارد بشه پگاه توی راه حرف نزده بود خوب بود گذاشته بود اعصابش یه کم اروم بشهر و رودیو باز کرد به پگاه نگاه کرد با اخم وسط حیاط ایستاده بود-بیا تو -نمیامه اینجا حرف بزن

چشماتو بست تا داد نزنه-بیا تو همسایه ها صدامونو میشنون
پگاه محکم تنه ای بهش زد و وارد شد ایستاد و نفس عمیق کشید باید اروم میشد نباید داد میزد با پگاه باید اروم حرف میزد و گرنه اونم شروع میکرد به داد زدن وارد سالن شد پگاه روی کاناپه نشست بودو زل زده بودرد نگاهشو دنبال کرد چشمش به در اتاق بسته بود اتاق خوابشون اتاق خوابی که خودش دیگه نمیتونست تحملش کنه پگاه خیلی بد موقع رسیده بود وارد اشپزخونه شد و از شیر آب خورد پشت دستشو روی دهنش کشید و کنار پگاه نشست نفسی گرفت-پگاه؟ عزیز من اونجوری نیست که فکر میکنی جون خودتبه جون مامان اونا همکلاسیای دوره ی دانشگاه بودن بچه های اصفهان اومده بودند شیراز هتل نرفتن من توی رو دروایی مجبور شدم بیارمشون اینجا
پگاه بغض کرد-اون دختر با اون ریخت و قیافش فقط همکلاسی بود؟ اصلا اصلا چرا اومده بودند شیراز؟

بهش نزدیک شد-گریه کردی نکردی فقط قراره حرف بزنی دختره داره میره کانادا گود بای پارتی گرفته بود خبرش اصفهان بود من نرفتم با بچه ها اومده بود شیراز مسافرت زنگ زد با من خدافظی کنه

پگاه دماغشو بالا کشید-یاور کنم؟

من تالا بهت دروغ گفتم؟

نمیدونم

اخم کرد-نمیدونی؟ یعنی چی نمیدونی؟

-میلاد اون دوتا چی؟ تو اتاق خواب من داشتن چه غلطی میکردند؟ اصلا چرا شما دوتا تنها بودین؟

پگاه! عزیزم! اون دوتا نامزد بودند رفتن تو اتاق میتونسم بگم نرید؟ من و یاسمن تنها نبودیمسینا هم بود اون لحظه رفته بود بیرون سیگار بکشه

-هه! یاسمن! همه همکلاسیاتو به اسم کوچیک صدا میکنی؟ جالبه

پوفی کشید-پگاه

-نامزد بودن ها؟ بچه گول میزنی؟ من از اون اتاق متنفرم اون اتاق فقط واسه من و تو بود از دیوار ای اون اتاق کثافت میبار خونمون بوی کثافت میدهمیفمی؟؟

با صدای گریه پگاه دستاشو مشت کرد-کاغذ دیواری اتاقو عوض میکنم اصلا اتاقو عوض میکنیم خوبه؟

-نه! نمیخوامحالم از این خونه بهم میخوره میفهمی؟

بلند شد و سمت اشپزخونه رفت لیوان ابی واسه پگاه آورد-بیا یه کم اب بخور انقدر زود نزن زیر گریه قرار بود فقط حرف بزنی

پگاه با دیدن لیوان قرمز دستش بلند شد لیوانو ازش گرفت و پرت کرد کف سالن و شکوندش داد زد- من حالم از این لیوان بهم میخور هلیوان منو دادی دست اون دختره؟؟ من دیگه بهش لب نمیزنمن از کجا باور کنم دختره با اون ریخت و قیافه جلوت نشسته بود هیچ کاری نکردی؟ ها! پسر پیغمبری تو؟ تنها بودین و هیچ کاری نکردی؟؟

دستشو محکم روی سرش عقب و جلو کرد و موهاشو بهم ریخت-بسه پگاهبسه

پگاه هنوز جیغ میزد-بس نمیکنماز کجا معلومها؟؟ وقتی به من نزدیک میشیمیتونی به یکی دیگه هم نزدیک بشی

داد زد-پگاه! میفهمی داری چی میگویی؟؟

جیغ پگاه روی مخش بود-پگاه مردوقتی تو رو تو اون حال با اون دختره دید مردفهمیدی؟ فهمیدی چی کشیدم تو این مدت؟ بابای من رو تخت بیمارستان بودبخاطر من کثافت قلبش درد گرفته بودمن احمق حالم خراب بودمن احمق اومدم تو حالمو خوب کنیدیلم پر بوداومدم تو ارومم کنیدیلم تو اون لحظه ای که من حالم خراب بودتو چیکار میکردی؟ ها!

پگاه هنوز داد میزد-منو ببین؟؟ یادت بیاد باهام چیکار کردیوایوای ما چیکار کردیم؟ وایوای میلاد بابام بفهمه سخته میکنه بفهمه دخترش تا کجا پیش رفته خودشو میکشهمیفهمی میلاد؟ وایمیدونی بابام چه حالی شد وقتی بهش گفتن برو برگه ی پزشک قانونی بگیرم امانم میدونی وقتی ازم پرسید چه حالی داشت؟ میدونی من چی کشیدم؟ میدونی من اب شدم؟ دخترت بودنم کافیه؟ نیست بخدا که نیست سرشو انداخت پایین-

پگاه بهش نزدیک شد و با دو دست هولش داد-اون موقعی که به زور وادارم کردی فکر کردی شاید یه روز منو نخوای؟

با عصبانیت سرشو بلند کرد-به زور؟

پگاه جیغ کشید-اره به زور

از درون گر گرفتداغ شداز خشم دستاش و دندوناش میلرزید فریاد زد- به زور؟؟ معنی زورو نمیدونی

پگاه جیغ کشید-اره توی نامرد به زور وادارم کردبیه سمت پگاه رفت و پرتش کرد روی کاناپه روش خیمه زدپگاه زیر بدنش دست و پا میزدمحکم بوسیدشخشن و طولانی بوسیدشپگاه هنوز دست و پا میزدهنوز جیغ میزد دستشو برد سمت دکمه های پالتوشو بازشون کردپگاه جیغ میکشید و با مشت توی سینه اش میکوبیدبا یه دستش دستای پگاه رو گرفتو پالتوشو دراوردتی شرت پگاه رو به زور از سرش بیرون کشید و همراه مقعنه اش پرت کرد کف سالنپگاه هنوز جیغ میزد و التماس

میکرد روش دوباره خیمه زد با دست لباس زیر پگاه رو بالا زد و خم شد روش دستشو برد سمت شلوار پگاه که پگاه جیغ زد و خدا رو صدا کرد با شنیدن اسم خدا تمام تنش لرزید شوکه شد داشت چه غلطی میکرد این پگاه بود این عزیزش بود بلند شد و ایستاد به پگاه خیره شد که با صدای بلند گریه میکرد پگاه پرید لباسشو جمع کرد روی سینه اش و دوید سمت در پشت سرش دويدتوی راهرو گرفتش از پشت پگاه جیغ میکشید و دست و پا میزد محکم گرفتش-پگاه؟ عزیزم؟ غلط کردم پگاه من نفهمیدم دارم چه گهی میخورم پگاه هنوز دست و پا میزد و التماس میکرد و لش کنه-پگاه بخدا مرگ مامان نفهمیدم چون خودت غلط کردم پگاه؟ پگاه رو برگردوند و محکم بغلش کرد پگاه توی بغلش میلرزید بغض کرد-پگاه؟ عمرم چون پگاه غلط کردم نفهمیدم پگاه پگاه هنوز گریه میکرد و میلرزید چیزی راه نفس کشیدنشو بسته بودتوان ایستادن نداشت پگاه رو همراه خودش روی زمین نشوند صداش بغض داشت-پگاه؟

به من تهمت بزن بانوم از بی حرفی میترسم
بگو هر چی که دوس داری بگو بستم بگو هر زم

تی شرت پگاه رو ازش گرفت و با دست لرزون تنش کرد پگاه بی صدا اشک میریخت
بگو هیچ چیزی حالیم نیست بگو اصلا نمیفهم
بگو معصومی چشم فقط حربه اس یه جور دام
بگو طعم هزار تا لب همیشه روی لبهامه

پالتوشو برداشت و تنش کرد دکمه هاشو بست دستاش میلرزید پگاه زل زده بود به چشماش
بگو بانوبگو باز مگو که لایقت نیستم
ولی هرگز گلم عمر منگو که عاشقت نیستم

مقعنه شو سرش کرد و مرتبش کرد با انگشتاش اشکاشو پاک کرد چشمای خودش پر شد
بگو حرفای من کلا دروغ حرفای مفتن
گلم! کوتاه نیای اصلا آگه چیزی بهت گفتم
محکم بغلش کرد با صدای گریه ی پگاه بغضش شکست مرد بود و شکست مرد بود و گریه کرد
بگو هر چی بهم گفتی همه شهرو خبر کردم
مراعاتم نکن اصلا بگو نامرد نامردم
بزن
بزن

بزن هر قدر که دوست داری واسه این روح سردرگم
واسم اصلا مهم نیس که چه فکری میکنن مردم

سر خیابون پگاه اینا ایستاد هنوز بغض داشت پگاه هنوز ساکت بود و حرف نزده بود پگاه درو باز
کرد دستشو محکم گرفت صداش گرفته بود-پگاه ببخش ببخش
پگاه بهش نگاه کرد اشک توی چشماش حلقه رده بود-خستم میلادخستم

به پشت سرش نگاه کرد اشاره ای به نگار کرد و از روی صندلی بلند شد برگه شو داد دست مراقب و بیرون اومد همین که از ساختمان بیرون اومد نگار ضداش کرد-پگاه؟پگاه؟ ایستاد تا نگار برسه-چطور بود؟ کارت دانشجویی و خودکارشو توی کیفش گذاشت-نگار این ترم مشروطم باهم راه افتادن-نخونده بودی مگه؟؟ -تو این روزا تنها کاری که میتونم بکنم فقط فکر کردنه -میدونمشروط نمیشی فو قش معدلت خوب نمیشه -همش میگم این نیز بگذردولی میدونم به این اسونی نمیگذر هیخیال! ماشین نیوردماوردی تو؟منو برسون جون خودت -اره اوردم میگم پگاه؟ -ها؟ -میلا دیشب بهم اس داد؟ ایستاد و نگاش کرد-خب؟ نگار دستشو کشید-بیاوسط راه وایسادی دستشو کشید-خب؟

- نگار؟

-باشه بابا داد نزن گفتم امروز ساعت چند امتحان داریمینی خودش پرسید من گفتم بمیر نگار

-پگاه باورم نمیشه نخوای ببینیش نگار من اینروزا به اندازه کافی درگیر هستم بابام تازه باهام دوباره خوب شده نمیخوام خراب شه -بیخشی د فکر کردم کار خوبی کردم -اشکال نداره حالا فکر میکنه دانشکده خودمونیمتو که نگفتی امتحانمون اینجاست؟

-نگار جان! رنگ لباس زیرم میگفتی گزارشت کامل باشه نگار خندید-ای جونماگه پرسید میگم امروز چی پوشیدی؟ حوصله نداشت-کوفتخدا کنم نیومده باشه

توی ماشین کنارش نشسته بود کنار خیابون پارک کرده بیرون نگاه کرد برف اروم میبارید از جلوی دانشگاه که سوارش کرده بود به جز سلام هیچ حرفی نزده بودند زیر چشمی نگاش کرد دستشو گذاشته بود لبه ی شیشه و انگشتو میکشید روی لباساخم عمیقی کرده بود سرشو انداخت پایین با انگشتاش بازی میکرد هنوز اتفاق اون روز یادش بود اون روز مرگش بود خیلی ترسیده بود اونقدر ترسیده بود و اونقدر جیغ زده بود و دنبال راهی برای خلاص شدن از زیر دست میلاد گشته بود که اصلا یادش نبود اون لحظه چه حسی به میلادی داشت که وحشیانه داشت بهش با یادآوری اون روز بغض کرد اما یادش افتاد توی راهرو میلاد با بغض حرف زده بود بغلش کرده بود لباساشو خودش تنش کرده بود لرزش مردمک های چشمشو دیده بود وقتی از بغلش بیرون اومده بود تر بودن مژه های چشم مردشو دیده بود اون لحظه یادش رفته بود میلاد چیکار کرده دلش با سرخی چشمای مردش ریخته بود دررور مردش پیش چشمش شکسته بود بیشتر از اون شبی که جلوی چشماش از باباش کتک خورده بود چشمای میلاد و بغض صداشمگه میشد نبخشه؟ مگه میشد

نادیده بگیره التماس صدای مردشو؟ سعی کرده بود ببخشه سعی کرده بود فراموش کنه ولیولی
بخشیده بود اما فراموش نکرده بودخودشم نمیدونست کلمه ی زور از کجا اومده بود سر
زبونش؟ مگه نه اینکه هر وقت میلاد میخواست خودشم میخواستمگه نه اینکه خودش میلادو
همراهی کرده بودمگه نه اینکه اون اوایل خودش خواسته بود و با ناز صداهش مردشو به خودش
نزدیک کرده بوداما اون روز میلاد بازم مثل همیشه زود از کوره در رفته بوداون لحظه چشمای
وحشی مردش نشونه ی جنونی بود که یهو گرفته بودشباب دهنشو به زور قورت داد تا بغضش
نشکنهز اون روز دیگه میلادو ندیده بود به جز مراسم مامانبزرگشاونم از دوراحساس میکرد بعد
از دو هفته بازم زود بوده واسه رو درو شدن با مردی که
پگاه؟

-
پگاه من میدونم الان حق ندارم اینجا باشمپگاهمن اون روزجان میلاد بیا فراموش کنیم اون
روزوها؟

لبشو گاز گرفتصداهش اروم بود-سخته

-میدونم

-منمن بخشیدمت ولی فراموشش نمیتونم بکنم

-میدونم

-اون روز ترسیده بودماون روز تو یه میلاد دیگه بودیمن اون روز اون میلادو نمیشناختم

-میدونم

بی صدا اشک ریخت-

پگاهخودمم حالم از خودم بهم میخورهبه علی پشیموننمیدونم چی شد؟یهو دیوونه شدم

لبشو گاز گرفت-میدونم

پگاهتو همه کسمیتو نفسمینباشی دووم نمیارم

هنوز بی صدا میباریدگرفتگی صدای میلاد حالشو خرابتر کرد-میدونمدیگه نگو

دستشو گرفت-فراموشش کنیم؟

به چشمش زل زد-فراموشش کنیم

میلاد نفسشو ول کرددستشو بالا برد و پشت دستشو بوسید-جبران میکنم پگاهبه مولا جبران میکنم

دستشو کشید و روی پاهاش مشت کرد-باشه

پگاه؟میخوام برم خودم با عمو علی حرف بزنم

ترسید-نه

-چرا نه؟؟خودم راضیش میکنم

-بابام عصبانیه

-دیگه مثل اوایل نیسچهلهمه مامانبزرگتم تموم شدخودم باهش حرف میزنمتو هم از اونطرف بگو

راضی میشه

-نه

-عزیز من نگرانیت واسه چیه؟فوقش یه کتک دیگه میخورم

-نمیخوام

پگاه؟بگو چیکار کنم همون کارو بکنم

-نمیدونم

-اگه دوتامون یه کم فشار بیاریم قبول میکنه

-نمیخوام؟

-یعنی چی؟؟چی نمیخوای؟

-میلااد منمن دیگه نمیتونم

-اخم کرده بود-چی نمیتونی؟؟

-دستاشو تو هم گره کرد-من دیگه نمتونمیعنی نمیخوام رو حرف بابام حرف بزوم

-میلااد بهش نزدیک شد و تو چشمات زل زد-پگاه؟

-سرشو پایین انداخت-میلااد بابام قلبش مریضهمن خجالت میکشممیلااد من میتروسم بلایی سرش

-بیادمیلااد نمیتونم تو روش بایستم نمیخوام طوریش بشهنمیخوام دوباره دلشو بشکونمبابامه

-میلااد نمیتونم یعنی واقعا نمیخوام

-صدای میلااد بلند بود-یعنی چی؟میفهمی چی میگگی؟پس من چی؟پگاه پس خودمو خودت چی؟من

-تنها نمیتونم راضیش کنمباید بفهمه تو چی میخوای یا نه؟پگاه حرفات مسخرس

-صدای خودشم بالا رفت-مسخرس؟میلااد بابام تا روی تحت بیمارستان رفت مسخرس؟

-تکلیف من و تو چی میشه؟

-نمیدونم

-یه بار دیگه بگو نمیدونم تا

-تا چی؟؟بگو نه تا چی؟میخوای دوباره

-با صدای دادش از جا پرید-پگاه؟

-

-صدای نفساس عصبی و تند میلااد میومد-من تنها وایسم جلو این همه ادم؟تو حرف نزنی؟بهم

-نمیگن این دختر تو رو نمیخواه تو داری واسه کی خودتو به اب و آتیش میزنی؟

-همه میدونن

-همه چی میدونن؟ها؟پگاه پشتمو خالی نکن

-میلااد بخدا خالی نمیکنم

-پگاه راست و حسینی بگو چقد منو دوست داری؟

-خیلی

-پس پا به پام بیا تا باباتو راضی کنیم

-نمیشه

-داد زد-نمیشه یا نمیخوای؟

-من دیگه نمیونم رو حرفش حرف بز نمقول دادم

-به منم قول دادی پام بمونی

-قول دادم پات بمونمسر قولم هستم

-پام وایسی پشتمو خالی کنی چه فایده ای داره؟

-مگه نمیگگی هر چی من بخوام؟خودت بابامو راضی کن

-این حرف اخرته؟

-اره حرف اول و اخرم

-ینی تو میشینی عقب تا من راضیش کنم

-عقب نمیشینم ولی جلو هم نیام

-خاک بر سر من که رو کی حساب کردم

-نخیر خاک بر سر من که این همه کوچیک شدم بخاطر تو

-میلااد پوف کلافه ای کشید-بسه پگاهبسه!ببین منو من عمو علی رو راضی میکنم بیایم خونتون

-خواستگاریولی به جون خودتبه مولا علی اونجا تو ساکت بشینببین چیکار میکنم

-تهدید میکنی؟

-هر جوری دوس داری تفسیرش کن

دستگیره رو گرفت تا پیاده بشهبا داد میلاد از جا پرید-بشین پگاه سرجاتماشینو روشن کرد و با سرعت حرکت کرد-بچه ایمیگم بچه ای بدت میادتا میایم حرف بزنیم یا گریه میکنی با قهر میکنی

-مجبور نیستی بچه بازی منو تحمل کنی

از بین ماشینا لایبی میکشید-هیس!پگاه هیچی نگومیرسونمت خونه میرم پیش عمو علی تا اخر هفته خونتونیمخدا داد پگاهخدا داد شب خواستگاری ساکت بشینی

بغض کرد-میلاد منو نزار بین منگنهبابام یه طرفتو یه طرفخود خاک بر سرم وسط

میلاد هنوز داد میزد-گریه کن ببین چیکارت میکنمفقط یاد گرفته گریه کنهنم تورو نذاشتم وسط منگنه فقط میگم اگه من تلاش میکنم واسه باهم بودنمون توقع دارم تو هم تلاش کنیسختیش مال جفتمونهنم غرور دارم پگاه همه باید بفهمن اگه من میخوامت توهم منو میخوای یا نه؟

سرش پایین بود و با چاقوی توی دستش بازی میکردجو حسابی سنگین بودنمیتونست سرشو بالا بیاره نگاه کنه میترسید عمو علی ببینه و عصبانی تر بشهوقتی اومه بودن دم در دیده بودشسارافون نارنجی کوتاهی پوشیده بود با جوراب شلواری مشکیحسابی خواستی شده بود با اون موهای فرشامانش سکوت سنگین جمع رو شکوند و باعث شد بتونه سرشو بالا بیاره و به پگاه نگاه کنه-راستش ما به احترام مادر خدایبامرزه فاطمی دست گل و شیرینی نیوردیم عمو علی نگاه کوتاهی بهش انداخت و رو به مامانش ادامه داد-غریبه که نیستیم پروین!بعدشم امشب قراره فقط حرف بزنیم

پوف کلافه ای کشیدباباش کنارش نشسته بود دستشو گذاشت روی پاش تا ارومش کنه-درستهجلسه اصل کاری باشه بعدا باید بابا و عمو اینا هم باشن

خاله فاطمی بلند شد و ظرف میوه رو دست گرفت-ارهحالا امشب خودمون حرف بزنیم تا بعدچرا میعاد نیومد؟میوه بخورید

مامانش بلند شد و ظرفو از دست خاله فاطمی گرفت-بشین فاطمی ما که غریبه نیستیم خودمون بر میداریمفرهاد گفت میعاد نیادبچم تا لحظه ی اومدن تاراحت بود

-علی امشب تاکید کرد فقط حرف بزنیمیعاد کجا میومد اخه؟

عمو علی دوباره نگاه کوتاهی بهش کرد-کار خوبی کردینبه پگاه نگاه کرداروم بدون حرف نشسته بود و سرش پایین بودحدود یک ماه گذشته بود از آخرین حرف زدنشونهنمون روز رفته بود پیش عمو علیتوی شرکت جای خوبی برای حرف زدن نبود ولی حرفای پگاه اعصابشو بهم ریخته بودعمو علی حرفایی بهش زده بود که تا عمر داشت فراموش نمیکرداگه هر کسی به غیر از عمو علی بود میدونست چه جوری جواب بدهولی زندگی و آینده خودشو پگاه دستش بود نمیتونست حرف نا به جایی بزهمخصوصا اینکه پگاه گفته بود حرفش حرف باباشهبا یاد اوری حرفای عمو علی کلش دوباره داغ شد و شقیقه هاش از عصبانیت نبض دار درد گرفتدستاشو مشت کردهنوز یادش بود چه جوری عمو علی با زبون بی زبونی بهش گفته بود نامردیادشه عمو علی توی چشماش زل زده بود و بهش گفته بود:فکر کردی خیلی مردی که دست دختر منو گرفتی دنبال خودت کشوندی اینور و اونور؟بهش گفته بود:خواب ببینی من پگاه رو بدم بهت!وکلی حرفای دیگه که با یاداوریشون قابلیت اینو داشت همین الان بلند شه کل خونه رو اتیش بزنهانقدر گفته بود تا عمو علی رو راضی کرده بود بعد امتحانای پگاه برای حرف زدن برن خونشونتاکیاد کرده بود مراسم خواستگاری نیست فقط برای حرف زدنتهدی کرده بود نباید سراغ پگاه بره تو این مدتترفته

بودیا رو دلش گذاشته بود تا بهونه دست عمو علی ندهسخت بود ولی انقدر اضافه کاری ایستاده بود بود تا این مدت تموم بشهدوباره به پگاه نگاه کردسروشو بالا آورده بود و چشم تو چشم بودنیگاه میدونست باباش چه چیزایی بارش کرده؟ میدونست چه خفتی کشیدهعمر اگه خبر داشتپوزخندی روی لبش اومد"بدونی هم فکر نکنم واست مهم باشه"مجبور بود واسه داشتن پگاه همه ی حرفای ریز و درشت دیگرانو تحمل کنه و صداشم درنیادهمش به این فکر میکرد که امشب اگه پگاه ساکت بمونه دیگه تموممهقسم خورده بود اگه امشب پگاه نگه میخوادش و پشتشو درنیاد دیگه تمومش میکنهداشتن پگاه سخت بودخواستنش سخت ترکوچیک شدن و تحقیر شدنو تحمل میکرد حتی اگه لازم بود التماس میکرد فقط به شرطی که پگاه پا به پاش بیاداگه پگاه باهاش باشه تا ده سالم طول بکشه منت تمام دنیا رو میکشه از همه دنیا حرف میشنفت به شرطی که پگاه باشه اگه نباشه اگه ساکت باشه تمومه

جلوی خونه ایستاد و ترمز دستیو محکم کشیدمامانش نگران از پشت سرشو جلو آورد-میلاد بیا تو مامان؟

-
باباش دستشو روی دستش که رو دنده بود گذاشت-بیا میلاد!باباجان هیشکی با بار اول جواب نمیگیرهعلی هنوز عصبانیهبزار اوضاع اروم بشه باز میریم با دست ازادش روی فرمون کوبید-دردم نه شنیدن نیست پس چیه مامان جان؟ها؟
غرورش اجازه نمیداد بگه-شما برید خونهمن میرم پیش حامدو میام

سیگار بعدیشو با سیگار روشن دستش روشن کرد و بطریو بالا کشید و گلوش سوختسروش داغ شده بوددلش سنگین بودچشمش سنگین بوداز بالای کوه به پایین پاش نگاه کردبطری نوشیدنو پرت کرد پایینهبیچ وقت اهل مست کردن نبودحتی امشب که دنیا رو سرش خراب شده بودحتی امشب که پگاه بی معرفتی کرده بودحتی امشب که دلش مردونه باریدن میخواستامشب پگاه فقط یه جمله گفته بود"هر چی بابام بگه"خرد شده بودهمون لحظه شکسته بودهمون لحظه تموم شده بودبنظرش طرح لبخند عمو علی به پگاه بیشتر پوزخندی به خودش بوددیگه به پگاه نگاه نکرده بودتا قبل از حرف پگاه بدون رودروایسی حرف زده بودعذرخواهی کرده بوداز خواستنش گفته بوداعتراف کرده بود کارش اشتباه بود ولیهمین که باباش از پگاه پرسیده بود نظرشوهمین که پگاه در جواب باباش که گفته بود:پگاه! عمو تو یه طرف این قضیه ایبگوساکت نباش حرف بزن که فردا روز پشیمون نشیپگاه نگاشو دزدیه بود و گفته بود هر چی بابام بگهدیگه ساکت شده بوددیگه حرف نزده بودحرفی برای گفتن نداشتغرورش شکسته بودبه پگاه گفته بود غرورشو نشکونهبش گفته بود پشتشو خالی نکنهبش گفته بود خردش نکنهپگاه همه چیزو خراب کرده بود همه چیزوساعت سه و نیم نیمه شب بودنتها بالای کوه نشست بودسردش بودداشت از سرما میلرزید ولی خیال رفتن نداشتاینجا همون کوهی بود که بارها با پگاه اومده بودهمون کوهی که برای اولین بار پگاه رو بوسیده بودهمون کوهی که پگاه بارها بارها همین جا گفته بود دوشش دارهفریاد زد:دوست داشتنت همین قدر بود پگاه؟ کل دوست داشتنت خالی کردن پشت من بود؟همه ی دوست داشتنت خرد کردن من جلوی همه بود؟دست کرد سنگی پرت کرد توی تاریکی با تمام وجود داد زد:چقدر دوست داشتنت کم بود پگاهچقدر کمی دوست داشتنت درد داره پگاه

گلوش سوختدلش سوختچشمش سوختاشکش ریخت روی گونه اش و باد سردی اومدلرزیدداد
زد:دیگه تمومه پگاهدیگه نمیمونم

چشمامو بستم رو خودم از مرز تقدیرم بری
با اینکه میدونی خودتاین بار میمیرم بری
چشمامو بستم رو خودممغلوب این تصمیم شم
یک عمر جنگیدنم نرینه وقتشه تسلیم شم
تسلیم شم از دست میریبه بن بست میری
دلنتگیام تکرار میشه اوار میشه
با فکر تو همخونه میشمدیوونه میشم
چیزی نگو از مقصدت تا من نرم دنبال تو
اما بگو وقتی بدماز کی بیرسم حالتو
اواره ای تنهاییو کم کم نگاه کن تو خودت
چشمامو میبندم بریچشماتو وا کن رو خودت

وقتی از کوه پایین میومد صدای انون از بلندگوی مسجد میومداز سرما به خودش میلرزید و
تصمیم داشت حتما به عمو فرشاد زنگ بزنه

گوشیش دوباره توی جیبش لرزیدپا تند کرد و از دانشگاه خارج شدبه دور و بر نگاه کرد خبری
نبوددوباره گوشیش زنگ خورداین بار جواب داد-کجایی تو؟
-چرا جواب نمیدی؟تو خیابون بالایی ایستادمگفتم کسی نبینه واست بد شه
پا تند کرد-این همه راه پیام؟خب بیا نزدیک تر سوارم کن
-بیا ماشین ندارم
-ماشینت چی شده؟
-تعمیرگاه بود
-خب ماشین یکی رو میگرفتی
-پگاه چقدر حرف میزنی زود بیا ببینم
-خیلی بی شعوری اومدم

روی نیکمت پارک نشسته بود و زل زده بود به بچه ها که فوتبال بازی میکردندخیلی وقت بود
پرهامو پارک نبرده بودپرهام این روزا خیلی ساکت شده بودهر شب به یه بهونه ای توی بغلش
میخواوبیداین روزا تنش و فشار توی خونه روی پسرک ۶ ساله هم تاثیر گذاشته بودکنارش نشست و
دستشو دراز کرد پشت سرشسرشو برگردوند و به چشمای سبز خارش نگاه کردچرا هیچ وقت
این روی حامدو ندیده بودحامد همیشه رفیق فابریک میلاد بودواسه خودش شده بود رفیق نه بیشتر
نه کمترهمیشه شوخ و شیطون بودهمیشه سر به سرش میذاشتهیچ وقت حامد جدی نبوداین حامدی
که نیم ساعت داشت باهش حرف میزد تازه کشف شده بود واسشازش چشم گرفتحامد دستشو
برداشت و روی زانوش ضربه میزد-پگاه؟

چشمش پی توپ فوتبالی بود که بین شمشادا افتاده بود-
- عزیز من؟ نمیخوای حرف بزنی؟

-
- پیگاه؟

از شمشادا چشم بر نداشتیه چیزی توی گلوش داشت خفش میکرد-نمیدونم چی شدبه خودم که اومدم دلم پیش میلاد بودمیلاد هیچ وقت نبودشولی همون بودناشم واسه منی که چشم دنبالش بود بازم خیلی بودشب قبل بیست و سه ابان تا صبح خوابم نبردحامد میگم بیست و سه ابان تا تهش برو بهترین روز زندگیمحامد جنس دوست داشتن میلاد با همه فرق میکردمن جونم پرهامه ولی میلاد جونم بودنش با پرهام فرق دارهروزی اول گفتم ادم این رابطه نیستمردونه قول داد منو واسه تموم عمرش میخوادحامد میدونسم خیال رفتن دارهحامد همون اوایل گفتم منو میخوای قید رفتنو بزحامد حرف رفتنش نبود دیگهمنو ببین ابروم رفتدل بابام و مامانم شکستمیفهمی بابات بفهمه اون دختر خوبه نبود یعنی چی؟ میفهمی بابات بفهمه دو سال زیر ابی میرفتی یعنی چی؟ حامد درک نمیکنید هیچ کدومتون؟ حامد هنوز ۶ ماه نشد که با میلاد خواستیم سال سومو شروع کنیمحامد میلاد داره میره اشکش که ریخت راه نفسش باز شد

حامد نزدیکش شد-میفهمم به مولا درک میکنم

پس چرا الان اومدی میگی لجبازی نکن؟

-اخره عزیز من تو میدونی غرور مرد چیه؟ میلاد غرورشو واسه تو گذاشت وسط

-بابام بودحامد نباید دل بابامو بدست میوردم؟ حامد من با بابام بد کردم

-میلاد چی؟

-بهش گفتم منو نزار وسط

-تو بخوای نخوای وسط بودپیگاه میدونی بابات چیا به میلاد گفته؟

برگشت بهش نگاه کرد-چی گفته؟

-مهم نیست چی گفته فقط بدون میلاد خیلی چیزا شنیده تحمل کرده واسه خاطر تو

دستشو جلو دهنش گذاشت تا صداس بلند نشه- الان داره ولم میکنه میره

-پیگاه عزیزم تو بهش بگی

نداشت حرفشو کامل بزنه اشکشو پاک کردو بلند شد و ایستاد-اگه من مهم بودم نمیرفت

حامد ایستاد-لج کردهمردیکه ی نفهم لج کردهالان عصبانیه نمیفهمه داره چه غلطی میکنه

-
- پیگاه؟

-من مهم نیستممهم نیستم دیگه حامدبیشتر از این خردم نکناگه بودم نمیرفت فقط غرور میلاد مهمه؟

- ای مردشور خودتونو غرورتونو ببرنجفتتون احمقیناخره دختره ی بیشعور اگه رفت دیگه

برگشت تو کارش نیسپیگاه عزیز من فردا جفتتون پشیمون میشید

پاهاش توان ایستادن نداشتاسم میلاد توی سرش فریاد میشدچشمای میلاد یه لحظه هم دست از

سرش برنمیداشتروی نیکمت نشستاشکاش میرختحامد غریبه نبود که پیشش گریه نکنهمیلاد همیشه

میگفت حامد مثل میعاد-دیروز خاله پروین اومد خونمونوانم میگفت تو جلوشو بگیرتو بگو

نرهمیلاد دیگه منو نمیخواد حامداگه میخواست که نمیرفتحامد میلاد همیشه فکر رفتن بودالانم

دنبال بهونه میگشتمنم بهونه خوبی دادم دستش داره میره

حامد کنارش نشست-پیگاه!بخدا خودشم نمیدونه داره چیکار میکنهپیگاه فقط منتظر یه اشاره از

توئهم رفیقمو میشناسم چشمش به گوشه خشک شد تو زنگ بزنی بهش

دستاشو محکم بهم میمالید-بهش گفتم به بابام فول دادمبهش گفتم قسم خوردم تا همه چی درست نشه باهاش نباشمحامد من خطمو عوض نکردم که میلاد بهم زنگ بزنهاين همه گذشته زنگ نزدحامد خبرشو دارم خونه رو فروختهخونه ای که بقول خودش کاشی دستشوییشم من انتخاب کردمصدای گریه اش بلند شد

-حامد دستشو گرفت به مقعنه اش و یواش کشیدش-پگاه؟ عزیزم گریه نکنبخدا داره لجبازی میکنهیه خونه بهتر میخرهبخدا خودم نوکرتم گریه نکن

گریه امونشو بریده بود-خونه رو که فروخت یعنی قید منو زده

-پگاه خانم خودت گفتی حالت از خونه بهم میخوره

-میدونستخودش میدونست من اون لحظه عصبانیمحامد چرا بهم دروغ میگی؟میلاد تصمیمشو گرفتخاله پروین میگفت ویزاش اومدهاگه دو دل بود انقدر زود کاراشو نمیکردخاله گفت خونه رو فروخته که وامشو تصفیه کنه

-پگاه بخدا منتظر تو بگی نرومیرهیگاه میلاد اگه رفت دیگه نمینونه برگرده

صاف نشستدستشو کشید زیر چشماش-چرا؟

-داره قاچاقی میره

داد زد-ها؟

-هیس! چته تو؟نمیدونسی؟ای بابا

-حامد؟

-عزیز حامد نه اونجوری که فکر کنی تا فرانسه راحت میره بقیشو قاچاقی میره

-خطرناکه؟جان من؟

نه بخدانه به جون خودتو اون

پس چرا میگی دیگه نمیاد؟

-چون اینجوری بره پناهنده میشه

-خب؟

-پگاه قانونش اینه تا پنج سال نمیتونه برگرده ایران

اشکش دوباره راه افتاد-چرا قانونی نمیره؟

-چون خرهچون نفهمهچون احمق افسار پاره کرده صبر نداره عموش کارشو درست کنه

با صدای بلند گریه کرد-میبینی تا تهش رفتهچی میگی تو برو باهاش حرف بزنی ها؟چی میگی من

بگم نرو اون میگه باشه؟حامدمن واقعا کجای زندگی میلاد بودم؟؟

به جمع شلوغ خونه نگاه کردحوصله ی این شلوغی رو نداشتهمه بودند حتی خانواده عمو ارسلان فقط عمو علی اینا نبودندبه ساعت نگاه کردعقربه های ساعت دردی که از صبح روی قلبش بودو بیشتر کردنداین درد نفسشو بریده بوداز کنار پسر دایی هاش بلند شد و سمت اتاقش رفتدرو بستتاریکی رو ترجیح میدادکف اتاق دراز کشیدکوسن های بزرگ رنگی رو زیر سرش گذاشتهوا سنگین بودشاید هم خودش نمیتونست نفس بکشهگوشیشو درآورد و روی شماره مکت کردقبل از اینکه دستش شمارو لمس کنه وارد گالری گوشیش شدرمزشو وارد کرددوماه بود مسکن درد قلبش همین عکسا بوددوماه بود چشم انتظار یه میس کال از عزیزترینش روی گوشیش بودبه عکس ها خیره شدمیخندیدصورتشو با انگشت شصتش لمس کردصدای خنده هاش توی گوشش بودعکس بعدی دستاشو دور گردنش حلقه کرده بود از پشتهر دو میخندیدندصدای نفس هاش کنار گوشش هنوز گرم بودعکس بعدی با ماهان و پرهام بود وسط دریا اب بازی میکردندهنوز اب از موهای

خرمایی فرش میچکاید عکس بعدی از نیم رخش بوداخم کرده بود پشت فرمون نشسته بود صدش میومد: میلاد عکس نگیر حواسم پرت میشه جوون مرگ میشیم دوتامونعکس بعدی لبه ی حوض گردش نشسته بودمو هاش باز بود باد میومدولبخند زده بود با صدای در گوشیشو قفل کرد و نیم خیز شد مامانش با چشمای گریونش توی درگاه در ایستاده بود-میلاد؟

نشست-جانم مامان؟

-

دستاشو باز کرد مامانش طرفش اومد بغلش کرد محکم دستاشو دورش حلقه کرد گذاشت جلوی پیراهنش از اشک مامانش خیس بشه چشمش به میعاد بود توی درگاه در ایستاده بود از لباس معلوم بود بغض داره-چته داداش کوچیکه؟

میعاد درو بست و سمتش اومد دستشو انداخت دورش میعاد هر دو تاشونو بغل میکرصدای گریه میعاد بلند شد خودشم بغض داشت درد سینه اش بیشتر شده بود ولی دیگه حاضر نبود گریه کنه دو بار برای پگاه گریه کرده بود به خودش قول داده بود به بار سوم نرسه حتی اگه میتونست به بهانه ی دلتنگی برای خانواده اش گریه کنه

مامانش نشسته بود کف اتاقش و بیصدا اشک میرخت سرشو گذاشته بود روی پاهای مامانش دوست داشت همین الان صدای اهنگ ایزل توی اتاق بیچه و اسم زندگیش روی اسکرین گوشیش باشه یادش اومد پگاه مجبورش کرده بود زنگخوشون یکی باشه میعاد سرشو گذاشته بود روی پاهاش و دستاشو محکم گرفته بود داداشش میدونست الان دوست داره جای دستای اون دستای تپل و کوچولوی پگاه توی دستاش بود؟ میدونست داداش بزرگش بغض کرده بغض کرده از نبودن پگاه بغض کرده از بی محلی پگاه میدونست بغض کرده از رفتن و دل کندن؟

به خاله فاطمی نگاه کرد دم در ایستاده بود و مامانشو بغل کرده بود و گریه میکر دیرهام دامن مامانشو محکم گرفته بود حواسش به پشت سرش بود که پگاه بیاد پگاه بیادو بگه نره پگاه بیاد و دیگه خودش دلی برای رفتن نداشته باشه ولی خبری نبود فقط خاله فاطمی و پرهام بودند نزدیک تر رفت-سلام

خاله فاطمی مامانشو ول کرد طرفش پا تند کرد محکم بغلش کرد-میلاد دردت به جونم دستشو دور خالی فاطمی حلقه کرد این زن مادر عشقش بود این زن اغوشش مثل پگاه نبود بوی عطرش عطر پگاه نبود ولی این زن عجیب یادآور عشق بیمعرفتش بود دستشو روی کمرش گذاشت بغض داشت-خاله دخترت عجیب بی معرفته خودت نرفته خاله

خاله فاطمی ازش جدا شد و صورتشو محکم بین دستاش گرفت و پیشونیشو بوسید-نگو خاله پگام داغونهمیلاد بچم بی معرفت نیست بخدا

روی موهاشو بوسید صدش میلرزید-خاله هوای مامانو داشته باشیاخواهری کن درحقتشولش نکنیا

خاله دوباره محکم بغلش کرد-خیالت راحت خاله الهی فدات شم میلاد بخدا با پرهام واسم فرق نداره بیرون ایستاده پیش باباتعلی دوست نداره بری بخدا او میدیم تو راه گفت کاش میلاد بمونه خجالت زده نشم پیش فرهاد و پروین

لیخند تلخی زداز خاله جدا شد روی زانوش نشست دستای پرهامو گرفت به چشماش نگاه کرد چشمای پگاه بود سرشو خم کرد و چشماشو بوسید بلند شد طاقت نیورد دوباره خم شد و روی موهاشو بوسید- میرم بگم عمو علی بیاد داخلست در رفتکینه نداشت از عمو علی حرفای بدی بارش کرده بود حالا بهش حق میداد درسته هیشکی نفهمید ولی بازم پدر بود ابروی دخترش بود ناموشش بود دلش فقط از بیمعرفتی پگاه گرفته بود

کمر بند شو بستاز پنجره به بیرون نگاه کردتاریک بود خیلی تاریکاز بطری اب خوردهیچ فایده ای نداشت هنوز بغض داشت خفش میگردگوشیشو بیرون آورد به عکس پس زمینه گوشیش نگاه کردپگاه خواب بودیادش بوداون روزو خوب یادش بودرفته بودند باغ دو تاییپگاه ترسیده بود کسی بفهمه ولی خودش فقط به بودن پگاه فکر میکردسه چهار ساعتی که پگاه به بهانه ی کلاس و بیرون بودن میتونست همراهش باشهزیر درخت گوجه باغی بزرگ زیر انداز انداخته بودند تا پگاه بتونه یه دل سیر بخورहतوی بغلش دراز کشیده بودبوسیده بودشهنوز داغی عجیب بدن پگاه رو یادش بودبعدهش اروم تو بغلش خوابش برده بودپگاه ذوق ست کردن لباسشونو میکردهر دو پیراهن چارخونه پوشیده بودندچارخونه پیراهن خودش بنفش و زرشکی بود واسه پگاه نارنجی و قرمزوقتی تو بغلش خوابش برده بود ازش عکس گرفته بوددستاش که زیر سر پگاه بود توی عکس معلوم بوداون گل زردی که پگاه از وسط باغ چیده بود هنوز توی موهاش بودسرشو تکیه داد به صندلیصدای مهماندار هواپیما میومدوقتی هواپیما بلند شدگوشش گرفتدستاشو مشت کردچشماشو بستاشک از گوشه ی چشمش چکیدصدای خنده های پگاه توی گوشش بود

سلام ای غروب غریبانه دل
 سلام ای طلوع سحرگاه رفتن
 سلام ای غم لحظه های جدایی
 خداحافظ ای شعر شبهای روشن
 خدافظ ای قصه ی عاشقانه
 خدافظ ای ابی روشن عشق
 خداحافظ ای عطر شعر شبانه
 خدافظ ای همنشین همیشه
 خداحافظ ای داغ بر دل نشسته
 تو تنها نمیمانی ای مانده بی من
 تو را میسپارم به دلهای خسته
 تو را میسپارم به مینای مهتاب
 تو را میسپارم به دامن دریا
 اگر شب نشینم اگر شب شکسته
 تو را میسپارم به رویای فردا
 به شب میسپارم تو را تا نسوزد
 به دل میسپارم تو را تا نمیرد
 اگر چشمه واژه از غم نخشکد
 اگر روزگار این صدا را نگیرد
 خداحافظ ای برگ و بار دل من
 خدافظ ای سایه سار همیشه
 اگر سبز رفتی اگر زرد ماندم
 خداحافظ ای نو بهار همیشه

روی چمن های محوطه ی دانشگاه نشسته بودهوای بهاری باعث خوابالودگیش وبی حوصلیگیش میشدبا دستاش چمن رو میکندفکرش درگیر فردا بوددللیی نداشت که فردا صبح از خواب بیدار

بشهیبتر ترجیح میداد بیدار نشههین امشب نفسش قطع بشهدوست داشت به فردا اصلا نرسهدفردا تولد میلاد بود و میلاد اینجا نبودیه بغض بزرگی توی گلویش گیر کرده بود یه ماهی بود که هر کاری میکرد نفسش ازاد نمیشددیگه داشت به این سخت نفس کشیدن عادت میکرددرست از همون شبی که میلا رفت نفس کشیدن برایش سخت شده بودهمون شبی که هر کاری کرده بود نتونسته بود همراه مامانش اینا واسه بدرقه میلاد برهاون شب خونه مونده بود منتظر بود میلاد بهش زنگ بزنه بگه نمیرهساعت حدود یک نیمه شب بود که مامانش اینا اومه بودندوسط سالن ایستاد به چشمای سرخ مامانش نگاه کرد فقط یه کلمه پرسیده بود-رفت؟مامانش سرشو تکون داده بودهمیندیگه راحت نفس کشیدن یادش رفته بوددیگه زندگی کردن رو فراموش کرده بوداون شب تا صبح سرشو روی پای مامانش گذاشته بود و اشک ریخته بوددیگه جلوی باباش خجالت نمیکشید از خواستن میلاد بگهوسط گریه هاش داد زده بود-بابا من دوشش داشتبابا من میخواسمشدیده بود باباش روی زانو خم شده بودو کنار در اتاقش نشسته بودتا خود صبح سرشو روی پای مامانش گذاشته بود و دردودل کرده بوداز خواستش گفته بوداز شکستن دلشاز دلتنگی هاشاز بی قراری هاشاما از بی معرفتی میلاد بیشتر گفته بود اینکه ولش کرده و رفتهاینکه رفیق نیمه راه اون بوده نه خودشباباشم بودباباشم همون جا نشسته بوددیگه نترسیده بودگفته بود همه نگفته هاشو گفته بود ولی اروم نشده بودفردا عصرش با مامانش رفته بود خونشونپا به پای خاله پروین گریه کرده بودروی تخت میلاد دراز کشیده بود یادش اومد چه شبایی تا صبح میلاد روی همین تخت خوابیده بود و باهاش حرف زده بودیادش اومد اولایل دوستیشون بخاطر همین شب تا صبحا قبض تلفن جفتشون چقدر اومه بودیادش اومد مجبور شدن خط اعتباری بخرنیادش اومه بود میلاد همیشه میگفت کاش الان کنارم روی تخت بودیاونروز میعاد بهش گفته بود میلاد تا توی فرودگاه چشم انتظار اومدنش بودهباصدای عرفان نظری که صداسش میکرد اشک چشمشو گرفت و ایستاد-سلام خانم کیانی

سرفه کرد تا صداسش باز بشه ولی فایده ای نداشت-سلام

عرفان نظری به چشماسش زل زده بود-امری داشتین آقای نظری؟

هنوز به چشماسش نگاه میکرد-بلهخانم کیانی درمورد همون موضوعی که باهاتون صحبت کردملطف میکنید شماره منزل رو؟

سرشو انداخت پایین یادش بودگفته بود بهشعرفان نظری گریدرشون بود دانشجوی ارشد رشته ی خودشونقبلا گفته بود شماره خونشونو میخواد که خانوادش تماس بگیرندچقدر هم بی مقدمه گفته بود و پگاه هول کرده بود-من قبلا هم گفتم

-بله گفتین فصد ازدواج ندارینولی فکر میکنم اگه یه اشنایی بین خانواده هامون صورت بگیره بد نیسمن اصرار دارم مادرم حتما تماس بگیرند

سرشو بالا آورد بهش نگاه کردلبخند میزدبه چشماسش نگاه کرد نمیخندیدندبه موهاش نگاه کرد بلند و پر پشت بودند

به خانم شیک پوش رو به روش نگاه کردلبخند مهربونی داشتبرعکس شوهرش که زیادی جدی به نظر میومدبه عرفان نظری نگاه کرد صریح و با تسلط از برنامه های ایندش میگفتبه باباش نگاه کرد با لبخند به حرفاش گوش میدادطرح لبخند کمرنگی روی لب های مامانش بوداسم میلاد توی سرش تکرار میشداون شب همینجا نشسته بوداونم خوب حرف زده بوداز خواستن و علاقتش گفته بودعذرخواهی کرده بودپیراهن ابی نفتی پوشیده بود با شلوار جین مشکیعطر همیشهگیشو زده بودموهاش کوتاه بودند و ته ریش صورتش از همیشه بلندتر ولی بهش میومدیادشه وقتی گفته بود

هر چی بابام بگه چاقوی دستشو پرت کرده بود توی بشقابشبه عرفان نظری نگاه کردم مثل همیشه شیک پوش مثل همیشه با اعتماد به نفس میدونست بهش علاقه ای نداره و به خاطر اصرارش الان اینجاستولی از غرورش زده بود و به قول خودش برای نه شنیدن آماده شده بودگفته بود آماده اس انقدر بیاد که نه رو بله کنه

نشسته بود کنار میعاد هر دو به روبرو خیره شده بودند صدای خنده های مینو و فرزاد بیش از حد بلند بود میعاد پوفی کشید-چه خانواده ی خوشبختی

سرشو برگردوند سمتش مثل میلاد پوف میکشیدبه نیمرخش زل زد قیافه اش با این ته ریشی که گذاشته بود به میلاد شبیه تر شده بود سرشو برگردوند سمت دستاش مشت شده بودند اصلا شبیه دستای میلاد نبودنداهی کشید و به مینو و فرزاد نگاه کرد-چقدر من و میلاد شور زندگی اینا رو

زدیم

-پگاه؟

-ها؟

-چرا جوابشو نمیدی؟

-میعاد؟

-جانم؟

-ازش برام بگو

-پگاه؟بس نیس لجبازی؟

-کارش خوبه؟بهش سخت نمیگذره؟

-خوبه

-مامان میگفت لیورپوله

-هووم

-تنها؟

-تنها

-

-پگاه جوابشو بدهمش به مامان میگه پشیمونم

-دیگه نمیتونه برگرده

-همش از تو میپرسه

برگشت به درخت گوجه باغی اونطرف باغ نگاه کردیه روزی با میلاد اومه بودندو تایباب بازی کرده بودندجوجه کباب درست کرده بودندخندیده بودندخوابیده بودندهنوز عکساشو داشتهمه ی عکساشو داشتچشمش پر شد-دلم شکست وقتی رفت

-میلادم شکست بخدامن تالا بغضشو ندیده بودماون شب که نیومدی بغض داشتاداشم بد بغضی داشت

-میومدم فایده ای داشت؟میخواست برهاون پشت کرد به همه چیز

-فکر کرد دیگه نمیخوایش

-جونم به جونش بسته بوده

-دیگه نیس؟

-

-پگاه؟

-چه فرقی میکنه؟

-واسه میلاد فرق میکنه مامان میگفت پگاه بخواد برمیگردم
به چشماتش زل زده هیچ شباهتی به چشمای میلاد نداشت-دیره میعادخیلی دیره

-نیس

-دلم دیگه باهات صاف نمیشه دیگه هیچ وقت دلم باهات صاف نمیشه

-بخوای میشه

-بد کرد در حقم خیلی بد کرد

ماهان کنارش نشسته بود و دست کتیشو میمالید به شلوارش مینو دستشو با دستمال محکم تمیز
کرد-نکن مامانبین شلوار پگاه لک افتاد

امین دستشو کشید-پاشو بریم به کم بچرخیم تو باغچه نشستی تک و تنها اینجا؟؟
خاله پروین با لبخند دست دیگه شو گرفت-پگاه میخوام برم ته باغ باهام میای؟

-اره

-فاطی پاشو بیا تو هم

وسط مامانشو خاله پروین راه میرفتهوای گرم تابستون اینجا قابل تحمل تر بودخاله پروین دستشو
گرفت-میگم بیاین به مسافرت بریم سه تایی ها؟

لبخند کمرنگی زد-نمیدونم

مامانش دستشو انداخت دور شونه اش-بریم مشهد؟

-نمیدونم

خاله پروین فشار کوچیکی به دستش داد-پگاه؟خاله؟میخوام به چیزی بهت بگمجلو مامانت میگم
که از خواهرم عزیزتره پگاه! میلاد هر دفعه که زنگ میزنه از تو میگه بچم تو کشور غریب دلش
خونبه خدا پشیمونه که رفته این مدت جلو چشم دیدم اب شدی ساکت شدی همش تو خودتی پگاه دلت هنوز
پیش میلاده؟

-

پگاه مامانت گفت این پسره هم دانشگاهیت خیلی میاد و میره گفت انگاری داره جدی میشه؟ها؟

دستاشو مشت کرد-

-پگاه! خاله؟من مادرم تو رو خدا تکلیف بچمو روشن کناون سر دنیا داره بال بال میزنه میعاد
بیشعور قضیه خواستگارتو گفت بچم اروم قرار نداره برگرده واسش بد میشه ولی میگه پگاه بخواد

برمیگردم

-

پگاه به خاطر من جواب تلفناشو بده باشه؟

به چشمای خیس خاله پروین نگاه کرد-نمیتونم

-چرا عزیزم؟

-دیره خاله واسه پشیمون شدن دیره مقصر میلاد تنها نبودمنم مقصر بودم خاله نمیخوام من بگم
برگرده واسش در دسر شه خاله بزار زمان بگذره اینجوری واسه همه بهتره

در و باز کرد و وارد خونه شدخونه گرم بود ولی تاریکدم در سالن ایستاد و کتیشو زمین
گذاشت کتیشو پرت کرد روی کاناپه پلپورشو از سر بیرون کشید و پرت کرد وسط سالن کمر بندشو

باز کرد جلوی پنجره ی بزرگ سالن ایستادبرف میباریدبه خیابونای زیر پاش نگاه کرد سفید پوش بودنداز جیب پالتوش پاکت سیگار و درآورد فندک توی جیبش نبود راه افتاد سمت اشپزخونهخیلی شلوغ و درهم بودپیر از ظرف نشسته بود حتی یه لیوان تمیز نبود اب بخور هگازو رو روشن کرد به شعله های ابیش نگاه کردسیگار و باهش روشن کرد و گازو خاموش کردپیک عمیقی گرفت و از بطری اب بیرون یخچال اب خوردشیر ابو باز کرد و سرشو کرد زیر اب شاید از این سردرد خلاص بشهبه خودش لرزیدراه افتاد سمت سالنپلورشو از روی زمین برداشت و سرشو خشک کردروی کانپه دراز کشید و سیگار کشیدچشماشو بست

روی زیر انداز کنار بقیه نشسته بودچشم دوخته بود به پگاه که وسط اب ایستاده بودواضح نمیدید ولیبا مینو و فرزاد اب بازی میکردباباش و عمو علی با پمپ کوچیک داشتنن قایق بادی کوچیکیو باد میکردمیعاد بالای سرش ایستاده بود و غر میزد زود باشین هوا تاریک شدقایق بادی زردو همراه میعاد گرفته بود سمت پگاه و مینو میرفتکنار پگاه ایستادمیعاد میخواست سوار بشهپگاه جیغ میزد اول منفرد مینو رو بلند کرد و گذاشت روی قایق پگاه بالا و پایین میپیریدامین کمرشو گرفت بلندش کرد و روی قایق نشوندشمیعاد طناب اویزون به قایقو گرفت و جلوتر رفتمینو دست فرزاد و گرفته بود و جیغ میزدپگاه بلند میخندیدلبخند مرموز میعاد رو که دید پشت سر قایق رفتیهو میعاد و فرزاد قایقو برعکس کردندمینو و پگاه افتادن تو ابمیدونست پگاه شنا بلده ولی بازم ترسیدسمتش پا تند کرد و از زیر اب کشیدش بیرونپگاه دستشو انداخته بود دور گردنشدستشو دور کمر پگاه حلقه کردخوب بود که تا کمرش زیر اب بود و دستش که دور کمر پگاه بود کسی نمیدیدحال پگاه که جا اومد شروع کرد جیغ زدن و فحش دادن به میعاد و فرزاد از اینکه اب دریا رفته بود توی دهنش عصبانی بودخندش گرفته بود از جیغای پگاهبه مینو که اویزونه فرزاد شده بود و میزد تو سرش نگاه کردامین بهشون رسیدمینو خودشو اویزونه امین کردامین پگاه رو نگاه کرد-بیا پایین بچه

کمر پگاه رو فشار داد-پاش نمیرسه به زمین میارمش جلوترمینو هنوز جیغ میزدپشت سر امین راه افتاد سمت ساحلاز بودن پگاه تو بغلش لبخند میزدپگاه کنار گوشش اروم گفت:خوش به حال تو شد

خندید-خیلیبه پگاه نگاه کرد میخندید-جلو بابا اینا خجالت میکشم بزارم زمین -عمراواسشون نیسفاصله زیاده نمیبین

کنار امین ایستاد و پگاه رو زمین گذاشت امین با عصبانیت داد زد-جفتتون برید لباس عوض کنید به پگاه نگاه کرد اب تا زیر سینه اش بود-وای عمو گلی بیخیالبیا پوست کنم خندیدامینم خندش گرفته بود-لازم نکرده

مینو جیغ زد-من میرمیشعورا

چشماشو باز کردلبخند زدیادش بوددو سه روزی همه رفته بودند دیرپگاه از صبح توی اب بود تا شب که عمو علی به زور بیرون میوردشیداشه کلی عکس یواشکی ازش گرفته بودنمیتونستند جلوی دیگران زیاد باهم حرف بزنندمجبور بود بهش اس بده که وقتی لباسش خیس و به تنش چسبیده بیرون نیادپگاه هم محل نمیزاشت و عصبانیش میکرد

تو که بودی ای مسافر که منو در من شکستی

رفتی اما در دل من تو همیشه زنده هستی

تو که بودی که به یادت باید اواره بمونم

پا به پای باد شبگرد برم و از تو بخونم

چشماشو بسترفته بودند تخت جمشیدتوی زمین فوتبال اونجا بازی میکردندبا امین یار بودندمینو رو گذاشته بودند توی درواز هامین میعاد دربیبل زدجلوی دروازه بهش پاس دادفرزاد داد میزد که

پگاه نزاره گل بخورنیگاه خودشو مظلوم کرد-میلااد به من گل نزنیاخندش گرفته بود دختره داشت
خرش میگردایستادامین سمتش پگاه رفت-چی میگی تو بچه؟میلااد تو چرا نمیزنی
-اگه بهش گل بزنی که گریه میکنه امین
پگاه سرشو بالا و پایین کرد-هومنزن میلااد
امین دست انداخت دور کمر پگاه و بلندش کرد-بیا بزنااین عزیز دل عموشه
جلو رفت و توپو اروم زد توی دروازهیگاه تو بغل امین دست و پا میزدجلو رفت و خندید-شرمنده
شما هم شدیم پگاه خانم
پگاه با مشت کوبید تو سرش-دارم واستتا شب که تخت جمشید بودند دیگه بهش نگاه نکرده بودشب
که رفته بودند خونشونتا یک ساعت پشت تلفن منت کشیده بود تا پگاه راضی شه تا صبح باهم
حرف بزنی

انتظار دیدن تو منو اروم نمیزاره

مثل بغضی که گلومو بسته اما نمیبارهبسته اما نمیباره

پگاه با چادر مشکی ایستاده بود و چشمش پر بودکنار مامانشو مینو ایستادمامانش بلند بلند واسه
همه دعا میکرد برگشت سمت پگاه-خاله پگاه دعا کن عزیزم دلت پاکهامام رضا ایشالا حاجتتو
بدهیگاه چشم چرخوند سمتشبعدا بهش گفته بود توی حرم دعا کردم خدا هیچ وقت تو رو ازم
نگیرهیادشه خودشم همین دعا رو کرده بود
چه نشستی که چشممو برق تنهایی ر بوده
چشمی از سحر نداشتم اگه داشتم از تو بوده
چه نشستی که شکستم زیر بار غم غربت
خالی از نغمه ی شوقمپرم از قصه ی مهنت

بلند شد و رفت سمت پنجره هنوز برف با شدت میباریدپیشونیشو تکیه داد به پنجره تمام تنش از
سردیش لرزیدیداش اومد پگاه همیشه دوست داشت سرشو تکیه بده به شیشه های یخیا پا برهنه
روی پارکت یخ کف خونه راه برهشاید بخاطر این بود که دمای بدنش بیش از اندازه زیاد بودبه
دستاش نگاه کرد پگاه همیشه داغ بودخیلی داغ

گم شدم تو شهر ظلمت

رد پایی تو شبام نیست

با صدای هق هق من

کسی اینجا آشنا نیست

ای صدای اسمونی

پرم از هر چه شنیدم

کاش میشد پر کشید رفت

به هوای با تو بودن

کنار پنجره نشست هنوز برف با شدت میباریدپاهاشو جمع کرد توی شکمشفردا بیست و سوم ابان
بود

انتظار دیدن تو منو اروم نمیزاره

مثل بغضی که گلومو بسته اما نمیباره

ماشینو پارک کرد انقدر هواسش به اون جای خالی بود که متوجه نشد اینه ی بغل ماشینو کوبوند
به دیوارنمیتونست چشم برداره ازشبا دیدنش دلش ریخته بودانگار یه اب یخ ریخته بودند روی
سرشکمرش یک ان یخ زده بود از این اواربارون نم نم میباریددست کرد بارونی قرمزشو برداشت

باز میشنوم صدای بارون
میبندم چشمامو اروم
منمو یه دل داغون
ای وای نمیبرم تو رو از یاد
اتفاقی بود که افتاد

دل من باز تو رو میخواد
توی اینه ی اتاق پرو به خودش نگاه کردفیت تنش بودبه پوست سفیدش خیلی میومدبه گوشیش
نگاه کردپوف کشید و از اتاق پرو بیرون اومدنکار در ایستاده بود-چه خوشکلهپگاه بخرشخیلی
بهت میاد

خودشو توی اینه ی دوباره نگاه کرد و کمر بندشو محکتر کردباریکی کمرشو خیلی خوب نشون
میداد لبخند زد-هومخوادم دوشش دارمعکس گرفتم فرستادم واسه میلادنت ضعیفه نمیره اصلا
-اره نت همراه همیشه ضعیفهاینجا وای فای نداره؟

راه افتاد سمت پیشخون مغازه-نمیدونم بزار بپرسماقا مسعود؟
-جانم؟اندازه بود؟این که خیلی خوبه؟

-اره خوبهفقط فکر میکنم میلاد بخاطر رنگش خوشش نیاد
-اره به نظر منم یه کم جیغهننگ بزن بپرس ازش

-عکسشو فرستادم نت همراه ضعیفه نمیرهشما وای فای ندارید؟

مسعود چشمش به پشت سرش بود و لبخند میزدنه راستشهمینو بیرمیلاد غلط میکنه چیزی بگه
تا اومد حرف بزنه یه دستی دور کمرش حلقه شد و جیغ زدمیلاد سرشو از پشت جلو آورد و
شقیقشو بوسید-هییس!ابرومونو بردیاحوال داش مسعود خودم؟اجالتا منظورت که من نبودم؟
به دور برش نگاه کرد به جز خودشون چهرتا دوتا دخترم بودند سرشو برگردوندبه دست میلاد که
تو دست مسعود بود نگاه کرددست دیگه میلاد دور کمرش بودمیلاد با نگار احوال پرسه که کرد
برگشت سمتش و اخم کرد-پگاه بدون چونه درش بیار این خیلی رنگ جلفی دار همناسب بیرون نیس
اصلا

دستشو گذاشت روی دستش که دور کمرش بود-خوبه دیگهتو که گفتی کار داری نمیرسی باهام
بیای؟

میلاد از نگار و مسعود عذرخواهی کرد و همراه خودش کشوندش سمت اتاق پرو-کارمو پیچوندم
اومدمبرو درش بیار

به دور برش نگاه کرد توی دید نبودند روی نوک پاش ایستاد و گونه ی میلادو سریع بوسید-خوبه
دیگهجون من؟جون من؟

میلاد دور و برشو نگاه کرد دستشو کشید سمت انبار ته مغازه وسریع هولش داد داخل و درو بستبه
دور برش نگاه کرد تاریک بود و شلوغ پر از پلاستیکای بزرگ بودسر میلاد که جلو اومد و از
بازی شالش گوششو بوسید عقب کشید-چیکار میکنی؟میلاد ابرومو بردی پیش نگار و مسعودالان
پیش خودشون چی فکر میکنن؟

میلاد دوباره جلو اومد ولبشو سریع بوسید-هییس!ندیدن که اومدیم اینجا
روشو برگردوند که بره بیرون -نکن میلادابروم رفت

دستشو کشید-نچمیخواست

خندش گرفت-کوفتمیزاری اینو بخرم؟

-نچ

-میلاد

-نچ
 سریع بوسیدش-حالا چی؟
 چشماشو بست و لبشو جلو برد-نچ
 دوباره بوسیدش-حالا؟
 -کم بود
 دوباره بوسیدش اینبار طولانی تر-حالا
 میلاد چشماشو باز کرد زل زد تو چشماش-نظرت چیه من زنگ بزnm به مسعود بگم ما تا یکی تو
 ساعت تو انبارت کار داریم بعدش بریم بیرون پول این بارونی رو با اجاره اینجا حساب کنم؟
 خندید-قبول
 -واقعا؟
 سریع در انبارو باز کرد و بیرون رفت-اره قبول
 هوا باز بارونیه تو این شهر مهمونیه
 دلم رو به ویرونیهنیستی
 تتم سردهحالم بده
 تو این شب که بارون زده
 حالا که قلبم یخ زده نیستی
 از ماشین پیاده شد و اشک چشمشو پاک کرد بارونی قرمز هدیه ی میلادو روی بافت کوتاه و
 نازک مشکیش پوشید راه افتادگوشیش تو جیبش زنگ خورد صداش گرفته بود-بله نگار؟
 -کجایی؟
 -نگار خونمون نیستخرابش کردنیچی ازش نمونه جز یه مشت خاک
 -پگاه خودتو ادیت نکن پیام پیشت؟
 نم نم بارون میومد-نهمیخوام تنها باشم
 -پگاه خدا بزرگه
 -اره بزرگهمن اینجامیلاد اون سر دنیاخدا بالای سر هر دومیون
 -پیام؟
 -نه
 -عرفان سراغتو میگرفت
 دستاشو مشت کرد و چشماشو بستهنوز بارون نم نم میبارید
 بارونهاییزهیه عشق لبریزه
 یه کوچه سکه خیسه
 عطر تو میپیچه
 مینو وسط خودشو میعاد روی تیوپ نشسته بود و جیغ میزد بلند خندید-عمه هزار راه بیفتیم بد
 گوشمونو کر بکن
 -من میخوام پیاده شم
 محکم کمر مینو رو گرفت و به میعاد اشاره کردمیعاد تیوپو کشوند توی سرازیری وبا سرعت
 سمت پایین رفتنهمراه مینو جیغ میزدپایین که رسیدند تیوپ وارونه شد و سه تایی روی برفا پخش
 شدندبرفارو تکوند و به اخم میلاد نگاه کردسمت مینو رفت-من برم دستشویی
 -همرات پیام؟
 میلاد سریع خودشو وسط انداخت-منم باید برمچایی میخورید بگیرم؟
 همین که دور شدند میلاد دستشو گرفت-پگاه این پالتوی لامصبت خیلی کوتاس

دستشو کشید روی گوش-میلااد ببین؟ زخم شده؟ خیلی سوز میده
میلااد با دقت نگاه کرد-نه نشده شنیدی چی گفتم؟ دیگه نپوشش
دستشو کشید روی لپش-سوز میده

از دستشویی بیرون اومد میلااد منتظرش ایستاده بود با لبخند جلو رفت و دستشو گرفت میلااد عینک
افتابیشو برداشت و بهش نگاه کرد-تو رژ لب از کجا آوردی؟
خندید-تو جیب شلوارم یه دونه داشتم
-از دست تو
-میلااد بریم تو ماشین؟ باید ضد افتاب بزنم
-اونم میزاشتی تو جیب
-جاش نمیشد زنگ بزن به عمو امین بگو رفتیم طرف ماشین

توی ماشین نشسته بود و توی آینه ی جلو ضد افتابو رو صورتش پخش میکرد میلااد بهش خیره
شده بود بهش نگاه کوتاهی انداخت-ها؟
-خوابم میاد
-وا؟

خم شد و سرشو گذاشت روی پاهاش و شکمشو بوسید-والا
نکن یکی یهو میاد
دستشو بلند کرد قفل مرکزی رو زد-دیگه نمیاد
-میلااد پاشو بریمبا تو همیشه تنها بود
میلااد دست بلند کرد و شالشو کشید و سرشو خم کرد و بوسیدش سرشو بزور عقب برد-نکن
میلااد با عصبانیت بلند شد و از ماشین بیرون زد و درو محکم کوبید به توی آینه به خودش نگاه
کرد و سریع بیرون رفتند پاشو دوید-میلااد؟ میلااد؟
برگشت سمتش-پگاه خسته شد ممیفهمی؟
ایستاد-از دست من؟

میلااد کلاشو روس سرش فشار داد-نخیریه کم منو درک کن
-تو هم منو درک کن
-پگاه من با صدای عصبانی امین هر دو رو برگرشتند-پگاه؟ یه دستشویی خواستی بریا
دوید ظرف امین و دستشو دور بازویش حلقه کرد-اومدم ضد افتاب بزنم داشتم میسوختم برف خیلی
بد ادمو میسوزونه

امین هنوز اخم داشت-باشه میلااد مگه نمیای؟
برگشت سمت میلااد بهش نگاه کرد اخم بدی کرده بود-نه سرم درد میکنه میخوام بخوابم تو ماشین
رفته بودند پیستمه با ماشین میلااد رفته بودند جاشون تنگ بود ولی خوش گذشته بود میلااد تا دو
روز باهانش سرسنگین بود آخرش مجبور شده بود بعد دو روز میلااد رو ببوسه تا آشتی کنه میلااد
بهش گفته بود با بوسیدن خرمیشم

سرشو از روی فرمون برداشت و به حامد نگاه کرد که به شیشه ضربه میزد
حامد عصبی ضربه ای به داشبرد زد-پگاه انقدر خودتو ازار نده
-از کجا فهمیدی انجام؟

نگار بهم زنگ زد

-نگار؟ شماره تو رو از کجا آورده بود؟

-اون روزا که نگرانت بودم ازش گرفتم

ضربه ای روی فرمون زدیداش بود اوایل رفتن میلاد انقدر حالش بد بود که همه رو نگران کرده بودندنگار نداحامدمیع ادحتی امین هم فهمیده بود یه خبریهامانش و حتی باباشخاله پروین هر روز بهش زنگ میزدعمو فرهاد اومه بود یه بار دم دانشگاه و باهاش حرف زده بود-ازش خوشت میاد؟

-از کی؟

-نگار؟

-شاید

-دختر خوشکلیه

-خوشکله

-دختر خوبییه

-خوبه

سرشو فرمون گذاشت-میلادم میگفت من خوشکلم من دختر خوبمخیلی چیزا گفت ولی ولم کرد

-پگاه؟ عزیزم

-دیشب بهم پیام داد

-

نوشته بود پگاه فردا جای من برو خونمونهمون حونه ای که با عشق ساختمش واستبرو شاید یادت بیاد چقدر عاشقتمحامد اومدمببین خونه رو خراب کردناز گود برداریش معلومه میخوان برج بسازنحامد سه سال پیش مثل امروز شروع کردیمحامد چقدربیست و سوم ابان درد داره

هوا باز بارونیه تو این شهر مهمونیه

دلم رو به وپرونیه نیستی

تنم سرده حالم بده

تو این شب که بارون زده

حالا که قلبم یخ زده نیستی

حالم بده

بارون زده

در یخچال رو باز کرد و با دیدن ژله ها لبخند زدرس گاز ایستاد در قابلمه رو برداشت بوی عطر قورمه سبزی توی خونه پیچیدخورشتش خوب جا افتاده بودجلوی اینه میز ارایشش ایستاده بود موهایش هنوز نم داشت ژل ریخت کف دستشو موهایشو چنگ زدحالا فرهای موهای بلندش خوشکل تر شده بودندچشماشو سیاه کرده بود اینجوری دوست داشتژلب نارنجی شو محکم کشید روی لباس و برق لبو زد روشلبخند زد دوباره با زیپ پشت لباس کوتاش درگیر شدبیشتر از این نمیتونست بالا بکشتنشبتنشو کرد به اینه لباس زیر سفید گیپورش معلوم بودروی لباسش دست کشیدگلهای رنگارنگ روی پیراهن سفیدش به ارایش که کرده بود میومدموهایشو آگه باز میزاشت روی زیپ لباسشو که نمیتونست بالا بکشه میگرفتکفش عروسکی پاشنه تخت سفیدشو از کمد برداشت و پوشید با زمینه ی لباس سفیدش ست میشدبا صدای زنگ گوشیش سمت سالن دوید-الو مامان؟

-پگاه غذات خوب شد؟

لبخند زد-اره مامانگران نباش

-من نگران حالت مطمئنی خوبی؟

خندش گرفتسه روز از شبی که مردش کمک کرده بود اون لباس عروس دکلمه خوشگلشو با اون گیپورای پشت کمرش دربیاره گذشته بودروش نمیشد به مامانش بگه هنوز دوماذ عزیزش به بهانه ی آماده شدن دخترش کاری نکرده-خوبم مامان بخدا خوبم

-الهی دورت بگردمدلم پیشتمشکلی داشتی زنگ بزنتی نصف شب

لبشو گاز گرفتصفه شبا برنامه چیز دیگه ای بودبه قول خودش امدش میکرد زیاد پیش نمیرفت تا عادت کنه-باشه چشم

-هنوز نیومده؟

به ساعت نگاه کرد نه و نیم بود-نه امشب یه کاری داشت گفت دیر میاد

-باشه تنها که نمیترسی تو خونه؟

-مامان خانم من بزرگ شدم که شوهرم دادی

مامانش خندید-پگاه تا یادم میاد تو همیشه از شب تنها موندن میترسیدی

-دیگه نمیترسی هم کجاست؟ باهات حرف بزوم؟

-امین اومد بردش بیرونچم همش بهونه ی تورو میگیره

-من قربونش برمبا صدای چرخش کلید توی در لبخند زد-مامان من برم؟

-اومد؟

-اره

-باشه عزیزمپگاه مامان حالت بد شد بهم زنگ بزمن مامانتم خجالت نداره که

به مرد توی چارچوب در نگاه کرد با نگاه خیره ش گرم شد-باشه مامان سلام بابارو برسونپر هامم

بیوس خدافظ

-توهم سلام برسون خدافظگوشی رو روی میز گذاشت و سمتش رفت-سلام

هنوز خیره نگاش میکرد-سلام خوشکل خانم

دامن کوتای لباسشو با دست گرفت-تا دستتو بشوریمین میزو آماده میکنم

کتشو درآورد و دکمه ی استینشو باز کرد-بوی خوروش سبزی تو ساختمون پیچیده

لبخند زد-خدا کنم مزه شو دوست داشته باشی

بهش نزدیک شد دستشو لای موهای فرش کرد خم شد و بوسیدش -حتما خوشمزه اس

خندید دستشو دور گردنش حلقه کرد پای راستشو روی پای چپ مردش گذاشت و خودشو بالا

کشید و بوسیدش-هوم حتما خوشمزه اسدسرم درست کردم

دستشو دور کمرش حلقه کرد و اروم لپشو گاز گرفت-خوبه

خندید و جدا شد پشتنشو کرد بهش و موهاشو جمع کرد بالا-زیپ لباسمو نتوستم بکشم بالا ببندش

دست مردش به کمرش که خورد مور مورش شدبا صدای دورگه مردش لبخند زد-دوست دارم

بازش کنم

روی شکم خوابیده بوددستااشو زیر سینه اش جمع کرده بودسرشو کرده بود سمت پنجره ی کنار

تخت و به سیاهی شب نگاه میکرداشک دیدشو تار کرده بودلبشو گاز میگرفت تا صداش

درنیاددستای داغی روی کمر لختشو نوازش میکردهمونطور خوابیده سرشو چرخوند سمتبه

چشماش زل زدمرد خودشو جلوتر کشید-خوبی؟

لبشو گاز گرفت-هوم

-بیخش

نگاش افتاد به رد ناخون روی سینه پهن مردش دستشو دراز کرد سمتش و اروم کشید روش-تو
ببخش

خندید-جای مشتات نمونه
لبشو گاز گرفت و اشکش ریخت-ببخشدست خودم نبود
دستشو از روی سینه اش گرفت و بوسید-میدونمبد بودم
دماغشو بالا کشید-نبودی
دوباره بوسید دستشو-سعی کردم اروم باشم
-اروم بودیمن لوس شدم
دستشو ول کرد و دست کرد لای موهاش خودشو بیشتر جلو کشید و بغلش کرد-درد نداری؟
دستشو کرد لای موهاش بلند مردش و بهمش ریخت-دلم ضعف میره
-میرم شامو گرم میکنم بخوریم
دستشو گرفت بغض کرد-نرو تنهام نزار
خم شد و بوسیدش-هیس! نمیزار موانو پر کنم؟
-نه بدم میاد
-پگاه ده بار اون وانو شستییخدا از روز اولش تمیزتر شده
-نمیخوامدلم یه جوری میشه
-بزار یه چیزی بیارم بخوری ضعف نکنی
-بدم میاد تو رختخواب چیزی بخورم
-یه چیز شیرین بخور تا شام گرم شه
-یه مسکن بهم بدهاول دوش بگیرم بعد شام میخورم
-باشه

مسکنو با اون ترکیب شیر و عسل و زعفران خورد-میخوام بخوابم
-شام بخوریم بعد بخواب
-تو رو خدا یه کم
-باشهمن یه دوش بگیرم؟
-برو

-در حمومو باز میزارم حالت بد بود صدام بزن زود میام
صدای اب حمام که اومد اشکش ریختصدای هق هقش بلند شد دردش زیاد شده بوداسم میلاد توی
تمام ذهنش میپیچیداروم اسمشو لب زدبا صدای بلند گریه کرد

با حس نوازش گونه ش چشماشو باز کرد بالای سرش نشست بود از موهای فر مشکیش اب
میچکید-پگاه خوبی؟
دستشو دراز کرد و لای موهای فرش برد-بهترمیرم دوش بگیرمشام بخوریم
-اگه خوب نیستی نمیخواد
-نه برملافه ی دورشو دم در حمام روی زمین گذاشته چشمای نگران مردش نگاه کرد-میخوای
بیام؟

از درد صورتش جمع شد-نه فقط ملافه رو جمع میکنی؟! اومدم ملافه تمیز میکشم رو تخت
-باشهخودم میکشم مطمئن ی خوبی؟
سرتکون داد-توی کمد اتاق بغلیه

-طولش نده زود بیاغدارو گرم میکنمطوری شد صدام بزن باشه؟

زیر دوش ایستاداب گرم حالشو بهتر میکردیه لحظه زیر دلش تیر کشیداشکش راه افتاد هنوز صورت میلاد جلو چشمش بودزیر دوش با صدای بلند گریه کرد

موهای بلندشو همونطور خیس بافت و روی شونه اش انداختصورتش رنگ پریده به نظر میومدرژلب صورتی به لبش زده لباسش توی اینه نگاه کردتی شرت صورتی گشاد نسبتا بلندی پوشیده بودبلندیش کمی از باسنش پایین تر بود پاهاش خیس بود دوست نداشت شلوار بیوشههمونطور بیرون رفتوارد اشپزخونه شدمبه میز نگاه کرد غذا رو کشیده بودتا کمر توی یخچال خم شده بود-ببین چه ژله هایی درست کردیکدو سهسه رنگ!

لبخند زد و پشت میز نشست-اون که روشه بستتیه ظرف ژله هارو روی میز گذاشت و خم شد بوسیدش-خانم هنرمند خودم به سالن نگاه کرد به ساعت دیواری دید نداشت-نمیدونی ساعت چنده؟ بشقاب پر از پلو رو جلوش گذاشت-ساعت دو و نیم بامداد استاینجا خونه ی ماستپگاه عزیزم امشب خانم شدهقراره شام بخوریممنم دوسش دارم شدید هنوز درد داشت ولی لبخند زد-این سحریه نه شام دستشو گرفت و بوسید-پگاه خوب بخوربخدا ضعف میکنی لبخند زد-باشه

پاهاشو گذاشته بود روی میز شیشه ای وسط سالن و ناخونای پاشو لاک میزدصداش از اشپزخونه میومد-پگاه؟پگاه خانم

به دستاش نگاه کرد این رنگ صورتی به پوستش میومدلبخند زد-جانم؟ صداش نزدیک بوددرست از پشت سرش-تشریف بیارید ناهار -ای باباناهار بخوریم یا خجالت؟

از پشت خم شد روش و شونه ی لختشو محکم بوسید-بچه پروی شیرین من خودشو لوس کرد-جوجه کبابو کی رو میز میخوره؟سفره توی کشوی دومه صداش دور شد-خدایا امروز کی تموم میشه؟خندید

روی کانتر نشسته بودپاهاشو تاپ میداد و با هر تیکه از لواشک انارش چشمش بسته میشدبهبش نگاه کرد اخرین لیوان رو اب کشید و دستشو با رکابی سفیدش خشک کرد-بد نگذره یه موقع -نچدستتو با لباس خشک نکن

جلوش ایستاد و بازوی لختشو دندون گرفت-تپل شدی -تمام بدنم کبودهانقدر دندون نگیر

خم شد تاپ سفیدشو بالا زد و شکمشو محکم و پشت سر هم بوسید-مال خودمیدوست دارم خندیدلواشکو کنار گذاشت دست کرد موهای فر مشکیشو کشید و سرشو بلند کرد-نکنمور مورم همیشه

دستشو دراز کرد بند نازک تاپشو کنار زد و روی کبودی سینه شو بوسید-چرا تا بهت دست میزنم کبود میشی

خندید-نمیدونم

-پگاه خسته شدم بریم بخوابیم؟ دستمزد منم بده

اخم کرد-دستمزد چیه؟قرار بود روزای تعطیل همه کارای خونه با تو باشهدستورای منم مو به مو اجرا بشه

قیافش اویزون شد-پگاه دیگه چیکار کنم؟بی انصاف از صبح همه کارارو من کردم
ابروشو بالا انداخت-غر زدی تنبیه میشیاید کولم کنی
-پگاه بخدا تپل شدی
-همین که گفتم

پشتشو کرد سمتش-بیا کولت میکنم تا تخت خواب جانمان
خودشو انداخت روی کولش و دستاشو دور گردنش حلقه کرد-خوابم نمیداد
راه افتاد سمت اتاق-من گفتم بخوابیم؟من گفتم از اون بخوابیما
شونشو دندون گرفت-نرو تو اتاقبریم تو سالن
خندید-جاش مهم نیس کهروی کاناپه؟
موهاشو کشید-نه روی قالیچه جلو تلویزیون

از پنجره ی سالن سرخی غروب خورشیدو میدیداز پشت دستاشو محکم دورش حلقه کرده بودصدای نفسای ارومشو کنار گوشش میشنیدهنوز خواب بودگردنش کمی درد گرفته بود دلش نمیومد تکون بخوره و بیدارش کنهبه دستایی که دور سینه اش حلقه شده بود نگاه کردنسبت به پوست بدنش خیلی تیره بودمردشم سفید بود ولی زیر نور افتاب تیره شده بودخودش بیش از اندازه سفید بودبه حلقه ی دستش نگاه کرد پرنگین و پهن بوددرست که خودش انتخاب نکرده بود ولی دقیق همونی بود که میخواستبا شل شدن دستای دورش کمی چرخیده چشماش نگاه کرد هنوز خمار خواب بودانگشتشو کرد توی گوش مردش-پاشو دیگهشب شد
دستای دورش محکمتر شد وخم شد زیر گلوشو بوسید-اوومهنوز خوابم میاد
انگشت پاشو کشید روی پاهای مردش و موهای بلند پاشو کشید-پاشوحوصلم سر رفت
-نکنمیخوام بخوابم

سرشو جلو برد و محکم بازوشو دندون گرفتآخ مردش که بلند شد عقب کشید-پاشو دیگه خشک شدم اینجا

دستشو بازکرد-پگاه تا زمانی که این دندون گرفتنتو ترک نکنی منم دندونت میگیرم بلند شد و لباساشو پوشید-تو نامردی میکنیمن یواش میگیرم تو محکم میگیری
-صدبار گفتم اون پرده ی لامصبو بکشپگاه دید دارهاکه پرده رو نمیکشی حداقل درست لباس بپوش

کوسنای وسط سالنو جمع کرد و روی مبل چیداخروشو از زیر سرش کشید-من افتابو دوست دارمدوست دارم وقتی میخوابم افتاب روم باشهکی تو خونه ی ما سرک میکشه آخه؟
بلند شد و لباساشو پوشید پاتند کرد سمت پنجره و پرده رو کشیدصداش کمی بلند بود-پگاه بخدا یه بار دیگه این بی صاحبو کشیدیاتمام ساختمون روبرو دید دارن
اخم کرد و صداش بالا رفت-فاصله زیاده تا اونور خیابون

اونم اخم کرد صداش هنوز بلند بود-نه اونقدر که شما بی لباس تو خونه بچرخنی نیننت
اخمش بیشتر شد پشتشو کرد بهش و راه افتاد سمت اتاقحتی وقتی هم صداش کرد برنگشتوارد
اتاق شد و حولشو برداشتتوی اینه به خودش نگاه کردراست میگفت تپل شده بودتمام موهاش بهم ریخته بودروی کبودی گردنش دست کشیدبغض کرد و چشماش پر شدتوی اینه دید بهش نزدیک

شد و دستشو دور کمرش حلقه کرد و کبودی گردنشو بوسید صداش اروم بود- چرا چشات پر شد؟ ها؟ نمیدونی طاقت چشمای خبیستو ندارم؟
 سمتش برگشت و سینه شو بوسید- انقدر سرم داد نزن
 بغلش کرد و لبه ی تخت نشست و روی پاهاش نشوندش- من داد زدم؟
 سرشو توی سینه اش فرو برد و برد و هق هق کرد- اره
 دستشو دور کمرش محکم تر کرد- لوس شدی
 دماغشو بالا کشید- نشدم
 خندید- دماغتو با من پاک کردی؟
 نه
 بریم بیرون یه چرخی بزنیم؟
 - هووم
 - حوصله ش سر رفته جوجوی من؟
 خودشو بیشتر لوس کرد- هووم
 - بریم یه دوش بگیریم بعدش بریم بیرون ها؟
 - تا صبح بمونیم بیرون؟
 - تا صبح نمیشه دیر وقت میایم
 - میشه تا خود صبح بمونیم بیرون
 - آگه شد باشه
 - شامم نخوریم
 - چرا؟
 - تو میگی چاق شدم
 خندید و محکم بوسیدش- خوشکلتر شدیمن دوست دارم
 - راس میگی؟
 - اره
 - چقدر خوبه
 - چی؟
 - زندگی با تو
 - پگاه؟
 - جانم؟
 - چقدر من دوست دارم

دستشو از زیر سرش برداشت و برگشت سمتش بهش پشت کرده بود از همون اول شب که روی تخت کنارش خوابیداز همون موقعی که بوسیدش از همون موقع که عقب کشید از همون موقع که با صدای لرزانش گفت "امشب نه" همون موقع پشتشو کرده بود بهش میدونست عادت نداره رو پهلوی پیش بخوابه میدونست عادت نداره توی نور بخوابه میدونست تو این مدت عادت کرده سرشو بزاره رو سینه اش تا خوابش ببره امشب داشت عادت هاشو ترک میکرد بلند شد و شلوارشو پوشید چراغو خاموش کرد از اتاق بیرون اومد حواسش بود در اتاقو نبینده که نترسه جلوی پنجره ی سالن ایستاد دلش سیگار میخواستنه یه نخدانش تا صبح سیگار کشیدن میخواست چشماشو بستموهای بلند پگاه صدای خنده هاشاون چال های کنار لبش دست کرد لای موهای بلندش لای همون فرای درشت موهای خرمایش همونایی که همیشه با اتو صافش میکرد لیوان ابو ریخت روی موهاش پگاه جیغ

میزدخندیدخودش دست کرد توی موهاش و بهم ریختشون-پگاه موهاشو صاف نکن دلم لای اون فرا گیرهصدای خنده ی پگاه توی خونه پیچیدکنار حوضش نشسته بودگلهای مریمی که از اون پسر سرچهارراه پشت چراغ قرمز واسش خریده بود توی اب حوض شناور بود-میلااد گل نرگس واسم بخریه دونه گل برداشت گذاشت کنار گوشش-نفس بانو شما جون بخواهبا دستایی که دور کمرش حلقه شد چشماشو باز کردبازم موهای فرش با اون رنگ محشرش جلو چشماش بودکمر لختشو بوسید و گونه هاشو میکشید روی کمرشحلقه ی دستاشو باز کرد برگشت سمتشخودشو جا کرد توی بغلش و دستاشو دور کمرش حلقه کردبه موهاش نگاه کردمشکی بودصاف بودبلندیش تا پایین گردنش نمیرسیدحلقه ی دستاشو محکتر کردصداش مثل سر شب میلرزید-میلااد من بیخش امشب حالم خوش نبود

مهم بود؟مهم نبود که پش زده بودمهم نبود که نیازش سرکوب شده بودمهم نبود که حالش بهم ریخته بوددستاش هنوز کنارش اویزون بوداروم دستاشو بالا آوردروی موهای مشکیش دست کشیدکاش میتونست یه لیوان اب بریزه روی موهاش فر بشهشاید بلندم میشدشاید خرمایی هم بشندوباره صدای لرزونش اومد-بریم بخوابیم؟؟حالش خوب نبودحال خودشم خوب نبودحال زندگی خوب نبودفقط حال خاطرات گذشته خوب بوددستاشو دورش حلقه کرد و بلندش کردخیلی سبک بودخیلیاز سردی بدنش یخ کردراه افتاد سمت اتاقخوابوندش روی تختکنارش خوابیدهنوز دلش سیگار میخواستپتو رو انداخت روش-تو بخواب صداش بغض داشت-تو چی؟

-خوابم نمیداد

-چرا؟

-تو بخوابمن توی سالن نشستم

-امشب حالم خوب نیس

-میدونم

-ناراحتی؟

دستشو محکم کشید روی سر خودشموهای خودشم کوتاه بودنداز همیشه کوتاه تر -از چی؟

-ازاز اینکه امشباز اینکه نخواستم باهم

-نهبخواب من میرم بیرونبلند شد و از اتاق بیرون رفتوارد راهرو که شد صدای هق هق دختر از اتاق میومدپوفی کشیدپا تند کرد سمت سالنمیخواست صدای گریه هاشو بشنوهروی کاناپه دراز کشید یه دستشو زیر سرش گذاشتاون یکی دستشو گیر زنجیر گردنش کردزنجیر پهن پلاتینیپگاه واسش خریده بودتوی تمام این مدت از خودش جداس نکرده بودچشماشو بستپگاه هنوز میخندیدپگاه روی پاهاش نشست و با زنجیرش بازی کرد-میلااد؟

خم شد و محکم گونه شو بوسیدمیدونست با این لحن صدا زدنش یعنی لوس شدهیعنی ناز میکنهیعنی الان باید نازشو بخرهچنگ انداخت دور کمرش به خودش فشارش داد-جون دل میلااد؟

-میگما

-میگیا

-خندید-هوا گرمه

-خب؟

-موهام بلند شده

-اخم کرد-خب؟

دوتا انگشتشو بالا آورد-یه کوچولو فقط یه کوچولو موهامو کوتاه کنم؟

حم شد و نوک انگشتاشو بوسید-حرفشم نزن

-چرا؟

سرسو کرد لای موهاش و بو کشید-چون من عاشق موهاتم

زیر گلوشو بوسید-عاشق خودم نیستی؟

لاله ی نرم گوششو لب زد-چرا

انگشتاش با دکمه پیرهنش بازی میکرد-من و بیشتر دوست داری یا موهامو؟

کوتاه بوسیدش-هر دو

مشت ارومی زد روی سینه اش-واقعا که

مشتشو بوسید-موهای توئهواسه این دوشون دارم

-اگه یه روز کوتاش کنمیا رنگش کنم؟

-پگاه هیچ و قتهیچ وقت نه رنگشون کن نه کوتاشون کن باشه؟

-باشه

-قول؟

-قول

-افرین دختر خوب

خندید-میخواستم ببینم چی میگیمن خودم عمرا موهاموکوتاه کنم

قلقلکش داد-منو سرکار میزاری؟ها؟ الان حسابتو میرسم

چشماشو باز کرد و لبخند زدپگاه میخندیدباصدای بلند میخندیدتوی خونه دنبالش میدویدپگاه

میخندیدخودشم میخندیدصدای خنده های پگاه زندگی بود

روی نیکمت کنار پیاده رو نشستچشمش به لباس قرمز کوتاه درون ویتترین مغازه ی روبه رو

بودمطمئن بود این رنگ قرمز بهش میاد ولینفسش بیرون دادکلاه شو پایین تر کشید تا پیشونیشو

بگیرههوا سرد بودسوز بدی میومدبه شلوغی پیاده رو نگاه کردهمه در تکاپوی سال نو

بودندسردش بود اما میلی برای رفتن به خونه نداشتاین روزا تمام ساعتی که توی خونه بود باید

گریه ها و جیغاشو تحمل میکردبلند شد به ویتترین مغازه نگاه کردلباس قرمز خیلی به چشمش

اومده بودگوشیش زنگ خوردبا دیدن اسم مامانش لبخند زد-جانم مامان؟

-جانت بی بلا مامان جانخوبین؟اوضاع خوبه؟

اخم کرد "اصلا"-خداروشکر شما چطورین؟

-ماهم خوبیمیلاد خونه نیستید؟

-من بیرونم

-تنها؟

-اره

-هر چی زنگ زدم خونه کسی جواب ندادزنگ زدم اول به اون خاموش بود

اخم کرد-حتما خوابه

-چه موقع خوابه؟دیروزم صداش گرفته بودمریض شده؟

-پوفی کشید-نمیدونم

-میلاد؟مشکلی دارین؟

-نه

-خوبه که نمیگیفقط کمکی از دست من برنمیداد؟

دستشو روی کلاهش کشید-یه کم بهونه گیر شده

-درکش کنباهش راه بیا

بیشتر از این؟

-برو خونچرا تنه‌اش گذاشتی؟

به دوروبرش نگاه کرد-اصلا بیرون نمیاد

-تنه‌اش نزار میلاد

به ساعتش نگاه کرددیر کرده بود-میرم خونه حالا

-نگران‌ش شدمه‌ر روز بهم زنگ میزد

خودشم نگران شداز ظهر که از خونه زده بود بیرون خبری نداشت ازش-میرم خونه زنگ

میزنمبا عجله از بین جمعیت رد میشد به ساعتش نگاه کرددوباره شماره ی خونه رو گرفتبازم

جواب نداد

وارد خونه شدخونه تاریک بودبلند صداس کرده‌مه جا رو با عجله گشتمیدونست تنها بیرون

نمیره‌توی اتاق خوابم نبوداز حمام صدای ضعیف اب میومدهر چی دستگیرو بالا و پایین میکرد

در باز نمیشده‌نوز صداس میکردعرق یخی روی پیشونیش نشستمحکم روی در میکوبوند-تو رو

خدا جواب بدهصدای ضعیفش اومد-در باز نمیشهمحکم روی پیشونیش زدچند روزی بود در حمام

مشکل داشت-عقب وایسا درو باز کنمصداس نیومد محکم ضربه ای به در زددر محکم به دیوار

خوردبهبش نگاه کردلبه ی وان نشسته بود و خودشو محکم بغل کرده بودجلو رفت-تو از کی

اینجایی؟

به چشماس نگاه کرد قرمز شده بوددوندو‌ناش می‌لرزید-خیلی دیر اومدممحکم بغلش کرد-ببخشتوی

بغلش می‌لرزیدبلندش کردبوسیدشتموم تنش یخ کرده بودروی تخت خوابوندش پتو رو محکم دورش

پیچونده‌نوز گریه میکرد-جونم‌هیس!

بهبش نگاه کرد زل زده بود به تلویزیون خاموشموهای مشکیش از کنار کلاه بافتنی سفید روی

سرش بیرون زده بوددو تا بافت کلفت تنش کرده بود با شلوار بافتنیجورایم کرده بود پاش هنوز

لباش کبود بودرنگ و روش پریده بودکنارش نشستلیوان شیر داغو گذاشت روی میز تا خنک

بشه‌گرفتش تو بغلش-هنوز سرده؟

سرتکون داد-

پیشونیشو از روی کلاه بوسید-باهام حرف نمیزنی؟

-

حلقه ی دستاشو محکم تر کرد-قه‌ری؟

-

پوفی کشید-چیکار کنم اشتی کنی؟

-

سرشو گذاشت روی سرش و چشماشو بست-خسته شدمچپت شده؟باهام حرف بزناذیم نکنیه نگاه

کن چی به سر زندگیمون اومده‌حتی دردتو بهم نمی‌گیهمش بد خلقی میکنیکارت شده گریه‌بین از لج

من چی به سر خودت اوردیحرف بزنی باهام؟جان میلاد بگو چی ناراحتت کرده‌بگو چته؟بوسیدش-

جون من حرف بزنی

توی بغلش جا به جادستاشو انداخت دور گردنش و گریه کرد-خودمم نمیدونم چمه

کمرشو ماساژ داد و گونه هاشو بوسید-هیسه‌گریه نکن

بهش نگاه کرد اروم خوابیده بود روی کاناپه‌لپ تابو بست و با دست چشماشو فشار دادبالای سرش
 ایستاداروم صداش کرد-پاشو بریم سر جات بخواب
 بلند شد و نشستپاهاشو توی بغلش گرفت-همینجا بخوابیم؟دیشب خواب بد دیدم
 کنارش نشست و دستشو گرفت-چه خوابی؟نگفتی واسم که
 چشماش پر شد-صبح که خواب بودم رفتیظهرم که اومدی باهام حرف نزدی اصلا
 پشت دستشو بوسید-ببخشاعصابم خورده این روزاحالا بگو چه خوابی؟
 خودشو تو بغلش جا کرد بغض داشت-ازم خسته شدی؟
 چشماشو بست-نه
 -شدیمیدونمحالم دست خودم نیس بخدامیلاد؟
 دست کرد لای موهای مشکیش-جونم؟
 -هنوز دوسم داری؟
 -دارم
 -چرا اینجوری شدم؟
 -چه جوری شدی؟
 -عصبی شدمبی حوصله شدمبعضی وقتا دوست دارم ازت دور باشمولی بازم فقط تو هستی اروم
 میکنیخودمم از خودم بدم میاد چه برسه به تو!
 هنوز دستش لای موهای مشکیش بود-بریم دکتر؟
 هق هق کرد-ینی میگی دیوونه شدم؟
 خم شد و سرشو بوسید-نه عزیزمشاید دکتر بتونه کمک کنه
 بلند گریه کرد-نمیخواامن فقطمن فقط دلم تنگه
 دستاش مشت شد-میدونم
 هنوز صدای گریه اش بلند بودلبشو گاز گرفت-پشیمونی؟
 یهو ساکت شدبلند شد و نشست با چشمای خیسش بهش زل زدمحکم پرید و بغلش کرد-بخدا نهبخدا
 پشیمون نیستم
 چشماشو بست و نفسشو ول کرددستاشو محکم دورش حلقه کرد-میدونم
 اروم توی بغلش خوابیده بود و دست میکشید روی ریشاش-میلاد؟
 -جان؟
 -تو حموم که گیر افتادم ترسیدم
 بوسیدش-همیشه گفتم وقتی تنهایی نرو حمامفردا قفلشو درست میکنم
 -دیر اومدی
 از خودش بدش اومد"لعنت به من"دوباره بوسیدش-نمیخوای خوابتو تعریف کنی واسم؟
 با مشت کوبید روی سینه اش-خواب دیدم یه دختر موبلندی رو گرفتی تو بغلت
 چشماشو بستپگاه موهای بلندشفرای خوشکلموهای خرمایشلبخند زد-چرا از اتاق خواب بدت
 میاد؟ببین اوارمون کردی
 دوباره مشت زد توی سینه اش-توی اتاق خواب من بودی
 از حرص صداش خنده اش گرفت-چیکار میکردیم؟
 اینبار مشتشو توی سرش کوبید-کوفتنخندچه خوششم اومدهروشو برگردوند-هی واسه من لبخند
 میزنه

با صدای بلند خندیدداشت یه کم از اون فاز افسردگیش بیرون میومداز پشت محکم بغلش کرد-
کاری نداره میتونی تو هم کلاه گیس بزاریبلند باشهفر باشهخرمایی هم باشه

جیغ زد-میلا

محکم فشارش داد-ای جونمامشب بعد از حدود یک ماه دوباره میخندیدنخبری از دعوها
نبودخبری از بهونه گیریا نبودولی هنوز نگران بودباید یه فکری به حال این افسردگیش میکردشاید
بدتر میشد

دلم لک زده

برای یک عاشقانه ی آرام

که سرت را بگذاری روی سینه ام

گله کنی از تمام کابوسهای شب های نبودنم

آخرین قاب عکسو دستمال کشید و به میخ روی دیوار اویزون کردکمی عقب رفتبه عکسا نگاه
کرداین دیوار بهترین قسمت خونه بودپیر بود از خاطراتعکس همه بود مامانش باباشپرهاممینو و
فرزاد و ماهانبه جای رژلب قرمزش روی گونه های امین لبخند زدهمه بودندهمهروی بزرگترین
قاب عکس دیوار بیشتر مکث کردتوی بغلش لم داده بود و گریه میکرداین عکسو مینو با گوشیش
گرفته بودیداشه اون لحظه داشت دم گوشش میگفت-از خودم بدم میاد وقتی میدونم بخاطر چی باید
شب عروسیمون اینجوری گریه کنیلبخند زدروی شکم برآمدش دست کشیدشب عروسیشون تا
نزدیکای صبح تو بغلش گریه کرده بودمردش اون شب ساکت بود با نوازشاش با بوسه هاش
ارومش کرده بود

روی کاناپه نشست و پاهاشو دراز کردبالای سرش با اخم ایستاد-بخت میگم مثل ادم یه جا بشین
لبخند زد-بخورم اخم اقامونو
پگاه؟

خندید-وای چرا داد میزنی؟باشه بابا نمیخورم

نفسشو بیرون داد-یعنی دلم میخواد بزنت

اخم کرد-غلط کردی

کنارش نشست و پاهاشو گذاشت توی بغلش و ماساژشون داد-عزیزمن ببین چه پفی کرده بس که
سرپا ایستادی

موهاشو باز کرد و به پاهای تپلش نگاه کرد-خونه رو خاک برداشته بود

پاهاشو اروم از کاناپه اویزون کرد-من نگفتم ظهر که اومدم خودم دستمال میکشم؟بشین این
روغنرو بیارم

روی کاناپه خوابیده بود و تمر هندی میخوردمردش روی زمین نشسته بود و روغنی که مامانش
داده بودو روی شکم گرد برآماده ش میمالیدلبخند زد-مرد زندگی به تو میگن

-پرو نشومن واسه خاطر خودم این کارو میکنمفردا که دنیا اومد فسلل باباشمن میمونمو یه خانم
چاق با بدن ترک خورد

با انگشت دماغشو گرفت-خیلی بیشعوری

خندید-نچپگاه حرف بد؟فسقل بابا یاد میگیره

-دلم ضعف میره

تمرو از دستش کشید-اینا چیه میخوری؟؟ مامان میگفت سیب بده بخوره بچتون خوشکل بشه
دماغش چین افتاد-سیب دوست ندارم
-پاشو بشین کمرتم بمالم
-نمیخواد
-پاشو بینمتنبیل شدی
بلند شد-بزار یه چیزی بخورم
-بشینچی میخوای؟
-اول برو واسم یه لباس بیار بیوشم
-همینو بیوش دیگه
-نچیه پیرهن خودتو بیار
-پگاه تمام پیرهناى منو رو غنی کردی
-برو دیگه

سر گاز ایستاده بود و تخم مرغو هم میزد-برو رب گوجه بیار
در یخچالو باز کرد-اینا چیه تو هوس میکنی؟
-فسقل باباش میخواد
رب گوجه رو داد دستش و خندید-فسقل باباشه
رب گوجه رو با تخم مرغ قاطی کرد از بوش بیشتر ضعف کرد-دوغو تو یخچال بیارنونم بزار تو
مایکروفر که خشک بشه
در یخچالو باز کرد-پگاه این کنجدارو بریز روش بخور
-دماغشو چین داد-نگو بدم میاد

لقمه گنده ی دستشو گرفت سمتش و خندید-بیا همسرم دلم سوخت واست
لقمه رو از دستش گرفت و چپوند توی دهنش-دست طلا
لیوان دوغو سرکشید-الهی شکر تسیر شد مبرو بالشتمو بیار یه کم دراز بکشم
نون دستشو کشید ته ظرف تخم مرغی-امر دیگه؟
-برو دیگه
-بزار فسقل بابا دنیا بیاد دارم واست
با دهن پر حرف نزناینارم جمع کن جون پگاه

خوابیده بود روی دست چپشبا تکوناش لبخند میزد-بیا دیگهداره تکون میخوره
کنارش خوابید و دست گذاشت روی شکمش-نه خودت میزاری بکارام برس نه فسقل باباشکو؟
دستشو گرفت و گذاشت زیر شکمش-اینجا
بلند خندید-ای جونمچقدر تکون میخوره
-یواش ترسوندی بچمو
محکم بوسیدش-باید به صدام عادت کنه
لبخند زد-دیشب داشتم واسه مامانت میگفتم خیلی تکون میخوره گفت به خودت رفته شیطونه
-راست میگه به تو رفتمن از بچگی اروم بودم
-مامانتم گفت
-پگاه؟

-جون پگاه؟
-دوست دارم وقت زایمانت پیشت باشم
-اخم کرد-
-باشه اخم نکنه جور تو بخوای
خم شد و بوسیدش-منم میخوام ولی

از خواب پریده‌مه جا تاریک بود عرق کرده بود سرشو کرد سمتش روی شکم خوبیده بود و اخم کرده بود دستشو دراز کرد و اخمشو باز کرد تکون نخورد خوابش زیادی سنگین بود اروم از تخت پایین اومد و از اتاق بیرون رفت دلش یه چیز ترش میخواست در یخچالو باز کرد و لواشکایی که مامانش درست کرده بود بیرون آورد کاسه ی گوجه باغی رو برداشتروی مبل نارنجی کنار پنجره سالن نشست بیهوش نگاه کرد بارون میومد به کاسه گوجه سبزا نگاه کرد لبخند زدمردش یادش نرفته بود و اسش نعنای خشک و نمک بریزه روشیه دونه خورد و چشماشو بست-پگاه دلت درد میگیره

-نچنمیگیره
-وای به حالت اگه درد گرفت
-مثلا چیکار میکنی؟
-محکم گرفتش تو بغل و لباسو بوسید-من غلط بکنم کاری کنم
-نکن میلاد مییره تو گلوم
-گوجه سبزو با دندان و زبونش از تو دهنش کشید بیرون-دیگه نمبیره
به چشمای خمارش نگاه کرد و دستاش پیراهن چارخونشو چنگ زد صداسش میلرزید-تو دهنی من بود

زبونشو کشید روی لباس صداسش گرفته بود-مگه بار اولمه؟
سرشو کرد توی گودی گردنش و عطر بدنشو با ولع نفس کشید صداسش در نمیومد-نه گردنشو لب زد و دستاشو روی کمرش بالا و پایین کرد صدای اونم در نمیومد-دیوونتم پگاه با صدای پا چشماشو باز کرد و دستشو گرفت جلوی چشاش-خاموش کن چراغو
-تو تاریکی چرا نشستی؟
چشمای خیسشو پاک کرد-همینجوری
نزدیک تر اومد-گریه میکنی؟
خندید-نه بابا گریه چیه از چشم اب میاد
-نصف شبی چیکار میکنی اینجا؟
کاسه و لواشکارو بالا آورد-دلم خواست چرا بیدار شدی؟
خندید-از دست توتشتم شد بیدار شدم دیدم نیستی
راه افتاد سمت اشپزخونه و در یخچالو باز کرد دیگه میلی به خوردنشون نداشت-برات اب میارم
از پشت گرفتش تو بغل و خمیازه کشید-میشه به جای اب تو رو بخورم؟
سرشو برگردوند و بوسیدش-نچ
صاف ایستاد و دستشو کشید روی لباس-ببین لبای تو هم خشک شده خم شد و بوسیدش-من بیشتر
ار اب تشنه ی تو هم
خندید-بریم بخوابیم
-دستشو گرفت و بطری ابو سرکشید-بریم که خواب از چشمم پرید

دستشو کشید روی سینه ی لختش و با موهای فر کوتاه روی سینه اش بازی کرد و نفسشو بیرون داد-خدایا از داده و ندادت شکر

روی تخت خوابیده بود و سرش توی لپ تاب بود از صبح داشت کارای عقب مونده رو انجام میدادگوشیش کنارش ویبره رفتبا دیدن پیام پگاه اخم کرد_میلاذ من واقعا به کمکت نیاز دارم_گوشیشو پرت کرد زیر بالشت و لب تاپ بستراه افتاد سمت سالن از پشت دیدش که روی کاناپه ی روبروی تلویزیون نشسته بودبه زن مجری نگاه کرد خیلی انگلیسی غلیظ حرف میزد- میفهمی چی میگه؟

رسیده بود بالای سرش-این چیه زدی به صورتت؟

- چرا حرف نمیزنی؟

بهش اشاره کرد که نمیتونه حرف بزنهکنارش نشستبه اراد نگاه کرد همینجور که شیر میخورد با چشمای درشت به صورت مامانش زل زده بودخندید-پسرم ترسیده با ارنج محکم کوبید توی پهلوشبه اخمش نگاه کرد و بلند خندید-ای خدا زن لالم نعمتیه! دوباره ارنجشو کوبید به پهلوشاراد دیگه شیر نمیخورد و بهشون نگاه میکرد-بیا بغل باباشهمون موقع صدای الارم گوشیش اومدارادو گذاشت تو بغلش و دوبید سمت دستشوییخندید-مامانت یه کم خله!

اراد با دهنش صدا درمیوردروی پاش خوابوندش و شکمشو بوسیدصدای خنده های بلند اراد توی خونه پیچیدبلندش کرد و روی پاش ایستاده نگهش داشتاراد بالا و پایین میپرید و صداهای نامفهوم درمیوردا صدای جیغ پگاه برگشت سمتش-میلاذ تازه شیر خوردنکن اینجوریتا اومد جوابشو بده یه چیز داغ ریخت روی پاهاشبه اراد نگاه کرد که بی حرکت ایستاده بود و با چشمای درشت شده نگاش میکرد-ای تف تو روی باباتپدر سگ چیکار کردی؟

پگاه بلند خندید و زد پشت گردنش-چرا به خودت فحش میدی اخه؟بچم باباشو خیلی دوس داره که روش دیش میکنمگه نه مامانی؟

اراد دوباره بالا و پایین پرید و میخندیدبه پگاه نگاه کرد-الهی شکر زبونت باز شد؟تو چرا اینو پوشک نکردی؟

کنارش نشست-مامان گفت همش پوشکش نکنم بزارم یه کم ازاد باشهمیلاذ صورتم روشن تر نشده؟جوانه گندم با ماست زده بودمنباید حرف میزدم چروک میفتاد

ارادو هول داد تو بغلش-خیلی روشن شدی چشمو میزنه نورتبگیر ببینم بچه روسط کاروزندگیم پیام داده بیا کارت دارمیگیرش برم لباس عوض کنم

پگاه بلند شد-بگیرش تا شلوار بیارم واسش

به اراد نگاه کردانگشت اشاره شو میخورد-رو من تخلیه میکنی دارم واستهمون موقع انگشتشو درآورد و مایه سفید ماست مانندی ریخت روی لباسش

داد زد-پگاه بیا ببینمپگاه؟

از صدای دادش اراد زد زیر گریهپگاه با دو اومد-چته تو؟بچمو ترسوندی

-ببین چیکار کرد

ارادو ازش گرفت-جانم مامان گریه نکنحفته تازه شیر خورده هی بالا و پایینش میکنی

بلند شدراه افتاد سمت حمام اتاق خواب و غر زد-بدهکارم شدیمصبح حمام بودماباز باید برمصدات کردم حوالمو بیار واسم

وارد حمام که شد صدای پگاه اومد-پرو مگه من نوکرتم؟حوالتو میزارم پشت در حمام

حوله رو انداخت روی دسته ی میل اتاق و همینطور که سمت بیرون میرفت شلوارشو پوشیدوارد سالن که شد لبخند زد پگاه و اراد روی قالیچه کوچیک کف سالن زیر نور افتاب دراز کشیده بودند سمتشون رفت و کنار پگاه دراز کشید و روی فرای خرمایشو بوسید- چرا اینجا خوابیدین؟ - هیسداره خوابش میبره گذاشتمش یه کم زیر افتاب اینجا همش هوا ابریها امروز که افتابیه بچم یه کم بدنش حال اومد

به اراد نگاه کرد چنگ زده بود پیرهن حریر پگاه رو گرفته بود و شیر میخور دچشماش خمار شده بود لاله ی گوش پگاه رو دندون ارومی گرفت و پیچ پیچ کرد- فکر کردی مثل تونه از زیر نور خورشید خوابیدن خوشش بیاد؟

پگاه خندید- نکن قفلکم میادنه ولی مامانم گفت افتاب واسش خوبه خم شد روی پگاه و اروم ارادو بوسید- باشه

- میلاد بزار بخوابه از صبح خسته شدم بس که سر بغلم بوده

لب پگاه رو اروم بوسید و پشت سر پگاه دراز کشید- امروز کار عقب مونده زیاد داشت میبخش کمک نکردم

پگاه اروم از اراد جدا شد و لباسشو صاف کرد بر گشت سمتش و پیشونیشو بوسید- میدونم فردا هم تعطیله جبران کن

بغلتشو باز کرد- باشه بیا تا خوابه مزاحمون نمیشه

پگاه خم شد و بوسیدش- تا خوابه برم حمام؟ زود میام باشه؟

لبخند زد- برو عزیزم

پگاه بلند شد و از روی مبل کوسن برداشت و زیر سرش گذاشت- پسرای خوبی باشین تا بیام

سرشو بلند و طولانی بوسیدش ازش جدا شد- زود بیا

کنار اراد دراز کشیده بود و بهش نگاه میکرد توی خواب لباشو با صدا تکون میداد قیافش شبیه پرهام بود کپی پرهام شده بود فقط چشمش و موهاش شبیه خودش شده بود پگاه عاشق چشمش بود که وقتی میخندید بسته میشد موهاشم دوست داشت چون فر و مشکی بودند برعکس خودش که موهاشو دوست نداشت و اسه همین همیشه کوتاه کوتاشون میکرد بعد از ازدواجشون به اصرار پگاه چندباری گذاشت بلند بشند دوست داشت بچه ی بعدی دختر بشه دختر شبیه پگاه دخترشون باید حتما چالای پگاه رو هم داشته باشه موهای روشن فرهنوز وقتی یادش میومد پگاه از سر لجبازی موهاشو کوتاه و مشکی کرد عصبانی میشد دوران بدی بود اول ازدواجشون همه چیز خوب بود خوب نه عالی بود ولی کم کم پگاه از غربت و دوری از خانوادش بهونه گیر شده مش قهر و دعوا بود زندگیشون جهنم واقعی شده بود پگاه با هر بهونه ای جیغ میکشید بیشتر از صدبار بهش گفته بود بخاطر بچه بازی و حماقت تو بود که ما الان اینجا میخودش پشیمون نبود از اومدن اینجا توی یه آزمایشگاه خوب کار میکرده همه چیزم داشت خودشم دلتنگ میشد ولی دیگه خبری نبود از دعاها و جنجالای زندگی فرزند و مینو خبرش میرسید که هنوز باهم اختلاف دارند ولی مهم این بود که الان زندگی خودشو پگاه اروم بود

بدنشو کش داد و به اسمون نگاه و زیر لب زمزمه کرد- خدایا شکر

خوشبختی یعنی بودن تو

بیخیال خشک کردن موهای خیشش شد بالای سرش با کلیس بستشبه دامن مشکی کوتاش دست کشید و تاپ گردنی سرخایشو صاف کرد از وقتی اراد دنیا اومده بود کمتر به خودش میرسید پسرش بغلی شده بود حتما باید بغل بود وگرنه اروم نمیگرفت دوست داشت از پشت بگیرنش

توی بغل تا بتونه همه جا رو ببینه کرم مرطوب کننده رو پشت دستاش مالید و سمت در رفت ولی پشیمون شد و برگشتگوشواره های بلندشو گوش کرد و رژ قرمز زدبا لبخند از اتاق بیرون رفتبالای سر پدر و پسر ایستادهردو خواب بودنددلش واسه مدل خوابیدنشون ضعف رفتمیلااد روی شکم خوابیده بود و دست و پاهاشو باز کرده بود و اراد مثل عقربه های ساعت دور زده بود و پاهای تپل سفیدش سمت شکم میلااد بودبرگشت توی اتاق و پتوی نازکی آوردارادو درست خوابوند و اروم روی کمرش زد تا بیدار نشهپتو رو روی پدر و پسر انداختاول موهای میلاادو بوسید بعد موهای ارادوجنس موهاشونم حتی یکی بودبالای سرشون نشست و کتاب دعاشو دست گرفت و زمزمه کرد-السلام علیک یا اباعبدالله

کنار شوهر و پسرش اروم دراز کشید و با آرامش چشماشو بستحدود دو سال و خورده ای از روزای سخت زندگیش میگذشتفهمیدن باباشرفتن میلاادی قرار ی و دلتنگیاشیادش بود نبود میلااد سخت گذشته بودشبایی که تا خود صبح گریه میکردیه ترم مشروطیتدلسوزی مامانش و نگرانی های باباشیادشه اون شبی که رفت خرابه خونشونو دیدهمون شب دیگه طاقت نیورد و جواب پیامای میلاادو دادتا خود صبح پشت تلفن گریه کرده بود و صدای گرفته ی میلااد حالشو بدتر کرده بودمیلااد گفته بود برمیگردهقبول نکرده بود میدونست برگشتنش اسون نیستمیلااد پناهنده شده بوددردرس داشت برگشتنشمیلااد باهانش حرف زده بود تا خود صبح التماس کرده بود دوباره یه فرصت بهش بدهدش تنگ بوددلتنگی میلاادو حس میکردقبول کرده بود اما اینبار با شرط راضی بودن باباشگفته بود حاضر روی خواستنش بایستهگفته بود حاضر بخاطرش بره انگلیسمیلااد وقتی شنید بود گریه کرده بود قول داده بود جبران کنهفرداش میلااد زنگ زده بود به باباششیش عمو فرهاد و خاله پروین اومده بودند خونشوناون شب میلااد و باباش و عمو علی تا چند ساعت از اسکایپ حرف زده بودندخودش حرص خورده بود و میعاد کنارش میوه میداد دستش و بهش میگفت زن داداشعید همه رفته بودند دبی خونه ی داییشمیلاادم اومده بودیادش بود اشکای توی چشمای میلاادو وقت دیدنشحرف زده بودندباباش سخت راضی شداین بار خودشم گفته بود میخوادباباش فقط نگاهش کرده بودگریه کرده بود جلوی همهجلوی همه به باباش گفته بود میلاادو میخوام ولی باید از ته دل راضی بشیراضی بشی حتی اگه ده سالم طول بکشهباباش ساکت مونده بود و میلااد از خونه داییش با عصبانیت زده بود بیرونشب برگشته بود با عمو فرهاد و باباش رفته بودند بیرونآخر شب که برگشته بودند باباش محکم بغلش کرده بود دم گوشش گفته بود: به خودشم گفتم اخ بگی دنیارو رو سرش خراب میکنمجلوی همه جیغ زده بود و بالا و پایین پریده بود یادش مونده بود پشت دست باباشو ببوسههمون عید عقد کرده بودند و برگشته بود ایرانتا تابستون طول کشید که کارای رفتنش درست بشهتابستون همه رفته بودند دوباره دبیلباس عروس پوشیده بود و جشن گرفته بودندفقط خودشونیا بودندشیش توی اتاق خونه ی داییش میلااد کمک کرده بود لباس عروس خوشگلشو دربیاره و تا صبح تو بغلش گریه کرده بود فرداش با میلااد اومده بودند اینجاوایل همه چیز خوب بود دلتنگی داشت ولی میلااد ارومش میکرد ولی کم کم از این شهر بدش اومده بودخودشم قبول داشت بداخلاق شده بود و زندگی رو برای هر دوتاشون سخت کرده بودخم شد و پیشونی میلاادو بوسیداونروزا به مردش خیلی سخت گذشته بودتو همون گیر و داد که خودشم باورش شده بود داره افسرده میشه حامله شده بودبا حاملگیش همه چی تغییر کرده بودحالش خوب شده بودبه اراد نگاه کرد و دستاشو مشت کرده بودکف دستشو باز کرد و بوسیداراد زندگیشونو نجات داده بودیادش بود چقدر از رایمان ترسیده بودقرار بود بره ایران اونجا اراد دنیا بیاد ولی میلااد ناراحت شده بودبخاطر میلااد مونده بودسه روز قبل از زایمانش مامانش و خاله پروین اومده بودندنفس عمیقی کشید و کتاب دعاشو توی بغلش فشار داددرست از فردای رفتن میلااد شروع کرده

بود هر شب زیارت عاشورا خوندن و تا الان ادامه داشت خدا بزرگی کرده بود خدا خواسته بود و بخشیده بود و الان اینجا بودکنار میلاد و پسرش زمزمه کرد- الهی شکر

با بوسه ی میلاد بیدار شد برگشت سمتشون نگاه کرد اراد و میلادم نگاش میکرد لبخند زد- خوابم برد

میلاد دوباره بوسیدش- شما قرار بود یه دوش بگیری بیای پیش من خانم- او دم خوابت برده بود

-حالا چیکار کنیم؟ این بچه یه لحظه راحتمون نمیزاره؟
ارادو بغل کرد و بوسید- این جون مامانشه دلت میاد؟ نگو به بچم اینجوری
میلاد دوتاشونو گرفت توی بغل و هر دو رو بوسید- اراد فسقله باباشه
دست ازادشو کرد توی موهای فر میلاد- میلاد؟
-جون میلاد؟

-من خیلی دوست دارم
میلاد خم شد و پیشونیشو بوسید- من بیشتر
-میلاد؟

-جون دل میلاد؟
-ما خیلی خوشبختیم مگه نه؟
میلاد حلقه ی دستشو تنگ تر کرد اراد وسطشون غر زد- هیس بابا جان بزا مامانت داره دلمو اب
میکنه

اراد هنوز به خاطر جای تنگش غر میزد- اراد مامان آگه گذاشتی یه کم من ناز بیام واسه بابات
میلاد بلند شد و نشست- پگاه؟
-جونم؟

-پاشو بریم تو اتاق
خندید- ارادو چیکارش کنیم؟
میلاد کلافه دستی توی موهایش کشید- تف تو روی بابات بیاد بچه
خندید- میلاد؟

-پگاه داری دیوونم میکنی با این ناز صدات
بلندتر خندید- تو عزیز منی
میلاد خم شد روی خودشو اراد و بوسیدش به غر زندای ارادم توجه نمیکردیه لحظه جدا شد- پگاه
تالا گفتم چقدر دوست دارم؟
خندید و سر تکون داد- نه
-خیلی خیلی خاطرت عزیزه زده روش و بوسیدش و اصلا به غر زندا و دست و پا زندای اراد
توجه نکرد

عشق یعنی وقتی که دستتو میگیرم
مطمئن باشم که از خوشی میمیرم
عشق یعنی وقتی که بیقرارت میشم
مطمئن باشم که تو میمونی پیشم

از صمیم قلبمبا همه احساسم
پای تو موندم تاخودمو بشناسم
وقت دیدار تو زیر نور ماهه
باتو تا خوشبختی راهمون کوتاهه

تو ماه منیبتابو بمون
دلّم روشنه به ایندمون
یه ارامشی تو رفتارته
دل من تا ابد گرفتارته

عشق یعنی وقتی بیقرارت میشم
مطمئن باشم که میمونی پیشم

پایان ۹۳/۱۲/۱۸

منبع: www.98ia.com
این کتاب توسط وبلاگ www.donyayroman.rozblog.com ساخته شده